

**THE BOOK WAS  
DRENCHED**

UNIVERSAL  
LIBRARY

OU\_190177

UNIVERSAL  
LIBRARY

















# الخصائص

في مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه

المنسوب إلى

الإمام أبي عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي رحمه الله تعالى

المتوفى سنة ٣٠٣

طبع

في كلكته باللات مطبع مشهور العجايب المعروف باردو گائیڈ پریس

في

سنة ١٣٠٣ هجرية = سنة ١٨٨٦ عيسوية



كتاب

خصائص در مناقب علي بن أبي طالب رضي الله عنه منسوب بإمام أبو

عبد الرحمن أحمد بن شعيب نسائي رح المتوفى سنة ٣٠٣

در سنة ١٣٠٣ هجري مطابق سنة ١٨٨٦ ع

در شهر كلكته

بمطبع مشهور العجايب معروف باردو گائیڈ پریس چاپ شد

---

جملة حقوق طبع این کتاب محفوظ است

---



## بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله على نعمائه العظیم و نصلي على رسوله الكريم - و على  
الذين معه اشداء على الكفار و رحماء بينهم احسن صلوة و اكمل تسليم \*  
و بعد

يقول احقر عبد الله الصمد - كبير الدين احمد - انه اصر علي من  
له وله في حب آل النبي الاكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - و له  
صدارة و سيادة في احبائه الممجد - الرئيس البوهاري البردواني  
السيد صدر الدين احمد - بان ابذل جهدي في طبع هذا الكتاب  
الجالب - الى حب علي بن ابي طالب - المسمى بالخصايص -  
مزيلة عنه النقايص - فسمعت في تصحيح متنه على قد الامكان -  
و تركت ترجمته كما كان - و ازجو ربي العفو و الغفران - بما  
وقع مني من الزلل و النسيان \*



بنام ابزد بخشده داور • فروز مابه هر گونه گوهر •  
درد بی پایان - ار پاك يزدان - بر پيشرو و خشوران - جاويدان باد  
صد هزاران آفرين بر جانشان • در روان پاك فرزدان شان  
سپس ابن داکس که درين • احمد كبير الدين - ميگويد - که دوستم سيد  
الا نژاد - صدر الدين احمد فرخ بهاد - که همه بياگاش در مرز بوم بوهار  
بر روان فرساد راه و با دانش و داد بودند - بمن پيروي نابکار مار فرمودند -  
که خصايص نامه سائي را که در فروزش اسدالله الغالب - پوراني  
طالب - است - چاپ کنم - و در درستی راستي و گاستي آن دست و پائي  
زام • هر چند که اين کار ارجمند از نيروي اين مستمند بس ناکشود بود -  
نام کام و ناکام گام درين چام چام نهادم - و در پارسي ورشيم آن و نژدها را  
بدشيم ناريژهها دشاندم - مگر پارسي همسپراز آن را بر همان پيشين  
اندار بگذاشتم • خدا را لغزشهای مرا در گذار - و من اهرمن زده را  
بذراه راستي و راستبازي نگهدار •



بسم الله الرحمن الرحيم

## احوال النسائي

عن تيسير الوصو

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن عالى بن جعفر بن  
سنة خمس عشرة و مائتين و مائت بمكة سنة ثلاث و ثلثمائة و هو  
احد ائمة الحفاظ اخذ الحديث عن قتيبة بن سعيد و علي بن  
حشرم و اسحاق بن ابراهيم و محمد بن بشر و ابي داود السجستاني  
وعبرهم و اخذ عنه خاق كثير و له كتب كثيرة في الحديث و كان  
شافعي المذهب و له مداسك عالى مذهب الامام الشافعي و كان  
ورعا متحريرا \* قال علي بن عمر - الحفاظ ابو عبد الرحمن النسائي  
مقدم على كل من يذكر في زمانه في هذا العلم اجتمع له جماعة من

الحفاظ و الشيخ محمد عبد الله بن احمد بن حنبل بطرسوس  
 و نابوا دلهم باقتضائه \* و سئل بعض الامراء عن كذابه السفن ا كذا  
 صحيح فقال فيه الصحيح و الحسن و بقارهما قال واكتب لدا  
 الصحيح منه مجردا فضع المجتبى فهو المجتبى من السند  
 ترك كل حديث تكام في اسداده بالتعليل هذا قليل من كثير \*

### عن وفیات الاميان لابن خلكان

هو ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب بن علي بن سنان  
 بن سحر النيسابوري الحفاظ كان امام عصره في الحديث و له كتاب  
 السفن و سكن مصر و انشوت بها تصانيفه و اخذ عنه الناس قال  
 محمد بن اسحق الاصبهاني سمعت مشايخنا بمصر يقولون ان ابا  
 عبد الرحمن وارق مصر في آخر عمرة و خرج الى دمشق فسئل  
 عن معوية و ما روى من فضائله فقال اما يرضي ان يخرج معوية  
 راما براس حتى يفضل و في رواية اخرى ما اعرف له فضيلة الا  
 لا اشبع الله بطاوك و كان يتشيع فما زالوا يدفعون في حضه حتى  
 اخرجوه من المسجد و في رواية اخرى يدفعون في خصبته و داسوه  
 ثم حمل الى الرملة و مات بها \* و قال الحفاظ ابو الحسن الدارقطني  
 لما امتحن النيسابوري بدمشق قال احملوني الى مكة فحمل اليها  
 فنوفى بها وهو مدفون بين اصفاء و المردة و كانت وفاته في شعبان  
 سنة ثلث و ثمانمائة \* و قال الحفاظ ابو نعيم الاصبهاني لما داسوه



دمشق ما من سبب ذلك الدوس وهو مدقول ١٠٠٠٠ وكان قد صنف  
 كتاب الخصائص في فعل علي بن ابي طالب عليه السلام واهل  
 البيت عليهم السلام و اكثر رواياته فيه عن احمد بن حنبل ف قيل انه  
 لا تصنف كتابا في فضائل الصحابة رضي الله عنهم فقال دخلت  
 دمشق و المتحرف عن علي عليه السلام كثير فارتدت ان يهدم  
 الله تعالى بهذا الكتاب \* و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان موصوفا  
 بكثرة اجماع قال الحافظ ابو القاسم المعروف بابن عساكر الدمشقي  
 كان له اربع زوجات يتقسم لهن و سراري \* و قال الدارقطني رحمه الله  
 • نحن بدمشق فنذكر الشهادة رح و قومي يوم الاثنين لثلاث عشرة  
 ليلة خلت من صفر سنة ثلاث و ثمانمائة بمكة حوسها الله تعالى  
 و قيل بالرملة من ارض فلسطين و قال ابو سعيد عبد الرحمن بن  
 احمد بن يونس صاحب تاريخ مصر في تاريخه ان ابا عبد الرحمن  
 المصري قدم مصر قديما و كان اماما في الحديث ثقة ثبتا  
 حافظا و كان خروجه من مصر في ذي القعدة سنة اثنى و ثمانمائة  
 و رايت بخطي في مسوداتي ان موادة بنسب في سنة خمس  
 عشرة و قيل اربع عشرة و مائتين و الله اعلم \* و نسبته الى اسما بن  
 الذنون و فتح السنين المهمة و بعدها همرة و هي مدينة حراسان  
 خرج ١٠٠٠ جماعة من الايمان •



## در اشعة اللمعات شرح مشکوٰۃ نوشته

ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعيب بن سنان النسائي یکی از حفاظ حدیث و عالم و مشارالیه و مقدم و عمده و فدره بود بین اصحاب الحدیث - و جرح و تعدیل وی معتبر بین العلماء - در اول کتابی نوشته که آنرا سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست جایل ایشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مستخرج آن و بعد از آن اختصار کرد آنرا و مسمی - باخده بمجتبی بدون و سبب اختصار آن بود که یکی از امرای زمان ازو پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح است گفت نه پس آن امیر امر کرد ازو بنوشدن صحیح مجدد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را ده در اسناد آن تکام کرده و معلل داشته افد از آن کتاب اسقاط نمود چون محدثان گویند رواة النسائي مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر نه آن کتاب کبیر و همچنین گاهی که گویند کتب خمسہ یا اصول خمسہ بخاری و مسلم و سنن ابو داؤد و جامع ترمذی و مجتبی نسائی خوانند - حاکم ابو عبد الله پیشاپوزی گوید شنیدم از ابو عای نیشاپوزی حافظ ده چهار دفتر را از حفاظ حدیث بین اهل اسلام یاد کرد زل نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از حاکم - مقتواست که شنیدم از ابی الحسن عای بن عیسی دارقطنی درش از یک دو بار که گفت ابو عبد الرحمن مقدم است بر هر کسی که بعام حدیث ز بر جرح

و بعد از رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت درج نمی  
 بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین داین طریق  
 میکند که فیهی علیه و ابا اسمع و در روایت از وی نمیگوید حدیثا  
 و اخبارا چنانکه در روایت دیگری از مشایخ خود میگوید و  
 گدازد که سبب این طریقه روایت کردن ازو آنست که میان  
 حارث و نسائی خشودتی واقع شد دیگر بعد از آن بمجلس حارث  
 فتوانست ظاهر شد پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان  
 میشد چنانکه حارث او را نمی دید لیکن او او را می شنید و از وی  
 استماع حدیث می نمود و این حارث عالمی صالح و قاضی مصر  
 بود و نسائی روایت حدیث دارد از دیار مشایخ مثل متیبه بن  
 سعید و اسحاق بن راهویه و علی بن خشرم و محمد بن غیلان و  
 ابو دازد سجستانی و روایت حدیث دارد از وی جماعتی از کبار  
 مانند ابو جعفر طحاری و ابوبکر بن السنی و الفاسم طبرانی  
 و صابر جمال الدین محدث می گوید از شیخ عبد الله یامعی منقول  
 است که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد بن  
 شعیب الدسانی صاحب منصفات و مقادای زمان خود در مصر  
 مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر است و مردم بسیار  
 از احذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و  
 اهل آن ناحیه دوتی در مسجد ب' او گفتند چه می گویی در حق  
 معارفه و چه چیز در فضل او راز شده او در جواب مائل گشت  
 اما یرضی معویه ان یخرج راس براس حاتی بفضل و روایی آنکه

گفت نمی شناسم او را هیچ مضیلتی الا لا اشبع الا بطبخه پس مردم  
 برخاستند و در وی پیچیدند و بیکرمتهایا کردند و چندان زدندش که  
 تا از مسجد بیرون آوردند و او را برمله بردند و ازان جهت بیمار  
 شد و دران بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش  
 و او را جهت بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه  
 مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر  
 المومنین علی و اهل البیت علیهم التحیة و السلام تصنیف کرد تا  
 او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمیذوبی گفت باعث من  
 بران تصنیف آن بود که چون در دمشق در امدم مردم ان ناحیه  
 را منصرف یافتم از امیر المومنین علی خواستم که خداوند تعالی  
 ایشان را براه راست آرد بهسبب آن کتاب مذکور را قالیف  
 کردم و او یک روز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود  
 بکسرت جماع و چهارزوجه داشت میان ایشان قسم میکرد و وزای  
 ان سرایی نیز میداشت و ولادت نسائی در سال دریست و پانزده  
 ار هجرت و دوازده سال سه صد و سه \*

### عن خلاصة تذهیب تهذیب الکمال

احمد بن شعیب بن علی بن سنان بزرگین بن بکر بن دینار  
 النسائی ابو عبد الرحمن القفزی الحافظ صاحب السند واحد  
 الایمة ابرزین و الحفظ الاعلام طوف و سمع بخراسان و العراق و

الجمال و الحجاز و مصر و الشام و الجزيرة من خلق مذكورين في  
تراجهم من هذا المختصر و غيره و عنه ابن حوضي الحافظ و  
الطحاوي و قال امام من ائمة المسلمين و العقيلي و ابن يونس و  
ابن عدي و ابن الهيثم و خلق و قال ابو علي النيسابوري حدثنا  
الاسائي الامام في الحديث بلا مدافعة توفي بفلسطين (٤) و قيل  
بالرملة (٥) و دفن ببیت المقدس و قيل بمكة سنة اربع و ثلثمائة  
شهيدا رحمه الله تعالى و رضي عنه عن ثمان و ثمانين سنة \*



(٤) قال ابو سعيد بن يونس الا انه قال سنة ثلاث و ثلاثمائة •  
(٥) قال الحاکم ابو عبد الله حسده مشايخ مصر فخرج الى الرملة  
فسئل عن فضائل معارفة فاعسك عنه فضربة في الجاع فقال اخرجوني  
الى مكة فاخرجوه عليها فمات بها شهيدا و قال الحاکم عن مشايخ مصر انه  
خرج منها آخر عمرة الى دمشق فسئل بها عن معارفة و مسائله فقال الا  
يرضى راسا براس حتى يصل فما رالوا يدفعون في حضنيه حتى اخرج  
من المسجد ثم حمل الى مكة و دفن بها •







## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين - و الصلوة و السلام على سيدنا محمد  
و آله اجمعين \* و بعد فهذه خصائص على بن ابيطالب رضه \*  
قال الشيخ الامام الحافظ ابو عبد الرحمن احمد بن شعيب النسائي \*

### ذكر صلوة امير المؤمنين على بن ابيطالب رضه

۱ - اخبرنا محمد بن اثنى قال انبانا عبد الرحمن اعني  
ابن المهدي قال حدثنا شعبة عن سلمة بن كهيل قال سمعت

شروع میکنم بنام خدا روزی ده سده مومنانرا و کافرانرا.

در دنیا و بخششده مومنان را نه کافران را در آخرت

جميع شكر ثابت است برای خدا پرورش کننده تمام عالم و درود و سلام  
بر سردار ما که نام پاک ایشان محمد است و بر آل محمد تمام و بعد حمد  
و صلوة پس ابن خاصه هاي علي پسر ابي طالب است خشود شود خدا  
برتر از او . گفت شيخ امام حافظ ابو عبد الرحمن احمد پسر شعيب النسائي .

این ذکر نماز علی . سر ابيطالب است خستود شود خدا ازو

۱ - خبر داد مارا محمد پسر مثنی خبر داد مارا عبد الرحمن مراد  
میدارم از عبد الرحمن پسر مهدي را گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا  
شعبه از سلمه پسر کهیل گفت سلمه شلیدم حیة عرفی را - عرب نام

حیة العرنی قال سمعت علیا کرم الله وجهه یقول انا اول من  
صلی مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم \*

۲ — انبانا محمد بن المثنی قال انبانا عبدالرحمن قال  
انبانا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن زید بن ارقم  
رضی الله عنه قال اول من صلی مع النبی صلعم علی رضه \*

### ذکر اختلاف الفاظ الناقلین

۳ — اخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا محمد بن جعفر  
عن غندر قال حدثنا شعبه عن عمرو بن مرة عن ابي حمزة عن  
زید بن ارقم رضه قال اول من اسلم مع رسول الله صلعم علی  
بن ابي طالب رضه \*

شهریست . گفت حیة عرنی شیدم علی را بزرگ کند خدا ذات او را میگفت  
من اول آن کس ام که نماز خواند همراه پیغمبر خدا درود فریست خدا  
بر او و بر آل او و سلام فریست \*

۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد خبر داد مارا عبدالرحمن  
گفت عبدالرحمن خبر داد مارا شعبه از عمرو پسر مرة از ابي حمزة از زید  
پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن کسی که نماز خواند همراه  
پیغمبر خدا درود فریست خدا بر او و سلام فریست علی است خشنود شود خدا از او \*

### این ذکر مختلف شدن لفظای نقای کنندگان است

۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت پسر مثنی حدیث کرد مارا  
محمد پسر جعفر از غندر گفت غندر حدیث کرد مارا شعبه از عمرو پسر  
مرة از ابي حمزة از زید پسر ارقم خشنود شود خدا از او گفت زید اول آن  
کسی که اسلام آورد همراه پیغمبر درود فریست خدا بر او و سلام فریست  
علی پسر ابي طالب است خشنود شود خدا از او \*

۳ — اخبرنا عبد الله بن سعيد قال حدثنا ابن ادریس قال سمعت ابا حمزة مولى الانصار قال سمعت زید بن ارقم يقول اول من صلى مع رسول الله صلعم علي رضه و قد قال في موضع آخر اسلم علي رضه \*

• — اخبرنا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا سعيد بن خثیم عن اسد بن عبيدة البجلي عن يحيى بن عفيف عن عفيف قال جئت في الجاهلية الى مكة فنزلت على العباس بن عبد المطلب رضه فاما ارتفعت الشمس و حلقت في السماء و انا انظر الى الكعبة اقبل شاب فرسى ببصرة الى السماء ثم استقبل الكعبة فقام مستقبلا فام بلبث حتى جاء غلام فقام عن

۴ — خبر داد مارا عبد الله پسر سعيد گفت عبد الله حديث کرد مارا پسر ادریس گفت پسر ادریس شنیدم ابا حمزة ازاد کرده شدی انصار را گفت ابا حمزة شنیدم زید پسر ارقم را می گفت اول آن کسی که نماز بخواند همراه پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و سلام فرستد علي است بخشدود شود خدا از او و تحقیق گفت در جای دیگر اسلام آورد علی بخشدود شود خدا از او •

• — خبر داد مارا محمد پسر عبيد پسر محمد گفت محمد پسر عبيد حديث کرد مارا سعيد پسر خثیم از اسد پسر عبيدة البجلي اريحي پسر عفيف از عفيف گفت عفيف آمدن در زمان جاهليت طرف مکه پس فرود آمدن بر عباس پسر عبدالمطلب بخشدود شود خدا از او پس هرگاه که بلند شد آفتاب و حلقه کرد در آسمان يعني وقت نماز ظهر شد و من نظر مي کردم طرف کعبه پیش آمد جواني پس انداخت بيدائي خود را طرف آسمان پس پیش آمد کعبه را پس ايستاده شد پیش آن کعبه پس درنگ نکرد تا اينکه آمد طفاي پس ايستاده شد از طرف راست آن جوان پس درنگ



یمینہ فلم یلبث حتی جاءت امرأة فقامت خلفهما فركع الشاب  
 فركع الغلام و المرأة فرفع الشاب فرفع الغلام و المرأة فخر الشاب  
 ساجدا فسجدا معه فقلت یا عباس امر عظیم فقال تدری من  
 هذا الشاب فقلت لا فقال محمد بن عبد الله بن عبدالمطلب هذا  
 ابن اخي هل تدری من هذا الغلام فقلت لا فقال هذا علي  
 بن ابي طالب بن عبدالمطلب هذا ابن اخي هل تدری من  
 هذه المرأة التي خلفهما فقلت لا قال هذه خديجة بنت خويلد  
 زوجة ابن اخي هذا حدثني ان ربه رب السموات و الارض امره  
 بهذا الدين الذي هو عليه والله ما على الارض ( ن - ) ولا والله على  
 ظهر الارض ) كلها احد على هذا الدين غیر هؤلاء الثلاثة \*

نکرد تا اینکه آمد زنی پس ایستاده شد آن زن پس آن جوان و طفل پس  
 رکوع کرد جوان پس رکوع کرد طفل و زن پس ایستاده شد جوان پس ایستاده  
 شد طفل و زن پس افتاد آن جوان در آن حالی که سجده کند بود پس  
 سجده کرد آن طفل و آن زن همراه او پس گفتم ای عباس این کار  
 کلان است پس گفت عباس میدانی کیست این جوان پس گفتم نمیدانم پس  
 گفت عباس محمد پسر عبد الله پسر عبدالمطلب است این پسر برادر من  
 است ایا میدانی کیست این طفل پس گفتم نمیدانم پس گفت این علي  
 پسر ابي طالب پسر برادر من است ایا میدانی کیست این زن چنین زن  
 که پس آن مردو است پس گفتم نه گفت این خدیجه دختر خویلد زوجه  
 پسر برادر من است این پسر برادر یعدی محمد علیه السلام حدیث کرد او  
 مرا تحقیق پروردگار او پروردگار آسمانها و زمین است حکم کرد پروردگار  
 او او را به این دین و این چنین دین که او بران دین است قسم خدا بیست  
 بر زمین ( ن - ) و نیست قسم خدا بر پشت زمین ) همه زمین کسی بر این دین  
 سواء آن کسان هر سه \*

۶ — انبانا احمد بن سليمان الرهاوي قال حدثنا عبدالله بن موسى قال حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال قال علي رضي انا عبدالله و اخو رسوله ( ن - رسول الله صلعم ) و انا الصديق الاكبر لا بقول ( ن - لا يقولها ) ذلك بعدي ( ن - غبري ) الا كاذب صليت قبل الناس سبع سنين \*

### ذكر عبادة امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضي

۷ — انبانا علي بن المنذر الكوفي قال حدثنا ابو فضيل ( ن - ابن فضل ) قال حدثنا الاسلم عن عبدالله بن ابي الهذيل عن علي رضي قال ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله تعالى بعد نبي ( ن - نبيا )

۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان رهاوي گفت احمد حديث کرد مارا عبدالله پسر موسى گفت عبدالله حديث کرد مارا علاء پسر صالح از منهال پسر عمرو از عباد پسر عبدالله گفت عباد گفت علي خشنود شود خدا از من نندگ خدا ام و برادر ( - پيغمبر خدا ام درود فرسد خدا بر او و سلام فرسد ) پيغمبر او ام و من راست گو کلان ام نخواهد گفت اين سخن را ( ن - نخواهد گفت آيا ) بعد من ( ن - سواي من ) مگر دروغ گو نماز خوانده ام پيش مردم هفت سال \*

### این ذکر عبادت امیر المؤمنین علی پسر ابیطالب

است خشنود شود خدا ازو

۷ — خبر داد مارا علي پسر منذر کوفي گفت علي حديث کرد مارا ابو فضيل ( ن - پسر فضل ) گفت پدر فضيل حديث کرد اسلم از عبدالله پسر ابي هذيل از علي خشنود شود خدا از او گفت علي فمي شناسم کسي را از اين است عبادت کرد خدا تعالى را پس پيغمبر درود فرسد خدا

صلعم غازی عبادت الله قبل ان یعبده احد من هذه الامة تسع سنین \*

## ذکر منزلة علی بن ابیطالب کرم الله وجهه

۸ - أخبرني هلال بن بشر البصري قال حدثنا محمد بن

خالد قال حدثني موسى بن يعقوب قال حدثني مهاجر بن

سملد ( ن - مسمار ) عن عائشة بنت سعد ر. قالت سمعت ابي

يقول سمعت رسول الله صلعم يوم الجحفة و اخذ بيد علي فخطب

فحمد الله و انشأ عليه ثم قال ايها الناس ابي وليكم قالوا صدقت

يا رسول الله ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال هذا وليي و المؤدي

علي و ان الله موالي من ولاة و معادي من عداة \*

بر او و نر آل او و سلام فریست سوی من عبادت کردم خدا را پیش از آنکه

عبادت کند او را کسی ازین امت نه سال \*

## این ذکر مرتبه علی سر ابیطالب است بزرگ کند

### خدا ذات او را

۸ - خبر داد مارا هلال پسر بشر البصري گفت هلال حدیث کرد مارا

محمد پسر خالد گفت محمد حدیث کرد مارا موسی پسر یعقوب گفت موسی

حدیث کرد مرا مهاجر پسر سملد ( ن - مسمار ) از عائشه دختر سعد

خشدود شود خدا ازو گفت شنیدم پدر خود را می گفت شنیدم پیغمبر خدا

را درود فریست خدا بر او و سلام فریست روز جحفة ( جحفة موضع است دو میل

از مکه ) و گرفت دست علی را پس خطبه خواند پس حمد کرد خدا را و ثنا

کرد بر او پسر گفت ای مردمان تحقیق من دوست شما ام گفتند مردمان

درست گفتی ای رسول خدا پسر گرفت دست علی را پس گفت این دوست

مست و گذارنده است احکام الهی را از طرف من بسوی خلق و تحقیق

خدا دوست دارنده است آن کسی را که دوست داشت علی را و دشمن

دارنده است آن کسی را که دشمن داشت علی را \*



۹ — اخبرنا زكريا بن يحيى قال حدثنا الحسن بن حماد  
قال انبانا مسهر بن عبد الملك عن عيسى بن عمرو عن السدي  
عن انس بن مالك رضى ان النبي صلى الله عليه وسلم كان عنده طائر فقال  
اللهم انني باحب خلقك ياكل معى هذا الطائر فجاء ابوبكر و  
جاء عمر ثم جاء علي فاذن له \*

۱۰ — انبانا قتيبة بن سعيد البلخي و هشام بن عمار  
الدمشقي قال حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد  
بن وقاص عن ابيه قال امر معوية سعدا فقال ما يمنعك ان تسب  
ابا تراب فقال اما ما ذكرت ثلثا قالهن له رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن  
اسبه لان تكون لي واحدة منهن احب الي من حمر النعم سمعت

۹ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا حسن  
پسر حماد گفت حسن خبر داد مارا مسهر پسر عبد الملك از عيسى پسر  
عمرو از سدي از انس پسر مالك خشنود شود خدا از او تحقيق دبي درود  
فريسد خدا درود بر آل او و سلام فرستد بود نزديك او جاذور ( پرده ) پس  
گفت اي باري تعالى بفرست نزد من محبوب تو خلق خود را بحدود همراه  
من اين جاذور را پس آمد ابوبكر و آمد عمر پسر آمد علي پس ادن  
داد براي علي \*

۱۰ — خبر داد مارا قتيبة پسر سعيد بلخي و هشام پسر عمار  
دمشقي گفت قتيبة و هشام حديث كرد مارا حاتم از بكير پسر مسمار از  
عامر پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود گفت عامر حكم كرد معاودة  
سعد را پس گفت چه چيز منع ميكند تو از اينكه زبون گوئي ابا تراب را پس  
گفت سعد اما ياد نميداري سه چيز را گفت ان سه چيز را براي او پيغمبر  
خدا درود نازل كند خدا بر او و بر آل او و سلام نازل كند پس هرگز زبون  
نخواهم گفت او را هر ايدنه اينكه باشد براي من يك اراي سه چيز دوست تر  
است ان چيز طرف من از قطار خدگان سوخ شديدم پيغمبر خدا را درود

رسول الله صلعم يقول له و قد خلعته في بعض مغازيه فقال له  
علي يا رسول الله اتخلفني مع النساء و الصبيان فقال له رسول  
الله صلعم اما ترضى ان تكون مني كهارون من موسى الا انه  
لا ينبي ( ن - لا نبوة ) بعدي و سمعته يقول يوم خيبر لا عطيين  
الراية رجلا بحب الله تعالى و رسوله و يحبه الله و رسوله فتطارلذا  
لها فقال ادعوا لي عليا فاتي بامرئ ( ن - فاتي به امرئ ) فبصق  
في عينه و دفع الراية اليه و اما فزلت اما يريد الله ليذهب عنكم  
الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا دعا رسول الله صلعم عليا  
و فاطمة و حسنا و حسينا فقال اللهم هؤلاء اهلي \*

فرستد خدا بر او و بر آل او و سلام فرستد میگفت برای او و حال آنکه تحقیق  
خلیعه کرد او را در بعض جنگهای خود در مدینه پس گفت برای او علی ای  
پیغمبر خدا ادا میگذاری مرا همراه زنان و طفلان در مدینه پس فرمود  
برای او پیغمبر خدا درود فرستد خدا بر او و آل او و سلام فرستد ابا  
راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان  
اینست که نیست نبی بعد من و شنیدم ادا می گفت روز جنگ خیبر هرانده  
هرانده خواهم داد علم را مرد را که دوست میدارد خدا تعالی را و رسول  
او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست دراز کردیم برای آن  
علم پس فرمود بطلبید برای من علی را پس آمد با درد و سرخی چشمان  
( ن - پس آورد کسی علی را با درد و سرخی چشمان ) پس آب دهن انداخت  
آن حضرت در هر دو چشم علی و داد بوزه را طرف او و هرگاه که نازل  
شد این آیه سواء ابن نیست که اراده میکند خدا اینکه دور کند از شما  
ناپاکی را اهل بیت و پاک کند شما را پاک کردن طلبید پیغمبر خدا درود  
فرستد خدا بر او و سلام فرستد علی را و فاطمه را و حسن را و حسین را  
پس فرمود ای بار خدا با آنها اهل من هستند \*

۱۱ — انبأنا حرمي بن موسى بن محمد الطرسوسي قال حدثنا ابو غسان قال حدثنا عبد السلام بن موسى الصغير عن عبد الرحمن بن سابط عن سعد بن رض قال كنت جالسا فتقصوا علي بن ابي طالب رض لغات لقد سمعت رسول الله و اعم بقول ان له خصالا ثلثا لان بكرن ابي واحدة منهم احب ابي من حمر النعم سمعته يقول انه صبي بمزلة هارون من موسى الا انه لا ابي بعدي و سمعته يقول لا تطبن الراية نذا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و سمعته يقول من كنت مولاه فعلي مولاه \*

۱۲ — اخبرني زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثنا

نصر بن عاصي قال انبأنا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ابي

۱۱ — خبر داد مازا حرمي پسر موسى پسر محمد الطرسوسي گفت حدیث کرد مازا ابو غسان گفت حدیث کرد مازا عبد السلام از موسی صغیر از عبد الرحمن پسر سابط از سعد ( خ . و ) گفت بودم نشینده پس رفصان بیان کردند مردم علی پسر ابي طالب را ( خ . و ) پس گفتم هراينه تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . و . ه . و ) میگفت تحقیق برای او خصلتها سه ادد هراينه باشد برای من بعدي برای سعد یکی از آنها دوست تراست طرف من از قطار شتران سرخ شنیدم او را میگفت تحقیق علی از من بمزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اندست که بدست بی بعد من و شنیدم او را میگفت هراينه هراينه خواهیم داد دیره را فردا مرد را که دوست میدارد خدا و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر و شنیدم او را میگفت آنکس که باشم دوست او پس علی است دوست او •

۱۲ — خبر داد مازا زکریا بن یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد

مازا نصر بن عاصی گفت خبر داد مازا عبد الله پسر داود از عبد الواحد



عن أبيه ان سعدا رآه قال قال النبي صلعم لا تدفعن الراية الى رجل  
يحب الله ورسوله ويطعه الله ورسوله يفتح علي يديه فاستشرف  
لها اصحابه فدفعها الى علي \*

۱۳ — حدثنا احمد بن سليمان الرحادي ( الرهاوي ) قال  
حدثنا عبد الله قال انبانا ابن ابي ليلى عن الحكم و المنهال عن  
عبد الرحمن بن ابي ليلى عن ابيه انه قال لعلي و كان يغير معه  
ان الناس قد انكروا منك انك ( ن - ان تخرج ) تخرج في  
البرد في البلاء و تخرج في الحر في العشور الثوب الغليظ ( ن -  
الخشن ) قال او لم تكن معنا بخير قال بلى قال فان رسول الله

پسر این از پدر خود تحقیق سعد ( خ . و ) گفت گفت پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م . ه ) هواینه خواهم داد نیزه را طرف مرد که درست میدارد  
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و پیغمبر خدا فتح خواهد  
کرد خدا بر هر دو دست او پس گردن بلند کرد برای ان نیزه اصحاب  
پیغمبر پس دفع کره آن نیزه را طرف علي \*

۱۳ — حدیث کرد مارا احمد پسر سلیمان رحادی گفت احمد حدیث  
کرد مارا عبد الله گفت عبد الله خبر داد مارا پسر ابي ليلى از حکم و منهال  
از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از پدر خود تحقیق ابي ليلى گفت برای  
علي و بود ابوالیلى سیر میکرد همراه علي تحقیق مردم تحقیق انکار کردند  
و تعجب کردند از تو تحقیق تو بیرون می آئی ( ن - اینکه بیرون می آئی )  
در سردی در جامه کهنه و بیرون می آئی در گرمی در پوشاک پنبه دار و  
پارچه اکبه ( گنده ) فرمود حضرت علي ایا نبودی تو همراه ما در جنگ  
خبر گفت ابوالیلى اری بودم فرمود حضرت علي پس تحقیق پیغمبر خدا

صلعم بغث ابابكر و عقد له الراية ( نه - لواء ) فرجع و بعث عمر  
و عقد له لواء فرجع بالناس فقال (سول الله صلعم لا عطین الراية رجلا  
يعيب الله و رسوله و يعبه الله و رسوله كرار ليس بفرار فارسل  
ابي و انا ارمم فقلت انى ارمم فتقل فى عينى و قال اللهم اكفه  
اذى الحر و البرد قال فما وجدت حرا بعد ذلك و لا بردا \*

۱۴ — ابناننا محمد بن على بن حرب المروزي قال انبانا  
معاذ بن خالد قال انبانا الحسين بن واقد عن عبد الله بن بريدة  
قال سمعت ابي بريدة رض يقول حاصرنا خيبر و اخذ اللواء ابوبكر

( د . خ . م . ) فرستاد ابابكر را و بست برای او علم پس رجوع کرد  
ابوبكر و فرستاد آنحضرت عمر را و بست برای او علم را پس رجوع کرد و هرگاه  
مردمان پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) هرآینه خواهیم داد نیزه را  
مرد را که دوست میدارد او خدا را و پیغمبر خدا را و دوست میدارد او  
را خدا و رسول او بسیار حمله کننده است نیست گریزنده پس فرستاد  
آنحضرت کس را طرف من و حال آنکه آشوب چشمان میدارم دیوان وقت  
پس گفتم تحقیق من آشوب چشمان میدارم دران وقت پس آب دهن  
مبارک خود انداخت در هر دو چشم من و فرمود که یا الله کذابت کن  
قر علی را اذیت گرمی و سردی را گفت علی علیه السلام پس نیافتم گرمی  
را بعد فرمودن آنحضرت این کلام را و نیافتم سردی را \*

۱۴ — خبر داد ما را محمد پسر علی پسر حرب مروزی گفت محمد  
خبر داد ما را معاذ پسر خالد گفت معاذ خبر داد ما را حسن پسر واقد از  
عبد الله پسر بريدة گفت عبد الله شدیدم ابي هريرة را ( خ . و ) می گفت  
حصار کردیم و کرد گشتیم خیبر را و گرفت علم را ابوبكر صدیق پس



قلم یفتح له و اخذه من الخد عمر فصرف و لم ینقح له و اه اب  
الناس نوسئذ شدة و جهد فقال (سول الله صاعم انی دافع لوائی  
غدا الی (جل بحب الله و رسوله و احبه الله و رسوله لا یرجع حتی  
یفتح له و بتنا طلبة انفسنا ان الیق غدا و اما اصبیح (سول الله صاعم  
صلی الغداة ثم قام قایما و دعا باللواء (ن- اللواء) و الناس علی  
مصافهم فما منا انسان له منزلة عند (سول الله صاعم الا و هو یرجوا  
ان یرجون صاحب اللواء فدعا علی بن ابیطالب و هو ارمن فتبل  
فی عینیه و مسح عنه و دفع الیه اللواء و فتح الله علیه و قال

فتح نکرد خدا برای او و گرفت او را از روز دیگر ( فردا ) عمر پس بازگشت  
و ده فتح کرد خدا برای او و رسید مردمان را امروز سختی و کوشش پس  
فرمود پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) تحقیق من دهنده علم خود ام فردا  
طرف مرد دوست میدارد خدا را و رسول خدا را و دوست میدارد او را  
خدا و پیغمبر خدا ده رجوع خواهد کرد تا اینکه فتح خواهد داد خدا  
برای او خفیم در آن حالیکه خوش بود ذات ماها که تحقیق فتح فردا  
است پس هرگاه صبح کرد پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) دعا خواند صبح را  
پستر برخواست آن حضرت در آن حالیکه راست ایستاده بود و مردم بر صفها  
خود بودند پس بود از ما مردم که برای او مرتبه بود بربك پیغمبر خدا  
( د . خ . م . ) مگر و آن مرد امید میداشت اینکه باشد صاحب علم پس  
طلبی علی بن ابی طالب را و حال اینکه او سرخی و درد چشمان میداشت  
پس آب دهن مبارك خود انداخت در هر دو چشمان علی مرتضی و مسح  
کرد آن آب را از او یعنی از دست مبارك خود در چشمان حضرت علی  
عالیه و دفع کرد آنحضرت طرف حضرت علی علم را و فتح کرد خدا در  
او و گفت ابو بکر راوی حدیث من در آن کس بودم که دست دراز کرد

اذا فممن تطاول لها ( ن - و قالوا خيرنا فممن تطاول لها ) \*

۱۵ — انبأنا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عوف عن ميمون ابن عبد الله ان عبد الله بن بردة حدثه عن ابيه بردة الاسلمي قال لما كان خببر نزل رسول الله صلعم بحضرة ( ن - بعصن ) اهل خببر اعطى ( رسول الله صلعم ) عمر فنهض معه من نهض من الناس فاقوا اهل خببر فانكشف عمر و اصحابه فرجعوا الي ( رسول الله صلعم ) فقال ( رسول الله صلعم ) لا تطعن الاوا ( جلا يحب الله و رسوله ) و يحبه الله و رسوله فاما كان من العد تبار ( ن - فصادر ) ابوبكر و عمر فدعا عليا و هو ارمد فتبلى في عنقه و نهض معه من الناس

---

برای علم ( ن - و گفتند مردم بهتر ماست مرتضی علی دران کس که دست دراز کرد برای علم ) \*

۱۵ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بن دار بصري گفت محمد حدیث کرد مارا محمد پسر جعفر گفت محمد پسر جعفر حدیث کرد مارا عوف از ميمون ابی عبد الله پسر بردة حدیث کرد او را از پدر خود بردة اسلمي گفت هرگاه بود خببر فرود آمد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) در میدان و حضور ( ن . بنقله ) اهل خببر داد پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) علم را بعمر پس برخاست همراه او انکس که برخالت از مردمان پس ملاقات کردند اهل خببر را پس منکشف و ظاهر شد عمر و اصحاب را و پس رجوع کردند طرف پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) هر ایذه هر ایذه خواهم داد بیزه را مرد را که دوست میدارد او خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او پس هرگاه که شد از فردا سبقت کرد ( ن - پس آمد ) ابوبکر و عمر پس طلبید انحضرت علی را و حال آنکه حضرت علی درد و سرخی چشمان میداشت پس اب دهی

من فريض فلقى اهل خيبر فاذا مرخيب يرتجـزو هو يقول  
 قد علمت خيبراني مرخيب \* شاكي السلاح بطل مجرب  
 اطعن احيانا وحيذا اضرب \* اذا الليوث اقبلت تلهب  
 فاختلف هو و علي ضربتين فضربه علي علي هامة حتى عض (ن-  
 مضى) السيف منها البيض و انتهى (اسه و سمع. اهل العسكر  
 صوت ضربه فما قنم اخرا الذاس مع علي حتى فتح الله له و لهم \*  
 ۱۶ — انبانا قتيبة بن سعيد قال حدثنا يعقوب بن  
 عبد الرحمن الزهري عن ابي حازم قال اخبرني سهل بن سعد (هـ)  
 ان (هول الله صلعم قال يوم خيبر لاعطين هذه الراية غدا رجلا

انداخت انحضرت در هر دو چشمان او و برخاست همراه او از مردم انكس  
 كه برخاست پس مالقات كرد اهل خيبر را پس ناگاه مرخيب پهلوان شعر  
 ميخواند كه منضم بر دليري و شجاعت او بود و او ميگفت تحقيق دانست  
 اهل خيبر تحقيق من مرخيب هستم پر كنده آلات جنگ شمشير و غيره و  
 پهلوان ام تجرئه كنده ام بيزه ميزم گاهي و گاهي ميزم و قتيكه شيرها پيش  
 آمدند در حاليكه شعله زنده اند پس اختلاف كردند مرخيب و علي هر دو  
 ضربه را پس زد او را علي بر سر او تا اينكه قطعه كرد (ن - و گذشت) و  
 گرید شمشير از آن سر خود را و منتهي شد سر او را و شديد اهل لشكر او از  
 زدن او پس نه تمام شد آخر مردم همراه علي تا اينكه فتح كرد خدا براي  
 علي و براي مردم همراهي او \*

۱۶ — خبر داد ما را قتيبه پسر سعيد گفت قتيبه حديث كرد ما را  
 يعقوب پسر عبد الرحمن زهري از ابي حازم گفت ابي حازم خبر داد مرا  
 سهل پسر سعد (خ . و) تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . ل . هـ .) گفت روز  
 جنگ خيبر هرانده هرانده خواهم داد اين بيزه را فردا مرد را فتح خواهد



يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَحْيَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ فَلَمَّا أَصْبَحَ  
النَّاسُ غَدُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ كُلُّهُمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَى فَقَالَ إِبْنُ  
عَلِيٍّ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ يَشْتَكِي عَيْنِيهِ قَالَ فَارْسَلُوا  
إِلَيْهِ فَاتِي بِهِ فَبَصَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّعَ فِي عَيْنِيهِ وَدَعَا لَهُ فَبَرَأَ أَنْ -  
فَبَدَأَ كَمَا كَانَ ( كَانَ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّابِعَةُ فَقَالَ عَلِيٌّ يَا  
رَسُولَ اللَّهِ أَقَاتَاهُمْ حَتَّى يَكُونُوا مِثْلَنَا فَقَالَ اغْدُ ( ن - أَنْفَذَ ) عَلِيٌّ  
رَسَاكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاخْبُرْهُمْ بِمَا  
يَجِبُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا  
وَاحِدًا خَيْرٌ ( ن - خَبَرَا مِنْ أَنْ يَكُونَ ) لَكَ مِنْ حِمْرِ النِّعَمِ \*

کرد خدا بر دوست او دوست میدارد خدا را و پیغمبر او را و دوست میدارد  
او را خدا و رسول او پس هرگاه که صبح کردند مردمان باعداد کردند  
نزدیک پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) تمام مردم آمدند و اشتد اندک دانه  
شود آن عالم مارا پس فرمود کجاست علی پسر ابیطالب پس گفتند ای  
پیغمبر خدا درد میکند هر دو چشمان او فرمود پس بفرسید ظرف او کسی  
را پس آورد کسی او را پس آب دهن مبارک خود انداخت پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م . ) در هر دو چشمان او و دعا کرد برای او پس قدرست شد  
گویا که بدود او را درد ( پس ظاهر شد چنانکه بود ) پس داد او را عالم را  
پس گفت علی ای پیغمبر خدا جنگ خواهم کرد کافران را تا آنکه خواهند  
شد مثل ما پس فرمود برو ( برو ) - بر طریق خود تا آنکه نزول خواهی  
کرد بمیدان ایشان پسند دعوت بکن تو ایشانرا طرف اسلام و خبرده ایشان  
را بالچبر که واجب است بر ایشان از حق خدا تعالی پس قسم خدا  
است هرآنکه ای که اگر هدایت خواهد کرد - دا سبب تو یک مرد را بهتر  
است ( بهتر است از ابداً باشد ) برای تو رنج شکر \*

## ذكر اختلاف الفاظ الناقلين لخبر أبي هريرة رضي في ذلك ( فيه )

۱۷ — إسماعيل بن أبي الحسن بن أحمد بن سليمان الرهاوي قال  
حدثنا يعلى بن عبيد قال حدثنا يزيد بن كيسان عن أبي حازم  
عن أبي هريرة رضي قال قال رسول الله صاعم لا دفعن الرابة اليوم  
أني رجل يحب الله ورسوله ويحب الله ورسوله فتطاول لها  
القوم فقال أين علي بن أبي طالب فقالوا يشتكي عينيه قال  
فبزق نبي الله صلعم في كفيه و مسح بها عيني علي و دفع إليه  
الرابة ففتح الله تعالى على يديه \*

این ذکر مختلف شدن لفظ می نقیاس کنندگان است

برای خبر ابی هریره خوشنود شود خدا از و در این امر

۱۷ — خبر داند ابوالحسن احمد پسر سلیمان رهاوی گفت حدیث کرده  
مارا یعلى پسر عبید گفت دعلى حدیث کرده مارا دردد پسر کيسان از ابی  
حازم از ابی هريرة ( خ و ) گفت ابی هريرة گفت پیغمبر خدا ( و  
خ و ) هرایده دفع خواهیم کرد علم را امروز طرف مرد که دوست میدارد  
خدا و رسول خدا را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا پس دست  
دراز کرد برای آن علم قوم پس فرمود آن حضرت کجاست علی پسر  
ابیطالب پس گفتند اصحاب درد میکند هر دو چشم او گفت ابی هريرة  
پس آب دهن اداخت پیغمبر خدا ( و خ و و ) در هر دو کف مبارك  
خود را و هر دو چشم علی را و دفع کرد طرف او نيزه را پس فتح کرد  
خدا تعالى بر دو دست علی \*

۱۸ — ابیادا قتیبة بن سعد قال اخبرنا یعقوب بن سہیل عن ابيه عن ابي عریبة رض ان رسول الله صلعم قال يوم خيبر لا اظن هذه الراية رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله يفتح الله به قال عمر بن الخطاب رض ما احببت الامارة الا يومئذ فدعا رسول الله صلعم علي بن ابي طالب فاعطاه الراية و قال امش و لا تلمعت حتى يفتح الله عليك فصار علي ثم وقف فصرخ يا رسول الله علي ما ذا اقاتل الناس قال فاعلمهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فاعلوا ذلك وقد منعوا منك دنائهم و اموالهم الا نكحها و حسابهم على الله عز و جل \*

۱۸ — خدر دا مارا قتیبه پسر سعید گفـت قتیبه خبر داد مارا یعقوب از سہیل از پدر خود از ابي ہریرہ ( خ و ) تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . و ) گفت روز جنگ خیبر ہر ایدہ خواہم داد ابن ہزہ را مرد را کہ دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا او فتح خواہد داد خدا بر دست او گفت عمر پسر خطاب ( خ و ) دہ دوست میداشتم امیر شدن را و سرداری را مگر امروز پس طلبید پیغمبر خدا ( د . خ . و ) علی پسر ابیطالب را پس داد آنحضرت او را ان علم و فرمود برو و نہ الذقات کن و پس دیگر تا اندکہ فتح شد خدا بر دست تو پس مدیر کن علی پسر تو قف کرد پس آواز کرد ابي پیغمبر خدا بر چه چیز قتل کنم مردم کفار را فرمود ان حضرت قتل کن ایشان را تا ایـکـہ شامدی دهند ایـکـہ نیست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس و قتیکہ کردند مردم کنار ابن پس تحقیق مانع کردہ شد از تو خوبیهای ایشان و اموالهای ایشان مگر بحق خوبیهای ایشان و مالهای ایشان یعنی اگر خون کسی کاند یا مال کسی دزدی نماید قصاص ان باید گرفت و حساب ایشان دہان گناه کہ پوشیدہ داشتند بر خدای غالب و بزرگ است خراہد بخشد خورہد عذاب کند •



۱۹ — انبازا اسحاق بن ابراهیم بن راهویه قال حدثنا جریر عن سهیل عن ابیه عن ابی هريرة رضى قال قال رسول الله صلعم لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله و يحبه الله ورسوله يفتح الله عليه قال عمر فما احببت الا مارة قط الا يومئذ قال فاستشرف (ن - فاشرفنا) لها فدعا عليا فبعثه ثم قال اذهب فقاتل حتى يفتح الله عليك و لا تلتفت قال فمشى ما شاء الله ثم وقف و لم يلتفت فقال علي ما ذا اقاتل الناس قال قاتلهم حتى يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك فقد منعوا دماءهم و اموالهم الا بحقها و حسابهم على الله عز و جل \*

۱۹ — خبرداد مارا اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق حدیث کرد مارا جریر از سهیل از پدر خود از ابیهریره (خ و) گفت ابیهریره گفت پیغمبر خدا (د و خ و م و) هر اینه خواهم داد نیزی را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و رسول او را و دوست میدارد او را خدا و رسول او فتح خواهد کرد خدا بر دست او گفت عمر رض پس نه دوست داشتم امیر شدن را هرگز مگر امروز گفت ابیهریره پس گردن بلند کرد برای آن علم پس طلبید علی را پس فرستاد او را پسر گفت برو پس قتل کن تا اینکه فتح خواهد کرد خدا بر دست تو و نه القات کن و نه پس نگر گفت ابیهریره پس رفت و قدر که خواست خدا پسر اسحاق نه القات کرد پس گفت علی هر چه چیز نزل کنم مردم را گفت انحضرت قتل کن او شان را تا اینکه شامی دهد که دست معبود بحق مگر خدا و تحقیق محمد پیغمبر خداست پس و قتی که کردند این پس تحقیق منع کرده شد خوبیهای او شان و مالهای او شان مگر بحق خوبیهای او شان و مالهای او شان بعدی اگر خونریزی و دزدی مال خواهد کرد بحق ان عوض آن قصاص گرفته خواهد شد و حساب او شان بر خهای غالب و بزرگ است در آن گناه که پوشیده کردند اگر خواهند عذاب نند و اگر خواهند بخشیده

۲۰ — ابن‌نا محمد بن عبدالله بن المبارک المخزومی  
 قال حدثنا ابو الهاشم المخزومی قال حدثنا وهيب قال حدثنا  
 سهیل بن ابي صالح عن ابيه عن ابي هريرة رضي قال قال رسول  
 الله صلعم يوم خيبر لا دفعن الراية الى رجل يحب الله و رسوله  
 و يحبه الله و رسوله يفتح الله عابه قال عمر فما احببت الامارة  
 قط الا يومئذ ( ن - قبل يومئذ ) فدفعها الى ابي و قال قاتل و  
 لا تلتفت فصار قريبا قال يا رسول الله طي ما اقاتل قال على  
 ان يشهدوا ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فاذا فعلوا ذلك  
 فقد عصموا دماءهم و اموالهم مني الا بحقها و حسابهم على الله \*

۲۰ — خبر داد ما را محمد پسر عبدالله پسر مبارک مخزومی گفت  
 حدیث کرد ما را ابو هاشم مخزومی گفت ابو هاشم حدیث کرد ما را وهیب  
 گفت حدیث کرد ما را سهیل پسر ابي صالح از پدر خود از ابي هريرة  
 ( خ . و ) گفت ابو هريرة گفت پیغمبر خدا ( د . خ . س . ) روز خیبر  
 هر اینه هر اینه خواهم داد نبره را طرف مردیکه دوست میدارد او خدا را  
 و درست میدارد او را خدا و رسول خدا فتح خواهد کرد خدا بر دست  
 او گذشت عمر پس نه درست داشتیم امروز شدن را هرگز مگر امروز ( ن -  
 قبل امروز ) پس دفع کرد او را طرف علي و گذشت قتل کن و ده اوقات  
 کن و پس دیگر پس سیر کرد علي نزدیک گفت اي پیغمبر خدا بر چه  
 • چیز قتل کردم گفت بر اینکه ساهدی دهم ایضا ریت محدود بحق مگر خدا  
 و تحقیق محمد پیغمبر خدا است پس و نیکه کردند این پس تحقیق نگاه  
 داشته شد خونهای اوشان و مالهای اوشان از من مگر بحق خونهای  
 اوشان و مالهای اوشان یعنی اگر خبری و دزدی خواهند کرد بحق و  
 عرض آن قصاص از آنها گرفته خواهد شد و حساب اوشان در آن گناه که  
 پوشیده داشتند بر خدا است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عذاب کند •



## ذکر خبر عمران بن حصین فی ذلک

۲۱ — انبأنا عباس بن عبدالمعظم العنبري قال حدثنا

عمر بن عبد الوهاب قال حدثنا معتمر بن سليمان عن ابيه عن

منصور عن ربعي عن عمران بن حصين رضي ان النبي صلعم

قال لا اعطى الراية رجلا يحب الله ورسوله او قال يحبه الله

و رسوله فدعا عليا و هو ارمد ففتح الله على يديه \*

## ذکر خبر الحسن بن علی رضی الله عنهما عن

## النبي صلعم فی ذلک و ان جبرئیل یقاتل عن

## یمنه و میکائیل عن یساره

۲۲ — حدثنا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال حدثنا

## این ذکر خبر عمران بن حصین است درین

۲۱ — خبر داد ما را عباس پسر عبدالمعظم عنبري گفت بیان حدیث

کرد ما را عمر بن عبد الوهاب گفت عمر حدیث کرد ما را معتمر پسر سلیمان

از پدر خود از منصور از ربعي از عمران پسر حصین ( خ . و ) تحقیق

ببی ( د . خ . ل . ه . و ) گفت هر اینه خواهیم داد نیزه را مرد را که

دوست میدارد خدا را و رسول او را با گفت الحضره دوست میدارد او را

خدا و رسول او پس طلبید علی را حال آنکه او درد چشم میداشت پس

فتح کرد خدا بر هر دو دست او \*

## این ذکر خبر حسن بن علی است خوشنود شود خدا از ان

## مرد و از نبی ( د . خ . ل . ه . و ) درین و تحقیق جبرئیل

## قلم میکند از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او

۲۲ — حدیث کرد ما را اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق

الذضر بن شمیل قال حدثنا یونس عن ابي اسحاق عن هبيرة  
 بن مریم قال خرج الينا الحسن بن علي سلام الله عليهما و عليه  
 عمامة سوداء فقال لقد كان فيكم بالامس رجل ما سبقه الاولون  
 و لا يدركه الاخرين و ان رسول الله صاعم قال لاعظین الراية غدا  
 رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله و یقاتل جبرئیل عن  
 یمینه و میکائیل عن یساره ثم قال لا یود بنی ان - لا یرون ( رایته  
 حتی یفتح الله تعالی علیه ما ترک دینارا و لا درهما الا سبعمئة  
 ( ن - تسعمائة ) درهما اخذها عیاله من عطایة کان اراد ان یتنازع  
 بها خادما لاهله \*

حدیث کرد ما را نصر پسر شمیل گفت نصر حدیث کرد ما را یونس از  
 ابي اسحاق از هبیره پسر یرم گفت هبیره بیرون آمد طرف صاحب حسن پسر علي  
 سلام خدا باشد بر آن هر دو و حال آنکه در سر امام حسن دستار بود سیاه پس  
 گفت امام حسن هر اینه تحقیق بود در میان شما دیروز مرد بعنی حضرت  
 علي نه سبقت بود او را مردمان پیشین و نه دریافت خواهند کرد و نه خواهند  
 رسید او را مردمان پسین و تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) فرمود  
 هر اینه خوام داد نیزه را فردا مرد را که دوست میدارد خدا را و پیغمبر  
 او را و دوست میدارد او را خدا و رسول خدا و قتل میکند جبرئیل از  
 طرف راست او و میکائیل از طرف یسار او پسر گفت نه خواهد داد ( ن -  
 نه رد خواهد کرد ) خدا تعالی بر دست او و نه گذاشت دیدار را و نه درهم  
 را مگر هفت صد درهم ( ن - نه صد درهم ) از بخشش علي رضه بود که  
 اراده کرده بود ای که خرید کند بان درهمها خادم را برای کاربار اهل خود \*

ذكر قول النبي صلعم لعلي ( ن - في علي ان الله عز وجل ( ن - جل ثار ) لا يخزيه ابدا رض

۲۳ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثني يحيى بن سليم قال حدثنا عمرو بن ميمون قال حدثنا الوضاع و هو ابو عوانة قال حدثنا يحيى بن عوف قال اني لجالس الى ابن العباس رضى الله عنهما فاتاه تسعة رهط فقالوا اما ان تقوم معنا و اما ان نخاون بهؤلاء و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمى قال اذا اقوم معكم فتحدثوا فلا ادري ما قالوا فجاء و هو ينفض

این ذکر فرمودن پیغمبر ( د . خ . ه . ) برای علی ( ن - در حق علی ) تحقیق خدا غالب و بزرگ ( ن - بزرگ است ثناء او ) نه خوار خواهد کرد علی را همیشه ( خ . و )

۲۴ — خبر داد مارا محمد بن عثمان گفت محمد حدیث کرد مارا یحیی پسر سلیم گفت یحیی حدیث کرد مارا عمرو پسر میهون گفت عمرو حدیث کرد مارا وضاع و کدیت او ابو عوانه است گفت وضاع حدیث کرد مارا یحیی پسر عوف گفت یحیی تحقیق من هر اینه نشینده بودم طرف پسر عباس خشود شود خدا ازان هر دو پس آمد او را نه نفر پس گفتند آن نه نفر یا اینکه ایستاده شوی همراه و یا اینکه خالی کنی مارا بان گروه و او یعنی عباس امروز ندرست است پیش اینکه بایند شود گفت ابن عباس من می خیزم همراه شما پس حدیث کردند آن گروه - راوی می گوید پس دریافت می کنم چه گفتند پس آمد و او یعنی ابن عباس می فشاند پارچه خود را و او میگفت اف وقف بعنی تعدل میباشم . ابن



ثوبه و يقول أف و تف يفعون في رجل له عز وقعوا في رجل  
قال رسول الله صلعم لا بعثن رجلا يحب الله و رسوله و يحبه  
الله و رسوله لا يخزيه الله أبدا فاشرف من اشتشرف فقال ابن  
علي قيل هو في الرحي يطعن قال و ما كان احدكم ليطعن  
من قباه فدعاه و هو ارمدا ما كان ( ن - يكاد ) ان يبصر فنفت في  
عينيه ثم هز الراية ثلثا فدفعها اليه فجاء بصفية بنت حبي و بعث  
ابا بكر بسورة التوبة و بعث عليا خافه فاخذها منه و قال لا يذهب  
بها الا رجل من اهل بيتي هو مني و انا منه و دعا رسول الله  
صلعم الحسن و الحسين و عليا و فاطمة فمد عليهم ثوبا فقال اللهم

كلمه در وقت تدگدلي و زجر گوید به گوئی میکند و می آفتند درحق مرد  
که برای او عزت است دعوی علی بن ابی طالب رضه افتادند و بد گوئی  
کردند درحق مرد که گفت برای او پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) هراینه  
خواهم فرستاد مرد را که دوست میدارد خدا و رسول او را و دوست میدارد  
او را خدا و رسول او نه خوار خواهد کرد او را همیشه پس گردن بلند کرد  
برای ان علم آنکس که گردن بلند کرد پس گفت کجاست علی گفته  
شد او در آسیا دانه اسم می شاید گفت آن حضرت و نه بود کسی از شما  
نا اینکه داده شاید از طرف او پس طلبید او را و درد چشم میداشت  
بود اینکه دید پس آب دهن مبارک خود انداخت در هر دو چشم مبارک  
حضرت علی پستر جدباید نیزه را سه دفعه پس داد آنرا طرف علی رضه پس  
آمد آنحضرت نزدیک صفیه بنت حبی که یکی از ازواج مطهرات آنحضرت است  
و فرستاد آنحضرت ابابکر صدیق را همراه سوره ثوبه و فرستاد آنحضرت علی  
را پس ابی بکر صدیق رضه پس گرفت مرتضی علی آن سوره ثوبه را از  
ابی بکر صدیق رضه و فرمود آنحضرت صلعم ببرد آن سوره ثوبه کسی مگر مرد  
کداو از اهل بیت مذمت او از من است و من از او ام و طلبید پیغمبر خدا  
( د . خ . م . ) امام حسن و حسین و علی و فاطمه زهرا را پس دراز کرد

هؤلاء اهل بيتي و خاصتي فذهب عنهم الرجس و تطهرهم تطهرا  
و كان اول من اسلم من الناس بعد خديجة \* و لبس ثوب  
النبي صاعم و هم يحسبون انه نبي الله فجاء ابوبكر فقال يا نبي  
الله فقال علي رض ان النبي قد ذهب نحو بير صيمون فانبعه  
فدخل معه الغار فكان المشركون يرمون عليا حتى اصبحت \* و خرج  
بالناس في غزوة تبوك فقال علي اخرج معك فقال لا فدي  
فقال اما ترضى ان تكون نبي بمنزلة هارون من موسى الا انك  
لست نبي ثم قال انت خليفتي يعني في كل موطن من  
بعدي \* قال و سد ابواب المسجد غير باب علي \* قال و كان

در آنها پارچه را پس فرمود ای بار خدا آنها اهل بیت من اند و خاص  
من اند پس دور گردان از آنها ناپاکی و يك كن آنها را پاک کردن و بود  
علي ( ک . ه ) اول ان کسی که اسلام آورد از مردان همراه پیغمبر خدا  
بعد حضرت خديجة الكبرى و پوشید علي مرتضی پارچه پیغمبر را ( د .  
خ . ه . ه ) و کفار گمان می بردند که تحقیق او نبي الله است پس آمد  
ابوبکر پس گفت ای نبي الله پس گفت علي ( خ . و ) تحقیق نبي الله  
تحقیق روت طرف چاه صیمون پس تابع شد ابوبکر صدیق پیغمبر خدا  
را پس داخل شد همراه آن حضرت عار را پس بود کفار قید می انداختند  
علي را تا اینکه صبح گشت و بیرون آمد پیغمبر خدا همراه مردمان  
در جاگ تبوک که نام موضع است پس گفت علي رض بیرون می آیم  
همراه تو پس گفت انحضرت نه پس گریه کرد علي پس گفت انحضرت  
ابا راضي نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر  
تحقیق تو نديني نبي پس گفت آن حضرت تو خليفه من است اي در  
هر موطن از پس من گفت یحیی راوی حدیث و بنده کرده شد درهای  
مسجد سواي دروازه علي گفت یحیی راوی حدیث هست علي رض داخل



یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقه و لیس له طریق غیره \*  
و قال من كنت ولیه فعای ولیه \* قال ابن عباس و اخبرنا الله عز  
و جل فی القرآن انه قد رضي الله عن اصحاب الشجرة فهل حدثنا  
بعد ان ( ن - انه ) سخط علیهم \* قال و قال رسول الله صلعم لعمر حین  
قال ائذن لی فلا ضرب عنقه یعنی حاطباً فقال و ما یدریک لعل  
الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرت لكم \*

می شود مسجد را و حال آنکه او در جنابت است و او را او هست و نیست  
برای او راه سوای آن راه و گفت الحضرت آن کس که باشم دوست او  
پس علی دوست او است - گفت پسر عباس و خبر داد ما را خدای غالب  
و بزرگ در کلام مجید تحقیق شان ایراست که تحقیق خشنود شد خدا  
از صاحبان شجرة که بیعت از پیغمبر خدا زیر شجرة یعنی درخت کنار  
کرده بودند و حضرت علی نیز از اصحاب شجرة اند پس ایا حدیث کرد  
ما را هنوز اینکه ( ن - تحقیق خدا تعالی ) خشم گرامت خدا تعالی بر  
اوشان یعنی کسی این حدیث نکرد گفت راوی و فرمود پیغمبر خدا ( د -  
خ - ل - م - ) برای عمر و قتیکه گفت عمر رض حکم ده مرا ای پیغمبر  
خدا پس هواپنه بزم گردن او ای حاطب (†) را پس گفت الحضرت و چه  
چیز در بافت کداند ترا که میرنی گردن او بر گناه او شاید که خدا تحقیق  
مطلع شد بر اهل جنگ بدر پس گفت خدا عمل کدند آنچه که خواهید  
شما پس تحقیق بخشیدم برای شما \*

(†) حاطب از اهل بدر است او خطی متضمن بر اراده مسلمانان بوجنگ کفار  
برای کفار قریش نوشته بود و ابرار عمر بن الخطاب رضي الله عنه اذن برای  
گردن زدن او از پیغمبر خدا خواسته بود و حاطب عذر نوشتن خط این آورده  
بود که قبایل من در لشکر کفار بودند لهذا نوشته بودم تا از قتل محفوظ بماند \*

## ذکر قول العلی صلعم لعلی انه مغفور لك

۲۴ — اخبرني هارون بن عبد الله الحمال البغدادي قال حدثنا محمد بن عبد الله بن زبير الاسدي قال حدثنا علي بن صالح عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن سلمة عن علي رضي قال قال رسول الله صلعم الا أعلمك كلمات اذا قلتهن غفر لك مع انه مغفور لك تقول لا اله الا الله العظيم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع والارضين السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

---

این ذکر فرمودن نبی ( د . خ . ل . م . ) برای علی

است تحقیق شان این است که مغفرت کرده شد برای تو

۲۴ — خبر داد مرا هارون پسر عبد الله الحمال بغدادی گفت هارون حدیث کرد مرا محمد پسر عبد الله پسر زبیر اسدی گفت محمد حدیث کرد مرا علی پسر صالح از ابي اسحاق از عمرو پسر مرة از عبد الله پسر سلمه از علی ( د . خ . و ) گفت علی گفت مرا پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) آگاه باش تعلیم میکنم ترا کلمات را و تلویکه خواهی گفت آن کلمات را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه شان این است که مغفرت کرده شده است برای تو خواهی گفت نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده نیست معبود بحق مگر خدای بلند تر بزرگ پاک است خدا پرورنده آسمانها هفت عدد و زمینها هفت عدد و پرورنده عرش بزرگ جمیع شکر برای خدا است پرورش کننده تمام عالم است \*

## ذکر اختلاف علی بن ابیطالب اسحاق فی هذا الحديث

۲۵ - انبانا احمد بن عثمان بن حکیم الکوفی قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثنا عی و هو ابن صالح بن حب عن ابي اسحاق

الهمدانی عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح ( ن - بن صلمة ) عن

صلمة عن علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله قال يا عی الا اعلمک کلمات ان

انک قلتھن غفر لک مع انک ( ن - ان ) . غفور ( ن - یغفر ) لک

تقول لا اله الا الله الاعلیم الکریم لا اله الا الله العالی العظیم سبحانه

الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین \*

۲۶ - اخبرني صفوان بن عمر الحمصي قال حدثنا احمد

بن خالد قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن عمرو بن مرة

## این ذکر اختلاف علی یا ابی اسحاق است در این حدیث

۲۵ - خبر داد ما را احمد پسر عثمان پسر حکیم کوفی گفت احمد

حدیث کرد ما را خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد ما را علی و او

پسر صالح پسر حب است از ابي اسحاق همدانی از عمرو بن مرة از عبد الله

پسر صالح ( ن - پسر صلمه ) از صلمه از علی ( خ - و ) تحقیق نمی

( د - خ - ل - م - ن ) گفت یا علی آگاه باش تعلیم میکنم تو را کلمه ها را

اگر تو خواهی گفت انها را مغفرت کرده خواهد شد برای تو با وجودیکه

تحقیق تو ( ن - تحقیق او ) مغفرت کرده شده است ( ن - مغفرت

خواهد شد ) برای تو نیست معبود بحق مگر خدا حلم کننده کرم کننده

نیست معبود بحق مگر خدا بلند بزرگ پاک است خدا پروردگار اسمانی

هفت و پروردگار عرش بزرگ \*

۲۶ - خبر داد مرا صفوان پسر عمر حمصی گفت حدیث کرد ما را احمد

پسر خالد گفت احمد حدیث کرد ما را اسرائیل از ابي اسحاق از عمرو پسر



عن عبد الرحمن بن ابي ليلى عن علي عليه السلام قال كلمات  
الفرج لا اله الا اله العلي العظيم لا اله الا الله العظيم الكريم سبحانه  
الله رب السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

**ذكر كلمات الفرج لعلی بن ابیطالب کرم الله وجهه**

۲۷ - ابن انا احمد بن عثمان قال حدثنا خالد بن مخلد

قال حدثنا علي هو ابن صالح بن حي عن ابي اسحاق الهمداني  
عن عمرو بن مرة عن عبد الله بن صالح عن سلمة عن علي رضي  
ان النبي صلى الله عليه و آله قال يا علي الا اعلمك كلمات اذا انك قلتها  
غفرت ذنوبك و انك انت مثل زبد البحر قال سبحانه الله رب  
السموات السبع و رب العرش العظيم الحمد لله رب العالمين \*

مره از عبد الرحمن پسر ابي ليلى از علي پسر سلام گفت علي كلمه هاي  
كشايش ديست معبود بحق مگر خدای بلاد بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا  
حلم كندده بخشش كندده پاك است خدا پرورنده اسمانهاي هفت و پرورنده  
عرش بزرگ تمام شكر براي خداست چنين خدا كه پرورنده تمام عالم است \*

**اين ذكر كالم هاي كشايش است براي علي**

**سر ابي طالب بخشه خدا ذات او را**

۲۷ - خبر داد ما را احمد پسر عثمان گفت احمد حديث كرد ما را

خالد پسر مخلد حديث كرد ما را علي او پسر صالح پسر حي است از ابي  
اسحاق الهمداني از عمرو پسر مره از عبد الله پسر صالح از سلمه از علي  
( خ . و ) تحقيق ندي ( د . خ . ل . م . ) گفت انحضرت اي علي  
اگاه باش لعليم كام تو را كلمه ها را و فنيكه تو خواهي گفت آنها را بخشيده  
خواهد شد گداهای تو اگر چه باشد مثل كف دريا گفت انحضرت پاك است  
خدا پروردگار اسمانهاي هفت و پروردگار عرش بزرگ تمام شكر براي خدا  
است چنين خدا كه پروردگار تمام عالم است \*

۲۸ — انبانا احمد بن عثمان بن حکیم قال حدثنا عسان قال

حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابي اسحاق عن عبد الرحمن بن ابي  
لیلی عن عماری (ف) عن النبی صلی الله علیه و آله عن عبد الله بن خالد \*

۲۹ — انبانا عماری بن عبد المنذر قال حدثنا خلف بن

هشام ( ن ) - خبرني عماری بن محمد بن علی المصيصي قال اخبرنا  
خلف بن تمیم ( قال حدثنا اسرائیل قال حدثنا ابو اسحاق  
عن عبد الرحمن بن ابي لیلی عن عماری (ف) قال قال (سول الله  
صلی الله علیه و آله) لا اله الا الله الا الله العظيم لا اله الا الله العظيم  
الکریم صلی الله علیه و آله رب العالمین \*

۲۸ — خبر داد مارا احمد بن عثمان بن حکیم گفت احمد بن عثمان

کرد مارا عسان گفت عسان حدیث کرد مارا اسرائیل گفت اسرائیل حدیث  
کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن بن ابي لیلی از عماری ( خ . و ) از  
نبی ( د . خ . ل . م . ) مثل او ای مثل حدیث خالد .

۲۹ — خبر داد مارا عماری بن عبد المنذر گفت علی حدیث مارا

خلف بن هشام ( ن ) - خبر داد مارا علی بن محمد بن علی المصيصي گفت  
علی خبر داد مارا خلف بن تمیم ( گفت خلف حدیث کرد مارا اسرائیل  
گفت اسرائیل حدیث کرد مارا ابي اسحاق از عبد الرحمن بن ابي لیلی  
از عماری ( خ . و ) گفت علی گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) آگاه باش  
تعلیم می‌کند ترا کلمه ها را و تیکه خواهی گفت آنها را مغفرت کرده خواهد  
شد برای تو در اینکه تحقیق شان ایست که مغفوت کرده شد است برای تو  
ایست معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نیست معبود بحق مگر خدا حلم  
کننده کرم کننده پاکست خدا پروردگار عرش بزرگ تمام شکر برای خداست  
چنین خدا که پروردگار تمام عالمست .



۳۰ — انبانا الحسين بن حوث قال انبانا الفضل بن موسى  
 عن الحسين بن واقد عن ابي اسحاق عن الحوث عن علي  
 (هـ - ن - كرم الله وجهه) قال قال النبي صلعم الا اعلمك دعاء  
 اذا دعوت به غفر لك و كان مغفور لك ( ن - هـ - كنت مغفورا )  
 قلست بلى قال لا اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله الهام  
 الكريم سبحانه رب السموات السبع رب العرش العظيم ( ن - هـ )  
 لا اله الا الله سبحانه الله رب العرش العظيم ( قال ابو عبد الرحمن  
 و ابو اسحاق لم يسمع من الحوث الا اربعة احاديث ليس هذا  
 ( ن - ذ ) منها و انما اخرجناه لمخالفة الحسين بن واقد و  
 لاسرافيل ( اسرافيل ) و لعلي بن صالح و الحوث الاعور ليس

۳۰ — خبر داد مارا حسين پسر حوث گفت حسين خبر داد مارا  
 فضل پسر موسی از حسين پسر واقد از ابي اسحاق از حوث از علي  
 ( خ ۰ ر ) ( ن - بزرگ کند خدا ذات او را گفت علي گفت نبي ( د ۰ خ ۰  
 ل ۰ م ۰ ) آگاه باش تعلمم ميکنم ترا دعا را وظيفه خواهي گفت ان دعا را  
 مغفرت کرده خواهد شد براي تو اگرچه هست مغفرت کرده شده براي تو  
 ( ن - اگرچه هستي تو مغفرت کرده شده ) گفتم آري گفت انحضرت نيست  
 معبود بحق مگر خدای بلند بزرگ نيست معبود بحق مگر خدا عالم کند  
 کرم کننده پاک است پروردگار اسمانهای هفت پروردگار عرض بزرگ ( ن ۰  
 نيست معبود بحق مگر خدا پاک است خدا پروردگار عرض بزرگ ) گفت  
 ابو عبد الرحمن - و ابو اسحاق نشيند از حوث مگر چار حديث نيست اين  
 ( ن - آن حديث ) از ان چار و جز اين نيست که خارج کردم ان حديث  
 را براي مخالفت حسين پسر واقد و براي مخالفت اسرافيل و براي مخالفت

بذلك في الحديث و عامر بن حمزة اصح ( ن - اصلح ) منه .

## ذكر قول النبي صلى الله عليه وآله فاجبه بالایمان

۳۱ - انبأنا ابو جعفر محمد بن عبدالمبارک ( الملك )

المطزومي قال حدثنا الاسود بن عامر قال انبأنا شريك عن منصور

عن (بهي عن علي (ع) قال جاء النبي صلى الله عليه وآله من قریش

فقالوا يا محمد انا جيرانك و حلفاءك و ان أناس من عبيدنا

قد اتوك لبس فدهم ( ن - بدهم ) رغبة في الدين ولا رغبة في

الفقه انما فروا ( ن - فرط ) من خياعنا و اموالنا فارددهم الينا

فقال لابي بكر ما تقول فقال مدقوا الهم لجيرانك و حلفاءك

علي پسر صالح و حرث امور نیست مثل این مردم در حدیث و عامر پسر

همزة ( حمزة ) صحیح ترست ( ن - نهکترست ) در حدیث از حرث .

این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . ه . ) تحقیق استخوان کزو

هر اهل ادرا با ایمان ( ن - دل علی را برو حلام برای ایمان )

۳۱ - خبر داد مارا ابو جعفر محمد پسر عبدالمبارک مطزومی گفت

ابو جعفر حدیث کرد مارا اسود پسر عامر گفت اسود خبر داد مارا شریک

از منصور از ربعی از علی ( ع ) گفت علی آمد نبی را ( د . خ . ه . )

مردم از قریش پس گفتند آن مردم ای محمد ما همسایگان و انبازان

توایم و هم قسم و هم سوگند توایم و تحقیق مردم از غلامان ما آمده

نزد تو نیست در میان ارشان ( ن - باوشان ) رغبت و خواهش در میان

و نه رغبت در فقه و دانش جز این نیست که گریخته اند ( ن - تفصیر

کردند ) از زمین های ما و مالهای ما پس رد کن و باز گردان آنها را

طرف ما پس گفت ای بکر را چه میگوئی پس گفت ابوبکر راست گفتند

تحقیق آنها البته همسایه گان تواید و هم قسم و هم سوگند تواید پس منصرف

فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال لعمر ما تقول فقال صدقوا انهم  
 لجهبرانك و حلفاؤك فتغبر وجه النبي صلعم ثم قال يا معشر  
 قريش و الله ليبعثن الله مابكم رجلا منكم قد امتحن الله قلبه  
 بالايمان فليطربنكم على الدين از لشرب بعضكم قال ابو بكر انا هو  
 يا رسول الله قال لا قال عمر انا هو يا رسول الله قال لا و لكن هو (ن)  
 ذلك) الذي بخصف النعل و كان اعطى عليا نعله يخصفها \*

## ذکر قول النبي صلعم ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك

۳۲ — انبانا ابو جعفر عن عمرو بن علي البصري قال حدثني

شد روي مبارك نبي ( د . خ . م . ) پستر گفت عمر را چه پیگوئی پس  
 گفت عمر بن الخطاب راست گفتند تحقیق آنها هر اینه هر اینه مسایگان  
 تواند و حلیف و هم روگند تواند پس متغیر شد روي مبارک نبي ( د . خ . م . )  
 پستر گفت انحضرت ای گروه قریش قسم خدا است هر اینه هر اینه خواهد  
 فرستاد خدا بر شما مرد را از شما تحقیق امتحان کرد خدا دل او را به ایمان  
 پس هر اینه خواهد زد شما را در دین یا خواهد زد بعض شما را گفت ابوبکر  
 صدیق منم ان مرد ای پیغمبر خدا گشت انحضرت بیست گفت عمر بن  
 الخطاب منم آن مرد ای پیغمبر خدا فرمود بیست و لکن او آنکس ( ن -  
 این کس ) است که می دوزد کدش پاره و تحقیق بود ان حضرت که داده  
 بود علی مرتضی را کدش پای خود را می دوخت ادرا •

این ذکر فرمودن نبي ( د . خ . م . ) تحقیق خدا شتاب

است که هدایت خواهد کرد دل ترا یعنی هلی مرتضی

را و ثابت خواهد کرد زبان ترا

۳۳ — خبر داد ما را ابو جعفر از عمرو بن عمرو بصری گفت عمرو



يحيى قال حدثنا الاعمش قال حدثنا عمرو بن مرة عن ابي  
البختري عن علي (رض) قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن  
و انا شاب حديث السن فقلت يا رسول الله انت تبعثني الى  
قوم يكون بينهم احداث و انا شاب حديث السن قال ان الله سيهدي  
قابك و يثبت لسانك فما شككت ( ن - قال ما شككت في  
حديث اقضى بين اثنين ) في قضاء بين اثنين \*

### ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۳۳ — انبانا علي بن خشرم المروزي قال انبانا عيسى عن  
الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي (رض) قال  
بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم

حديث كرد مرا يحيى گفت يحيى حديث كرد مارا اعمش گفت اعمش  
حديث كرد مارا عمرو پسر مرة از ابي بختري از علي ( خ . و ) گفت  
علي مرتضى فرستاد مرا پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) طرف يمن و من  
جوان بودم پس گفتم اي پيغمبر خدا تو ميفرسي مرا طرف قوم دواهند بود  
درمیان آنها صاحب عمر و من جوان فوسن ام فرمود الحضرت تحقيق خدا  
شباب است كه هدايت خواهد كرد دل ترا و ثابت خواهد داشت زبان ترا  
پس نه شك كردم ( ن - گفت علي رض نه شك كردم در حديث كه حكم  
ميكدم در میان دو كس ) در حكم كردن درمیان دو كس .

### این ذکر اختلاف نقل کنندگانست برای این حدیث

۳۳ — خبر داد مارا علي پسر خشرم مروزی گفت علي خبر داد مارا  
عيسى از عمرو پسر مرة از ابي البختري از علي ( خ . و ) گفت علي رض فرستاد  
مرا پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) طرف يمن پس گفتم تحقيق ميفرسي مرا  
طرف قوم كه در عمر زياده اند از من پس چگونه حكم كردن باشد درمیان آنها

اسن مني فكيف القضاء فيهم فقال ان الله سيهدي قلبك و  
يثبت لسانك قال فما تعاييت في حكم بعد \*

۲۴ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو معوية قال  
حدثنا الاعمش عن عمرو بن مرة عن ابي البختري عن علي  
رضه قال بعثني رسول الله صلعم الى اهل اليمن لاقضي بينهم  
فقلت يا رسول الله لا علم لي بالقضاء فضرب بيده على صدري  
و قال اللهم اهد قلبي و سدد لساني فما شككت في قضاء بين  
اثنين حتى جلست مجلسي \* قال ابو عبد الرحمن و روى هذا  
الحديث شعبة عن عمرو بن مرة عن ابي البختري قال اخبرني  
من سمع عليا و ابوالبختري لم يسمع من علي هذا ( ن - شيئا ) \*

۳۵ — انبانا احمد بن سليمان الرهاري قال حدثنا يحيى

پس گفت تحقیق که خدا شتاب است که هدایت خواهد کرد دل ترا و ثابت  
خواهد داشت زبان ترا گفت علی مرتضی پس ده مازده شدم در حکم کردن هذوزه

۳۴ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابو  
معویه گفت ( و معویه حدیث کرد مارا اعمش از عمرو پسر مره از ابي بختري  
از علي ( خ . و ) گفت فرستاده مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) طرف  
مردم یمن تا که حکم کنم در میان ایشان پس گفتم ای پیغمبر خدا  
فیت علم مرا بحکم کردن پس زد انحضرت بدست مبارک خود بر سینه  
من و فرمود ای نار خدا یا هدایت کن دل علي را و محکم کن زبان علي  
را پس ده شک کردم در حکم کردن در میان در کس تا اینکه نشستم در مجلس  
خوبش . گفت ابو عبد الرحمن و روایت کرد این حدیث را شعبة از عمرو  
پسر مره از ابي البختري گفت ابوالبختري خبر داد مرا انکس که شنیده  
علي را و ابوالبختري نشنیده از علي این حدیث را ( ن - چیزی را ) \*

۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان راهوي گفت احمد حدیث



بن آدم قال حدثنا شريك عن سماك بن حرب عن حنّس  
المعتمر عن علي (ع) قال بعثني رسول الله صلعم الي اهل اليمن و  
انشاب فقلت يا رسول الله تبعثني و انا شاب الي قوم ذوي اسنان  
لاقضي بينهم و لا علم لي بالقضاء فوضع يده علي صدري ثم قال  
ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك يا علي اذا جلس اليك  
الخصمان فلا تقضي بينهما حتى تسمع من الاخر كما تسمع ( ن -  
سمعت ) من الاول فانك اذا فعلت ذلك تبين ( ن - تبدي )  
لك القضاء \* قال علي عليه السلام فما اشكل علي قضاء بعد \*

### اختلاف علي ( من ) ابی اسحاق فی اهل الحديث

۳۶ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن آدم قال

کرد ما را يحيى پسر آدم گفت حديث کرد ما را شريك از سماك پسر حرب  
از حنّس معتمر از علي ( ع ) گفت فرستاد مرا پيغمبر خدا ( د . خ .  
س . ) طرف اهل يمن و من جوان بودم پس گفتم ای پيغمبر خدا مي  
فريسي مرا و حال اينكه من جوان ام طرف قوم كه صاحب سبها اند تا  
اينكه حكم كنم درميان ارشان و نيست علم مرا بحكم كردن پس داشت  
دست مبارك خود را بر سينه من پستر فرمود تحقيق خدا شتاب است  
كه هدايت خواهد كرد دل تو و ثابت خواهد داشت زبان ترا اي علي  
و قتيكه بشيند طرف تو مدعي و مدعي عليه پس به حكم كن درميان آن  
هر دو تا اينكه بشدوي تو از ديگر چنانكه مي شدوي ( ن - شنيدني ) از  
اول پس تحقيق تو و قتيكه خواهي كرد ابن را ظاهر خواهد شد براي تو  
حكم كردن گفت علي درو سلام پس به مشكل شد بر من حكم كردن هدوزه

### اختلاف علي ابی اسحاق در بين حديث است

۳۶ — خبر داد ما را احمد پسر سليمان گفت احمد حديث کرد ما را

حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حارثة بن مضرب عن علي ر. ه  
قال بعثني رسول الله صلعم الى اليمن فقلت انك تبعثني الى قوم  
اسن مني لا قضى بينهم فقال ان الله سيهدي قلبك و يثبت لسانك \*  
ورواه شيبان عن ابي اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي ر. ه \*

۳۷ — اخبرني ابو عبد الرحمن زكريا بن يحيى قال حدثني  
محمد بن العلاء قال حدثنا معوية بن هشام عن شيبان عن ابي  
اسحاق عن عمرو بن حنشي عن علي ر. ه قال بعثني رسول الله  
صلعم الى اليمن فقلت يا رسول الله انك تبعثني الى شيوخ  
ذوي اسنان و اني اخاف ان لا امييب قال ان الله سيثبت  
لسانك و يهدي قلبك \*

يحيى پسر آدم گفت يحيى حديث کرد مارا اسرائيل از ابي اسحاق از  
حارثة پسر مضرب از علي ( خ . و ) گفت علي ر. ه فرستاد مرا پيغمبر خدا  
( د . خ . ل . م . و ) بسوي يمن پس گفتم تحقيق تو مي فروسي مرا  
طرف قوم که در ممر زياده تراند از من فائده حکم کدام درميان اوشان پس  
گفت الحضره تحقيق خدا شتاب است که هدايت خواهد کرد دل ترا  
و ثابت خواهد داشت زبان ترا . و روايت کرد ان حديث را شيبان از ابي  
اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي ( خ . و ) .

۳۷ — خبر داد مرا ابو عبد الرحمن زكريا پسر يحيى گفت حدث کرد  
مرا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا معويه پسر هشام از شيبان  
از ابي اسحاق از عمرو پسر حنشي از علي ( خ . و ) گفت علي ر. ه فرستاد  
مرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م . و ) طرف يمن پس گفتم اي پيغمبر خدا  
تحقيق تو مي فروسي مرا طرف مرم پيرها صاحب سدا و تحقيق من خوف  
ميکنم اينکه نه صواب کدام گشت الحضره تحقيق خدا شتاب است که ثابت  
خواهد داشت زبان ترا و هدايت خواهد کرد در حکم کردن دل ترا .

## ذکر قول النبی صلعم امرت بسد هذه الابواب

### الا ( ن - غیر ) باب علی

۳۸ — انبانا محمد بن بشار بن دار البصري قال حدثنا محمد بن جعفر قال حدثنا عرف بن میمون عن ابي عبد الله عن زید بن ارقم (رض) قال کان لنفر من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله واصحابه و سلم ابواب شاعة فی المسجد فقال (رسول الله صلعم سدوا هذه الابواب الا باب علی فتکلم فی ذلك) فقام رسول الله صلعم فحمد الله و اثنی علیه ثم قال اما بعد فانی امرت بسد هذه الابواب غیر باب علی فذل فیه قایاکم و الله ما سدته ولا فتحتہ و لكن امرت بشی فاتبعتہ \*

این ذکر فرمودن پیغمبر (د.خ.ل.ص.ع) حکم کرده شدم

به بند کردن دروازه مگر (ن - سوا) دروازه علی را.

۳۸ — حبر داند ما را محمد پسر بشار بن دار بصری گفت محمد حدیث کرد ما را محمد پسر جعفر گفت پسر جعفر حدیث کرد ما را عرف پسر میمون از ابي عبد الله از زید پسر ارقم (د.خ.و) گفت زید بود برای چند اشخاص از صاحبان نبی (د.خ.ل.ص.ع) دروازه های شارع عام در مسجد پس فرمود پیغمبر خدا (د.خ.ل.ص.ع) بند کنید این دروازه ها را مگر دروازه علی پس کلام کردند درین مردم پس افتاد پیغمبر خدا (د.خ.ع.ص) پس شکر گفت خدا را و ثدا کرد بر او پستتر گفت الحضرت اما بعد حمد و ثدا پس تحقیق من حکم کرده شده ام به بند کردن این دروازه ها سوا دروازه علی (رض) پس گفت در وی گوینده شما قسم خدا است نه بند کردم من او را و نه کشاده کردم من او را و لكن حکم کرده شدم بچیزی پس متابعت کردم آن چیز را •



## ذکر قول المصی صلعم ما انا ادخله و اخرجکم بل الله ادخله و اخرجکم

۳۹ - قرأت علی محمد بن سلیمان عن ابن عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی عن ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و ام یقل مرة عن ابیه \* قال کذا عند الذی صلعم و عنده قوم جاوس فدخل علی ( ک . ه ) فاما دخل خرجوا فلما خرجوا تلازموا فقالوا و الله انما اخرجنا و ادخله فرجعوا فقال و الله ما انا ادخلت و اخرجتکم بل الله ادخله و اخرجکم \* قال ابو عبد الرحمن هذا اولی بالصواب \*

۴۰ - ابیانا احمد بن یحیی الکوفی الصوفی قال حدثنا

ابن ذکر فرمودن نبی ( د . خ . ه ) نه من داخل کردم علی را و بیرون کردم شما را بلکه خدا داخل کرد او را و بیرون کرد شما را

۳۹ - خواند بر من محمد پسر سلیمان از پسر عیینة از عروه پسر دینار از ابی جعفر محمد پسر علی از ابراهیم پسر سعد پسر ابی وقاص از پدر خود و نگفت مره از پدر خود این حدیث را گفت بودیم ما نزدیک نبی ( د . خ . ه ) و نزدیک او مردمان نشسته بودند پس داخل شد علی بخشد خدا ذات او را پس هرگاه داخل شد علی خارج شدند مردمان پس هرگاه خارج شدند مردم با همدیگر الامت کردند پس گفتند مردم قسم خدا است جر این بیست که خارج کرد ما را و داخل کرد علی را پس رجوع کردند طرف الحضرت پس فرمود الحضرت قسم خدا است نه من داخل کردم علی را و خارج کردم شما را بلکه خدا داخل کرد علی را و خارج کرد شما را •

گفت ابو عبد الرحمن این حدیث نزدیکترست بصواب و درستی •

۴۰ - خبر داد ما را احمد پسر یحیی کوفی صوفی گفت حدیث کرد

عابی و هو ابن قادم قال انبانا اسرائیل عن عبد الله عن شریک  
 عن الحریب بن مالک قال اتیت مکه فلقیت سعد بن ابی  
 وقاص فقلت هل سمعت اعلی عنقبة قال کذا مع رسول الله  
 صلعم فی المسجد فانودي فیذا لیلة لیخرج من فی المسجد الا  
 آل رسول الله صلعم و آل علی فخرجنا فلما اصبیح انا و عمه فقال  
 یا رسول الله اخرجت اصحابک و اعمامک و سکنت هذا الغلام  
 فقال رسول الله صلعم ما انا ادرت باخراجکم و لا باسکان هذا  
 الغلام ان الله هو امر به \* قال ابو عبد الله رحمن قال فطر عن عبد الله  
 بن شریک عن عبد الله بن الرقیم عن سعد ان العباس اتی  
 النبی صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب عابی فقال ما اذا وتحتها  
 و لا اذا سددتها و لكن الله فعل ذاک \* قال ابو عبد الله بن شریک

---

مارا علی و او پسر قادم است گفت علی خبر داد مارا اسرائیل از عبد الله  
 از شریک از حرب پسر مالک گفت حرب آمدیم مکه را پس ملاقات کردم  
 سعد پسر ابی وقاص را پس گفتم ابا شعیبی برای علی صدقت را گفت  
 سعد بودم همراه پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) در مسجد پس ندا ندرده شد  
 در میان ما شب را نانه بیرون رود انکس که در مسجد است مگر آل پیغمبر  
 خدا ( د . خ . ل . م . ) و آل علی پس بیرون آمدیم پس هرگاه صبح شد  
 آمد نزد آن حضرت عمر آنحضرت پس گفت ای پیغمبر خدا خارج کردی  
 تو باران خود را و عموهای خود را و ساکن گردانیدی تو این طفل را پس  
 گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) نه من حکم کردم بخارج کردن شما و نه  
 بساکن کردن این طفل تحقیق خدا او حکم کرد نه او \* گفت ابو عبد الله رحمن  
 گفت فطر از عبد الله پسر شریک از عبد الله پسر رقیم از سعد تحقیق عباس  
 آمد نبی را ( د . خ . م . ) پس گفت بند کردی تو دیوازه های مارا مگر  
 دیوازه علی را پس گفتم نه من کشاده کردم او را و نه من بند کردم او را و  
 لکن خدا کرد این را \* گفت ابو عبد الله پسر شریک نیست طفل این مردم



لیس بذاک و الحرب بن مالک لا اعرفه و لا عبدالله بن الرقیم عن  
سعد ان العباس اتى النبی صلعم فقال سددت ابوابنا الا باب علی  
فقال ما انا فتحتھا و لا انا سددتها و لكن الله فعل ذلك \*

۴۱ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبدالله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبدالله بن شريك  
عن عبد الله بن رقيم عن سعد نحوه \*

۴۲ — اخبرني مكررة زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله

بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شريك عن  
عبد الله بن رقيم نحوه \*

۴۳ — اخبرني زكريا بن يحيى سجستاني قال حدثنا

عبد الله بن عمر قال اخبرنا محمد بن وهب بن ابي كريمة

در حدیث و حرب پسر مالک نمی شناسم او را و نه میشناسم عبدالله پسر  
رقیم را در روایت کردن از سعد تحقیق عباس آمد نبی را ( د . خ . ل . م . )  
پس گفت بند کودی دروازه های ما را مگر دروازه علی را پس گفت نه من  
کشاده کرده ام او را و نه من بند کرده ام آنها را لکن خدا کرده این را •

۴۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث کرد

مارا عبدالله پسر عمر گفت گفت عبدالله حدیث کرد مارا اسباط از فطر از  
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم از سعد مثل او •

۴۲ — خبر داد مرا مکرر زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد

مارا عبدالله پسر عمر گفت عبدالله حدیث کرد مارا اسباط از فطر از  
عبدالله پسر شریک از عبدالله پسر رقیم مثل او حدیث که گذشت •

۴۳ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی سجستانی گفت زکریا حدیث

کرد مارا عبد الله پسر عمر گفت عبد الله خبر داد مارا محمد پسر وهب

الحرانی قال حدثنا مسکین قال حدثنا شعبۃ عن ابي مایع عن عمرو بن میمون عن ابن عباس رضه عنهما قال امر رسول الله صلعم بابواب المسجد فسدت الابواب الا باب علی علیه السلام \*

۴۴ — انبانا محمد بن مثنی قال حدثنا یحیی بن حماد

قال حدثنا ابوالوضاح قال حدثنا یحیی قال حدثنا عمرو بن میمون قال قال ابن عباس سد ابواب المسجد غیر باب علی فکان یدخل المسجد و هو جنب و هو طریقہ و لیس له طریق غیره \*

ذکر منزلة امیر المومنین علی بن ابی طالب کرم الله

وجهه من النبی علیه السلام

۴۵ — انبانا بشر بن هلال البصری قال حدثنا جعفر و هو

پسر ابی کریمه حرانی گفت محمد حدیث کرد مارا مسکین گفت مسکین حدیث کرد مارا شعبه از ابی مایع از عمرو پسر میمون از پسر عباس (خ و) گفت ابن عباس حکم کرد پیغمبر خدا (د و خ و ل و م و) به دروازه های مسجد پس بند کرده شد دروازه ها مگر دروازه علی برو سلام \*

۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا یحیی پسر حماد گفت یحیی حدیث کرد مارا ابوالوضاح گفت حدیث کرد مارا یحیی گفت حدیث کرد مارا عمرو پسر میمون گفت میمون گفت ابن عباس بند کرده شد دروازه های مسجد سوای دروازه علی پس بود علی که داخل میشد مسجد را و حال آنکه او را احتیاج غسل بود و او مسجد راه او بود و نبود برای او راه سوای آن مسجد \*

این ذکر مرتبه امیر مومنین علی پسر ابی طالب است بزرگ

کنند خدا ذات او را از نبی برو سلام

۴۵ — خبر داد مارا بشر پسر هلال بصری گفت بشر حدیث کرد مارا

ابن سلیمان قال حدثنا حرب بن شداد عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبي وقاص رضى قال لما غزى رسول الله صلعم غزوة تبوك خلف عليا بالمدينة فقالوا فيه صلعه و كرهه صحبته فتبع على النبي صلعم حتى لحقه في الطريق و قال يا رسول الله خلقتني بالمدينة مع الزراري و النساء حتى قالوا فيه صلعه و كرهه صحبته فقال له النبي صلعم يا علي انما خلعتك على اهلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي \*

۴۶ — انبانا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعیم قال حدثنا عبد السلام عن يحيى بن سعيد عن سعد بن

جعفر و او پسر سلیمان است گفت جعفر حدیث کرد مارا حرب پسر شداد از قتاده از سعید پسر مسیب از سعد پسر وقاص ( خ . و ) گفت سعد هرگاه که جنگ کرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) جنگ تبوک که نام مکان است خلیفه کرد علی را در مدینه پس گفتند مردم در روی یعنی در علی رضه مالال کرد انحضرت و مکروه داشت انحضرت صحبت او را پس نابع شده پیغمبر را ( د . خ . ل . م . ) تا اینکه لاحق شد انحضرت را در راه و گفت علی ای پیغمبر خدا خلیفه کردی تو مرا در مدینه همراه طفلان و زنان تا اینکه گفتند مردم در شان علی مالال کرد و مکروه داشت انحضرت صحبت علی را پس گفت برای او نبی ( د . خ . ل . م . ) ای علی جز این نیست که خلیفه کرد ترا بر اهل خود ایا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی سید است اینکه تحقیق حال ایست که نیست نبی بعد من .

۴۷ — خبر داد مارا قاسم پسر زکریا پسر دینار کوفی گفت قاسم حدیث کرد مارا ابو نعیم گفت حدیث کرد مارا عبد السلام از یحیی پسر سعید از سعید پسر مسیب از سعد پسر ابی وقاص ( خ . و ) تحقیق نبی



بن المسيب عن سعد بن ابي وقاص رضي ان النبي عليه السلام قال  
لعلي رضي انت مني بمنزلة هارون من موسى \*

۴۷ — انبانا زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب بن  
الدراردي بن صفوان التميمي عن سعيد بن المسيب انه سمع  
سعد بن ابي وقاص رضي يقول ما قال رسول الله صلعم لعلي اما  
ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة \*

۴۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب ان الدراردي  
حدثه عن هشام بن هشام عن سعيد بن المسيب عن سعد رضي قال  
لما خرج رسول الله صلعم الى تبوك خرج علي رضي يشيعه فبكى و  
قال يا رسول الله تركتني (ن - اتركني) مع الخوالف فقال صلعم يا  
علي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا النبوة \*

بوو سلام گفت علي را (خ و) تو از من بمنزله هارون است از موسى \*

۴۷ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو  
مصعب پسر دراردي پسر صفوان تميمي از سعيد پسر مسيب تحقيق او  
شنيد سعد پسر ابي وقاص را (خ و) ميگفت آنچه كه گفت پيغمبر  
خدا (د خ ل م) علي را ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من  
بمنزله هارون از موسى مگر نبوة \*

۴۸ — خبر داد مارا زكريا پسر يحيى گفت خبر داد مارا ابو مصعب  
تحقيق درآوردني حديث كرد دراردي ابو مصعب را از هشام پسر هشام  
از سعيد پسر مسيب از سعد (خ و) گفت هرگاه بيرون آمد پيغمبر خدا  
(د خ م) طرف موضع تبوك بيرون آمد علي (خ و) سعي ميكرد  
و شتاب ميرفت پس آنحضرت پس بكاو گريه كرد و گفت اي پيغمبر خدا  
ترك كردي تو مرا (ن - ايا ميگذاري مرا) همراه پس مادگان پس  
گفت آنحضرت (د خ ل م) اي علي ابا راغي نمي شود اينكه باشي  
تو از من بمنزله هارون از موسى مگر نبوة \*



## ذکر الاختلاف علی محمد بن المنکدر فی هذا الحديث

۴۹ — أخبرني إسحاق بن موسى بن عبد الله بن يزيد الأنصاري قال حدثنا داود بن كثير الرقي عن محمد بن المنکدر عن سعيد بن المسيب عن سعد ر.ه ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي \*

۵۰ — أخبرني صفوان بن محمد بن عمرو قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا عبد العزيز بن ابي سلمة الماجشون عن محمد بن المنکدر قال سعيد بن المسيب أخبرني ابراهيم بن سعد انه سمع ابا سعد ر.ه وهو يقول قال النبي صلعم لعلي ر.ه اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبوة قال سعيد فلم ارض حتى اتيت سعدا فقلت شئني حدث به ابنك قال وما هو

## این ذکر اختلاف است بر محمد بن منکدر در این حدیث

۴۹ — خبر داد مرا اسحاق بن موسی بن عبد الله بن یزید انصاری گفت اسحاق حدیث کرد مارا داود بن کثیر رقی از محمد بن منکدر از سعید بن مسیب از سعد (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (ه. خ. ل. م. ه.) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من \*

۵۰ — خبر داد مرا صفوان بن محمد بن عمرو گفت حدیث کرد مارا احمد بن خالد گفت حدیث کرد مارا عبد العزيز بن ابي سلمة ماجشون از محمد بن منکدر گفت سعید بن مسیب خبر داد مرا ابراهیم بن سعد بن مسیب گفت که نیست نبی (ه. خ. ل. م. ه.) او شنید پدر خود سعد را (خ. و) و او میگفت گفت نبی (ه. خ. ل. م. ه.) علی را (خ. و) ایا راضی نمیشوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق حال اینست که نیست نبوة من بعد \* گفت سعید پس نه راضی شدم تا اینکه آمدم سعد را پس گفتم چیزی هست که حدیث کرد با چیز

انتهرني فقلت اخبرنا على هذا فقال ما هو يا بن ابي فقلت هل سمعت النبي صلعم يقول لعلي كذا و كذا قال نعم و اشار الى اذنيه و الا فسكتا لقد سمعته يقول ذلك و خالفه يوسف الماجشون فرواه عن محمد بن المنكدر عن سعيد عن عامر بن سعد عن ابيه و تابعه علي درايته عن عامر بن سعد علي بن زيد بن جذعان \*

۵۱ — اخبرني زكريا بن ابي يحيى قال حدثنا ابن ابي الشوارب قال حدثنا حماد بن زيد عن علي بن زيد عن سعيد بن المسيب عن عامر بن سعيد عن سعد ان (سول الله صلعم قال لعلي انك مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي قال سعيد فاحببت ان اشافه ذلك سعدا فاتيت فقلت ما

پسر تو گفت سعد چه چیز است و زجر کرد مرا پس گفتم خبر داد مرا برین یعنی هر فضیلت علی پس گفت سعد چیست آن فضیلت ای پسر برادر من پس گفتم ای اشنیدی تو پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) می گفت علی را چنین و چنین گفت آری و اشاره کرد طرف هر دو گوش خود که از گوش شنیدم و اگر چنین نبود پس کفنگ ( کر ) باد هر دو گوش من هر اینه تحقیق شنیدم آنحضرت را میفرمود فضیلت علی را رفته و مخالف شد عبدالعزیز را یوسف ماجشون پس روایت آنرا از محمد پسر منکدر از سعید از عامر پسر سعد از پدر او تابع شد یوسف ماجشون را بر روایت کردن او از عامر پسر سعد علی پسر زید پسر جذعان \*

۵۱ — خبر داده مرا زکریا پسر ابي يحيى گفت زکریا حدیث کرد مرا ابن ابي الشوارب گفت ابن ابي الشوارب حدیث کرد مرا حماد پسر زید از علی پسر زید از سعید پسر مسیب از عامر پسر سعید از سعد تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) گفت آنحضرت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی سواء اینکه تحقیق حال اینست که نیست نبی بعد من گفت سعید راری پس قصد کردم اینکه بالمشافهه پرسم این حدیث را سعد را پس

هديث حدثني به عنك عامر فادخل اصبعية في اذنه و قال سمعته من رسول الله صلعم و الا فمكتا \* و قد روى هذا الحديث شعبة عن علي عن زيد فلم يذكر عامر بن سعد \*

۵۲ — اخبرني محمد بن وهب الحراني قال حدثنا مسكين بن سكين قال حدثنا شعبة عن علي بن زيد قال سمعت سعيد بن المسيب يحدث عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى فقال اول من رضيت رضيت فسأله بعد ذلك فقال بلى بلى \* قال ابو عبد الرحمن ما علمت ان احدا تابع عبد العزيز الماجشون علي روايته عن محمد بن المنكدر عن سعيد علي ان ابراهيم بن سعد قد روى هذا الحديث عن ابيه \*

امدم سعد را پس گفتم چه حديث است که حديث کرد مرا دان حديث از تو عامر پس داخل کرد سعد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و گفت شنيدم آن حديث را از پيغمبر خدا ( د . خ . م ) و اگر چنين نبود پس گدگ ( کر ) باد هر دو گوش من و تحقيق روايت کرد اين حديث را شعبة از علي از زيد پس نه ذکر کرد عامر پسر سعد را •

۵۳ — خير داد مرا محمد پسر وهب حراني گفت حديث کرد مرا مسكين پسر سكين گفت مسكين حديث کرد مرا شعبة از علي پسر زيد گفت علي شنيدم سعيد پسر مسيب را حديث ميکرد از سعد تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . م ) گفت علي را ايا راضي ذهي سوي اينکه باشي تو از من بمنزلة هارون از موسى پس گفت علي رض اول آنکسي ام که راضي شدم پس پرسيدم سعد را بعد حديث کردن سعيد ازو پس گفت سعد آري آري شنيدم اين حديث از ان حضرت • گفت ابو عبد الرحمن ذهي دانستم تحقيق کسي تابع شد عبد العزيز الماجشون را بر روايت کردن او از محمد پسر منکدر از سعيد پسر مسيب از ابراهيم پسر سعد بر اينکه تحقيق ابراهيم پسر سعد تحقيق روايت کرد اين حديث را از پدر خود \*



۵۳ — ابنا محمد بن بشار البصري قال حدثنا محمد يعني ابن جعفر غندرا قال اخبرنا شعبة بن ابراهيم قال سمعت ابراهيم بن سعد يحدث عن ابيه عن النبي صلعم انه قال لعلي اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى \*

۵۴ — ابنا عبيد الله بن سعد البغدادي قال حدثنا عمر قال حدثنا ابي عن ابي اسحق قال حدثنا محمد بن طلحة بن زيد بن مكاة عن ابراهيم بن سعد بن ابي وقاص عن ابيه انه سمع رسول الله صلعم يقول لعلي (ص) حين خلفه في غزوة تبوك علي اهلته الا ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا يني بعدي \* قال ابو عبد الرحمن و مدرري هذا الحديث عن عامر بن سعد عن ابيه عن غير حديث سعيد بن المسيب \*

۵۳ — خبر داد مارا محمد پسر بشار بصری گفت محمد حدیث کرد مارا محمد مراد میدارد از محمد پسر جعفر غندر را گفت محمد خبر داد مارا شعبه پسر ابراهیم گفت شعبه شنیدم ابراهیم پسر سعد را حدیث میکرد از پدر خود از نبی ( ص . خ . ل . م ) تحقیق او گفت علی را ایا راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی \*

۵۴ — خبر داد مارا عبيد الله پسر سعد بغدادی گفت حدیث کرد مارا عمر گفت عمر حدیث کرد مارا پدر من از ابي اسحاق گفت عمر حدیث کرد مارا محمد پسر طلحة پسر زيد پسر مكاة از ابراهيم پسر سعد پسر ابي وقاص از پدر خود تحقیق او شنید پیغمبر خدا را ( ص . خ . م ) میگفت علی را ( و ) و قتیكه خليفه كرد انحضرت علي را در جنگ تبوك بر اهل خود ایا نه راضی می شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ابدست كه دیست نبی بعد من \* گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرده شد این حدیث از عامر پسر سعد از پدر او از غیر حدیث سعيد پسر مسیب \*



۵۵ — انبانا محمد بن المثنی قال حدثنا ابوبکر الحنفی قال حدثنا بکیر بن مسمار قال سمعت عامر بن سعد یقول قال معویة لسعد بن ابی وقاص ما بمنعک ان تسب ابن ابی طالب قال لا اسبه ما ذكرت ثلثا قالهن رسول الله صلعم لان ینکون لی واحدة منهن احب الی من حمر النعم لا اسبه ما ذكرت حین نزل علیه الوحی و اخذ علیا و ابنیه و فاطمة فادخلهم تحت ثوبه ثم قال رب هؤلاء اهلی و اهل بیتی و لا اسبه ما ذكرت حین خلفه فی غزوة تبوک و قال عای خافتنی مع النساء و الصبیان فقال اما ترضی ان ینکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانبوة

۵۵ — خبر داد مارا محمد بن مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا ابوبکر حنفی گفت ابوبکر حدیث کرد مارا بکیر بن مسمار گفت بکیر بن سعد بن عامر بن سعد می گفت گفت معویة سعد بن ابی وقاص را چه چیز منع کرد فرا اینکه زبون گردانی تو پسر ایطالب را گفت سعد نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم سه چیز را که گفت آن سه چیز را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م . ) در اینه اینکه باشد برای من یکی از آنها درست است طرف من از قطار شتران سرخ رنگ نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتیکه نازل شد بر آنحضرت وحی و گرفت آنحضرت علی را و هر دو پسران او را و فاطمه را پس داخل کرد آنحضرت ایشان را زیر چادر خود پستر گفت آنحضرت ای پروردگار من ایشان اهل من اند و اهل بیت من اند و نه زبون خواهم گفت او را تا که یاد دارم و قتیکه خلیفه کرد او را در جنگ تبوک ( ن - که جنگ کرد آن حضرت آن جنگ را ) و گفت علی رض خلیفه کردی تو مرا همراه زنان و طفلان پس گفت ای راضی نمی شوی اینکه باشی تو از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست

من بعدی ولا اسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلعم  
 لاعطين هذه الراية رجلا يحبه الله ورسوله و يحب الله ورسوله  
 و يفتح الله على يديه ( ن - بيده ) فتناولنا فقال ابن علي  
 فقل ( ن - فقالوا ) هو ارمذ فقال ادعوه فدعوه فبصق في عينيه  
 ثم اعطاه الراية ففتح الله على يديه ( ن - عليه ) قال فوالله ما  
 ذكره معوية بحرف حتى خرج من المدينة \*

۵۶ — حدثنا محمد بن بشار قال حدثنا محمد بن شعبة عن  
 الحكم عن مصعب بن سعد قال خلف رسول الله صلعم عليا  
 ( ن - علي بن ابي طالب ) في غزوة تبوك فقال يا رسول الله

نبوة ار پس من و نه زبون خواهم گفت او را ناکه ياد دارم روز خيبر وقتيکه  
 گفت پيغمبر خدا ( د . خ . م . ) هراينه هراينه خراهم داد اين نيزه را  
 مرد را که دوست ميدارد او را خدا و رسول او را دوست ميدارد خدا  
 و رسول خدا را و فتح خواهد کرد خدا بر هر دوست او ( ن - بدست  
 او ) پس گردن بلند کردیم برای آن نيزه پس گفت انحضرت کجاست علي  
 پس گفته شد ( پس گفتند مردم ) او چشم بسيار عليل دارد پس فرمود  
 طلب کنيد او را پس طلبيدند او را پس آب دهن انداخت در هر دو چشم  
 او پس فر داد او نيزه را پس فتح کرد خدا بر هر دو دست او ( ن - بدست  
 او ) گفت سعد پس قسم خدا است به ذکر کرد علي را معويه بيکي حرف  
 تا اينکه خارج شد معويه از مدينه \*

۵۶ — حديث کرد ما را محمد پسر بشار گفت حديث کرد ما را محمد  
 پسر شعبه از مصعب پسر سعد گفت مصعب خليفه کرد پيغمبر خدا  
 ( د . خ . م . ) علي را ( ن - علي پسر ابي طالب را ) در جنگ تبوک پس گفت  
 علي ای پيغمبر خدا خليفه ميکني مرا در زبان و طفلان پس گفت انحضرت

تخلفني في النساء و الصبيان فقال اما ترضي ان تكون مني  
بمنزلة هارون من موسى غير انه لاني بعدي \* قال ابو عبد الرحمن  
خالفه ليث فقال عن الحكم عن عائشة بنت سعد \*

۵۷ — اخبرني الحسن بن اسمعيل بن سليمان المصيصي  
الخالدي قال انبانا المطلب عن ليث عن الحكم عن عائشة  
بنت سعد عن سعد ان رسول الله صلعم قال لعلي في غزوة تبوك  
انت مني بمنزلة ( ن - مكان ) هارون من موسى الا انه لا نبي  
من بعدي \* قال ابو عبد الرحمن و شعبة احفظ و ليس ضعيف  
و الحديث فقد رواه عائشة بنت سعد \*

۵۸ — اخبرني زكريا بن يحيى قال انبانا ابو مصعب عن  
الدراردي عن الحميد ( ن - الجعيد ) عن عائشة انها قالت

ايا راضي نبي شري اينكه باشي تو از من بمنزلة هارون از موسى سواء  
آنكه تحقيق حال اين است كه نيست نبي بعد من • گفت ابو عبد الرحمن  
خلاف كرد محمد پسر شعبة را ليث پس گفت ليث اين حديث را از حكم  
از عايشه دختر سعد •

۵۷ — خبر داد مارا حسن پسر اسمعيل پسر سليمان مصيصي خالدي  
گفت خبر داد مارا • مطلب از ليث از حكم از عايشه دختر سعد از سعد  
تحقيق پيغمبر خدا ( د • خ • ل • م • ) گفت علي را در جنگ تبوك تو  
از من بمنزلة ( ن - مكان ) هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست  
كه نيست نبي از بعد من • گفت ابو عبد الرحمن و شعبة حافظ و ياد  
دارنده تراست حديث را و نيست ضعيف و حديث پس تحقيق روايت  
كرد او را عايشه دختر سعد \*

۵۸ — خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا خبر داد مارا ابو  
مصعب از دراردي از حميد ( ن - جعيد ) از عايشه تحقيق ( ن - از عايشه



( ن - عن ابيها ) ان عليا رضى خرج مع النبي صلعم حتى جاء ثنية الوداع يود من غزوة تبوك و خلف عليا فقال ( ن - و علي يشتكي و هو يقول ) اتخافني مع الخوالف فقال له ( اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي ) ( ن - الا النبوة ) \*

### اختلاف علي عبدالله بن شريك في هذا الحديث

۵۹ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار الكوفي قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا فطر عن عبدالله بن شريك عن عبدالله بن رقيم الكياني عن سعد بن ابي وقاص رضى ان النبي صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى \* و ( واه اسرائيل عن عبدالله بن شريك عن الحراث بن مالك عن سعد \*

از پدر عایشه ) گفت تحقیق علی ( خ . و ) بیرون آمد همراه نبی ( د . خ . ل . م . ) تا اینکه آمد آنحضرت ثنیة الوداع را که نام مکان است ارزو میبرد از جنگ تبوک و خلیفه کرد علی را پس گفت ( ن - و علی شکایت میکرد و او میگفت ) ایا خلیفه میکنی همراه پس ماددگان پس گفت آن حضرت علی را ایا راضی هستی شوی اینکه باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من ( ن - مگر نبوت ) •

### این ذکر خاطرات کردن علی عبدالله بن شریک درین حدیث است

۵۹ - خبر داد ما را قاسم بن زکریا بن دینار کوفی گفت حدیث کرده ما را ابو نعیم گفت حدیث کرده ما را فطر از عبدالله بن شریک از عبدالله بن رقیم کیانی از سعد بن ابي وقاص ( خ . و ) تحقیق نبی ( د . خ . م . ) گفت علی را تو از من بمنزله هارون هست از موسی • و روایت کرد آن حدیث را اسرائیل از عبدالله بن شریک از حراث بن مالک از سعد •



۶۰ — انبانا احمد بن يحيى الكوفي قال حدثنا وعيل و هو ابن قادم قال حدثنا اسرائيل عن عبد الله بن شريك عن الحرب عن مسلك قال سعيد بن مالك قال رسول الله صلعم غزا على ثافة الحمراء و خلف عاليا فجاء عاي حتى تعدى الناقة فقال يا رسول الله زعمت قربش انك انما خلقتني انك استثقلتني و كرهت صحبتي و بكى فنادى رسول الله صلعم في الناس ما منكم احد الا و له حاجة باين ابي طالب اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدي قال عاي (رضه) رضيت عن الله عز و جل و عن رسول الله صلعم \*

۶۱ — اخبرنا عمرو بن عاي قال حدثنا يحيى يعني ابن

۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر يحيى كوفي گفت حديث كرد مارا وعيل و او پسر قادم است گفت حديث كرد مارا اسرافيل از عبد الله پسر شريك از حرب از مسلك گفت سعيد پسر مالك گفت پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ۰) جنگ كرد بر ماده شتر سرخ رنگ و خليفه كرد علي را پس آمد علي تا اينكه تجاوز كرد ماده شتر را پس گفت اي پيغمبر خدا گمان بردند قربش تحقيق تو جزين نيست كه خليفه كردي مرا تحقيق تو ثميل داشتني تو مرا يا مكروه داشتني تو صحبت مرا و گريه كرد علي پس داد و اواز كرد پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ۰) هر مردم نيست از شما كسي مگر حال انكه براي او حاجت هست به پسر ابي طالب ايا راضي نمي شوي اينكه باشي تو از من بمنزله هارون از موسى مگر تحقيق شان ايدست كه نيست ببي بعد من گفت علي (د. خ. و) راضي شدم از خدا غالب و بزرگ و از پيغمبر خدا (د. خ. ل. م. ۰) \*

۶۱ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا يحيى

سعيد قال حدثنا موسى الجهني قال دخلت علي فاطمة بنت علي فقال لها رفيقي ( وقفي ) هل عندك شيء عن والدك مثبت قالت حدثتني أسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدي \*

۶۲ — انبأنا احمد بن سليمان قال حدثنا جعفر بن عون عن موسى الجهني قال ادركت فاطمة بنت علي رضى الله عنها ابنة ثمانين سنة فقلت لها تحفظين عن ابيك شيئا قالت لا ولكن اخبرني ( ن - سمعت ) أسماء بنت عميس انها سمعت رسول الله صلعم يقول يا علي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لاني بعدي \*

مراد میدارد عمرو از یحیی پسر سعد را گفت یحیی حدیث کرد ما را موسی جهنی گفت موسی آمدم نزد فاطمه دختر علی رضه پس گفت موسی ما را واقف کن مرا آیا نزدیک تو چیزی است از پدر تو ذات کرده شده گفت فاطمه حدیث کرد ما را أسماء دختر عمیس تحقیق پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) گفت علی را تو از من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی بعد من .

۶۲ — خبر داد ما را احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد ما را جعفر پسر عون از موسی جهنی گفت در باوقم فاطمه دختر علی را ( خ . و ) و حال آنکه او دختر هشتاد ساله بود پس رفتم او را یاد میداری از پدر خود چیزی را گفت نه و لکن خبر داد ما را ( ن - شنیدم ) أسماء دختر عمیس تحقیق او شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) میگفت ای علی تو من بمنزله هارون است از موسی مگر تحقیق شان ایست که نیست نبی از بعد من .

۶۳ — انبانا احمد بن عثمان بن حكيم قال حدثنا ابو نعيم حسن هو ابن صالح عن موسى الجهني عن فاطمة بنت علي عن اسماء بنت عميس ان رسول الله صلعم قال لعلي انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي \*

### ذكر الاخوة

۶۴ — انبانا محمد بن يحيى بن عبد الله النيسابوري و احمد بن عثمان بن حكيم اودي و اللفظ لمحمد قالا حدثنا عمرو بن طلحة قال حدثنا اسباط عن سماك عن عكرمة عن ابن عباس رضي الله عنهما ان عليا كان يقول في حبة رسول الله صلعم ان الله تعالى يقول فان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم و الله ولا نقلب على اعقابنا

۶۳ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان پسر حكيم گفت احمد حديث كرد مارا ابو نعيم گفت حديث كرد مارا حسن او پسر صالح است از موسى جهني از فاطمه بنت علي از اسماء دختر عميس تحقيق پيغمبر خدا ( د . خ . ) گفت علي را تو از من بمنزلة هارون است از موسى مگر تحقيق شان اينست كه نيست نبي از بعد من \*

### ذكر برادر شدن علي است آنحضرت را

۶۴ خبر داد مارا محمد پسر يحيى پسر عبد الله نيشاپوري و احمد پسر حكيم اودي و لفظ حديث كه بعد مذكور است براي محمد پسر يحيى است يعنى لفظ حديث كه احمد پسر عثمان نقل كرده اینجا بعينه مذكور نيست گفتند آن هردو حديث كرد مارا عمرو پسر طلحه گفت عمرو حديث كرد مارا اسباط از سماك از عكرمة از پسر عباس ( د . خ . و ) تحقيق علي بود كه ميگفت در زندگي پيغمبر خدا ( د . خ . و ) تحقيق خدا تعالى ميفرمايد ايا پس اگر وفات خواهد يافت پيغمبر خدا يا قتل كرده خواهد شد برگشته خواهيد شد شما بر پايه هاي خرد قسم خدا است و نه



بعد ان هذان الله و الله لئن مات او قتل اذقلبتم على اعقابكم  
 لاقتلن على (ن - لاقتلن عليه) ما قائل عليه حتى اموت او اقتل  
 والله اني لاخوة و رايه و واثره و ابن عمه و من احق به مني \*

۶۵ - اخبرني الفضل بن سهل قال حدثنا عفان بن مسلم  
 قال حدثنا ابو عوانة عن عثمان بن المغيرة عن ابي صادق عن ربيعة  
 بن ناجد ان رجلا قال لعلي بن ابي طالب رضه يا اميرالمومنين  
 لم ورثت ابن عمك دون عمك قال جمع رسول الله صلعم او قال  
 دعى رسول الله صلعم بني عبدالمطلب فصنع لهم مدا من طعام

برگشته خواهم شد بر پاشنه های خود بعد اینکه هدایت کرد ما را خدا  
 و قسم خدا است هرآینه اگر وفات خواهد یافت آن حضرت یا قتل کرده  
 خواهد شد برگشته خواهید شد شما بر پاشنه های خود هرآینه قتل  
 خواهم کرد بر آنچه که گوینده است آن حضرت بران چیز یعنی بر اینکه  
 شهادتی دهند کلمه شهادت را (ن - هرآینه هرآینه قتل خواهم کرد بر اینکه  
 شهادتی دهند کلمه شهادت را) تا اینکه خراهم وفات یافت یا قتل خواهم شد  
 قسم خداست تحقیق من هرآینه برادر آن حضرت ام و قریب او و وارث  
 او ام و پسر عم او ام و کیست سزاوارتر بآن حضرت از من •

۶۵ - خبر داد مرا فضل پسر سهل گفت حدیث کرد ما را عفان پسر  
 مسلم گفت حدیث کرد ما را ابو عوانه از عثمان پسر مغیره از ابي صادق از  
 ربيعة پسر نا حد تحقیق مرد گفت او مرد علي پسر اني طالب را (خ و) اي  
 اميرالمومنين چرا وارث شدی پسر عم خود را سوای عم خود را گفت علي  
 جمع کرد پیغمبر خدا (د و خ و م) یا گفت علي طلبید (†) پیغمبر خدا  
 (د و خ و ل و م) پسران عبدالمطلب را پس ساخت برای ایشان يك  
 اثار را از طعام گفت علي رضه پس خوردند بني عبدالمطلب تا اینکه سیر

(†) - شك راوی حدیث است که حضرت علي اقط جمع فرمود يالفظ دعوى •



قال فاكلوا حتى شبعوا و بقي الطعام كما هو كانه لم يمس ثم دعا  
 بغمرة فشربوا حتى دروا و بقي الشراب كانه لم يمس او لم  
 يشرب فقال يا بني عبدالمطلب اني بعثت اليكم خاتمة ز الي  
 الناس عامة وقد رايتم من هذه الامة ما قد رايتم فايكم يبالي عني  
 على ان يكون اخي و صاحبي و وارثي و وزيري فام يقم اليه  
 احد فقامت اليه و كنت اصغر القوم سنا فقال اجلس ثم قال  
 ثلث مرات كل ذاك اقوم اليه فيقول اجلس حتى كان في  
 الثالثة فضرب بيده على يدي ثم قال انت اخي و صاحبي و وزيري  
 فبذلك ورثت ابن عمي دورن عمي \*

همک شدند و باقی صاف طعام چنانکه بود او گویا که او طعام نه مس کرده  
 شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانید پستر طلبید آب را پس  
 نوشیدند پسران عبدالمطلب تا اینکه سیراب شدند و باقی ماند آب گویا  
 که او نه مس کرده شده یعنی گویا که کسی او را دست نرسانیده یا نه  
 نوشیده شد (§) پس گفت آن حضرت ای پسران عبدالمطلب تحقیق  
 من فرستاده شده ام طرف شما از روی خاص و طرف مردم از روی عام و  
 تحقیق دیدید شما از بن است آنچه که تحقیق دیدید شما پس کدام شما  
 بیعت میکند مرا براینکه باشد آنکس برادر من و صاحب من و وارث من  
 و وزیر من پس نه استاد طرف آن حضرت کسی پس استاد طرف آن  
 حضرت و بودم خرد تر قوم از روی عمر پس فرمود بنشین پستر فرمود سه  
 دفعه هر بار ابن استاده میشدم طرف او پس میفرمود بنشین تا که بود  
 فرمودن آنحضرت آن کلام را دفعه سوم پس زد دست خود را بر هر دو  
 دست من پستر گفت تو برادر من است و صاحب من است و وزیر من  
 است پس بسبب این فرمودن وارث شدم پسر غم خود را صدای غم خود •

(§) — ایچا شک راویست که علی رفه لفظ لم بهمس فرمود یا لفظ لم یشرب •

۶۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عثمان قال حدثنا  
عبدالله بن نمير قال حدثنا مالك بن مغول عن الحرب بن  
حصين عن ابي سليمان الجهني قال سمعت ابا ربه عاى المنبر  
يقول انا عبدالله و اخو (سوله) \*

### ذكر قول النبي صلى الله عليه وآله

۶۷ — انبا بشر بن هلال عن جعفر بن سليمان عن يزيه  
المرشك عن مطرف بن عبدالله عن عمران بن حصين ربه قال  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله و انا منه و هو ولي كل مومن  
( ن - و هو ولي و ولي كل مومن ) \*

### ذكر اختلاف علي ابي اسحاق في هذا الحديث

۶۸ — انبا احمد بن سليمان قال ( ن - قال اخبرنا زبن

۶۶ — خبر داد، مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مرا عثمان  
گفت عثمان حديث كرد مرا عبدالله پسر نمير گفت عبدالله حديث كرد مرا  
مالك پسر مغول از حرب پسر حصين از ابي سليمان جهني گفت ابي سليمان  
شنيديم علي را (خ و) بر منبر صيفرمود من بعد خدا ام و درادر رسول او ام •  
ابرم ذكر فرمودن نبى است (د خ ل م) على از منست و من از و ام  
۶۷ — خبر داد مرا بشر پسر هلال از جعفر پسر سليمان از يزيه  
مرشك از مطرف پسر عبدالله از عمران پسر حصين (خ و) گفت  
حصين گفت پيغمبر خدا (د خ م م) تحقيق علي از منست و من  
از و ام و او ولي هر مومن است •

### اين ذكر اختلاف علي ابي اسحاق مست در بين مفسرين

۶۸ — خبر داد مرا احمد پسر سليمان [ گفت احمد حديث كرد مرا

بن حباب قال حدثنا شريك قال حدثنا ابو اسحاق ( حدثنا  
 يحيى بن آدم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثنا  
 حبشي بن جنادة السكوني قال سمعت رسول الله صلعم يقول  
 علي مني و انا منه فقلت لابي اسحاق انت سمعته منه فقال  
 وقف علي ههنا فحدثني به \* و رواه اسرائيل فقال عن ابي  
 اسحاق عن البراء (ع) قال قال رسول الله صلعم لعلي انت مني  
 و انا منك رواه القاسم بن يزيد المخزومي عن اسرائيل عن ابي  
 اسحاق عن هبيرة و هاني عن علي \*

۶۹ — انبأنا احمد بن حرب قال حدثنا قاسم و هو ابن يزيد

يحيى بن آدم گفت يحيى حديث کرد ما را اسرائيل از ابي اسحق [ ن ] -  
 گفت احمد خبر داد ما را زيد پسر حباب گفت زيد حديث کرد ما را شريك  
 گفت شريك حديث کرد ما را ابو اسحق ( گفت ابي اسحاق حديث کرد  
 ما را حبشي پسر جنادة سکونی گفت حبشي شنيدم پيغمبر خدا را ( د .  
 خ . ل . م ) ميفرمود علي از منست و من از و ام پس گفتم ابي اسحاق  
 را تو شنيدني آن حديث را از آنحضرت پس گفت ابو اسحاق ايستاده شد  
 علي اينجا پس حديث کرد ما را بن حديث و روايت کرد آن حديث را اسرائيل  
 پس گفت اسرائيل از ابي اسحاق از براء ( خ . و ) گفت براء گفت پيغمبر  
 خدا ( د . خ . ل . م ) علي را تو از منست و من از تو ام \* روايت کرد  
 آن حديث را قاسم پسر يزيد مخزومي از اسرائيل از ابي اسحاق از هبيرة  
 و هاني از علي \*

۶۹ — خبر داد ما را احمد پسر حرب گفت احمد حديث کرد ما را قاسم

و او پسر يزيد حرابي است گفت قاسم حديث کرد ما را اسرائيل از ابي



الحرمي قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن هبيرة بن مريم  
و هاني بن هاني ( عن ) علي ( رض ) قال لما صدرنا من مكة اذا  
بنت ( ن - ابنة ) حمزة تذاذي يا عم يا عم فتناولها علي ( رض )  
اخذها فقال لفاطمة ( ن - لصاحبه ) دونك ابنة عمك فحملتها  
فاختصم فيها علي و جعفر و زيد فقال علي انا اخذها ( ن -  
اخذتها ) وهي ابنة عمي قال جعفر ابنة عمي و خالتها تذاذي و  
قال زيد ابنة اخي فغضى بها (سول الله صاعم لخالتها و قال  
الخاله بمنزلة الام و قال لعلي انت مني و انا منك و قال لجعفر  
اشبهت خلقي و خلقي قال لزيد انت اخونا ( ن - مولانا ) \*

اسحاق از هبيرة پسر مريم و هاني پسر هاني! از علي ( خه و ) گفت علي  
هرگاه كه صادر شدیم و آمدیم از مكه ناگاه دختر حمزه اواز میداد ای  
عمو من ای عمو من پس رسید او را علي ( خه و ) و گرفت او را پس گفت  
علي فاطمه را ( ن - صاحب خود را ) نردبك نو هست دختر عمو تو پس  
بر داشت حضرت فاطمه آن دختر را پس مناقشه كرد در آن دختر علي  
و جعفر و زيد پس گفت علي من گیرنده او ام ( ن - گرفتم او را ) و این  
دختر عمو من است گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زدر من است  
و گفت زبد دختر برادر من است پس حکم كرد بان دختر پیغمبر خدا  
( ده خه ل - ه ) برای خاله او و فرمود خاله بهر لاله مادرست و گفت  
علي را نو از من است و من از تو ام و فرمود جعفر را مشابه شدی خلقت  
و پیدایش مرا و خلق مرا و گفت زبد را ای زید تو برادر من است ( ن -  
دوست کرده شده ما هستی ) \*



## ذکر قول النبی صغلم علی کنفسی

۷۰ — انبأنا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا الاخص بن حرا ب قال حدثنا يونس بن ابي اسحق عن زيد بن يذيع عن ابي ذر رضى قال (قال) (سول الله صاعم لينتهن بنو كيعه او لانهن اليهم رجلا كنفسى يتقدم فيهم امرى فيقتل المتانلة و يسبى الذرية فما راعنى الا و كف عمر فى حجزى من خلفى قال من تعانى قال (ن - قلت) ما اياك اعانى و لا صاحبك قال فمن تعانى قال خاصف النعل قال و عاى يخصف نعل (ن - النعل) \*

این ذکر فرمودن پیغمبر است ( د . خ . ه ) علی شان ذات من است

۶۰ — خبر داد ما را عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد ما را اخص پسر جواب گفت اخرص حدیث کرد ما را یونس پسر ابی اسحق از زید پسر یذیع از ابی ذر ( د . خ . و ) گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . ه . و ) هرآینه هرآینه باز خواهند ماند پسران و کعبه که قبیلۀ کفار عرب بود یا هرآینه هرآینه خواهیم فرستاد مرد را که مثل ذات منست خواهد رسانید در آنها حکم مرا پس قتل خواهد کرد جنگ کنندگان را و بندی خواهد کرد ذریۀ آنها را پس نه ترس کرد مرا و كف دست زد عمر در کمر بند من از پس من گفت عمر کدام کس را مراد میداری فرمود الحضرت نه ترا مراد میدارم و صاحب ترا گفت عمر بن خطاب پس کدام کس را مراد میداری گفت ( ن - گفتم ) الحضرت دوزندۀ پای پوش را گفت عمر فاروق و علی میدرزد پای پوش را و حضرت علی کناره پای پوش الحضرت میدوخت \*

## ذکر قول النبی صلعم لعلی انت صفیی و امینی

۷۱ — انبانا زکریا بن یحیی قال انبانا ابن ابی جمر و ابو مردان قال (قالا) حدثنا عبد العزیز عن یزید بن عبد الله بن أسامة بن الهان عن محمد بن نافع بن عجب بن ابیہ عن عی (ع) قال قال النبی صلعم اما انت یا علی صفیی و امینی \*

## ذکر قول النبی صلعم لا یودی عنی الا انا و عی

۷۲ — انبانا بشاره قال حدثنا عثمان و عبد الصمد قال حدثنا حدیثا حماد بن سلمة عن سماک بن حرب عن انس رضه قال

این ذکر فرمودن نبی (د.خ.ل.م.و) علی را (خ.و)  
تو دوست منی و امانت دار منی

۷۱ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا خبر داد مرا پسر ابی عمر و ابو مروان گفت هریکی ابن ابی عمر و ابو مروان حدیث کرد مرا عبد العزیز از یزید پسر عبد الله پسر اسامه پسر هاد از محمد نافع پسر عجب بن از پدر خود از علی (خ.و) گفت علی رضه فرمود دبی (د.خ.ل.م.و) ایاه تو ای علی دوست منی و امانت دار منی •

این ذکر فرمودن نبی (د.خ.ل.م.و) نه ادا خواهد کرد از طرف  
من مگر من یا علی

۷۲ — خبر داد مرا بشاره گفت بشاره حدیث کرد مرا عثمان و عبد الصمد گفت عثمان و عبد الصمد حدیث کرد مرا حدیثی را حماد پسر سمه از سماک پسر حرب از انس (خ.و) گفت انس فرستاد نبی (د.خ.ل.م.و)

بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا عني الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياه \*

۷۳ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يحيى بن ادم قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن حبشي بن جنادة السكوني قال قال رسول الله صلعم علي مني و امانه و لا يودي عني الا انا و علي \*

### ذكر توجيه النبي صلعم مع علي رضه

۷۴ — اخبرنا محمد بن بشار قال حدثنا عفان و عبد الصمد قالا حدثنا حماد بن سلمة عن سماك بن حرب عن انس قال بعث النبي صلعم براءة مع ابي بكر ثم دعاه فقال لا ينبغي ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا و اعطاه اياها \*

سوره براءة را همراه ابي بكر صديق رضه پستقر طلبید انحضرت ابي بكر صديق را پس فرمود نه لایق است اینکه رسا ند این سوره براءة را از طرف من مگر مرد از اهل من پس طلبید انحضرت علي را پس داد او را آن سوره براءة را •  
۷۳ — خبر داد مارا احمد پسر سلیمان گفت احمد حدیث کرد مارا یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق از حبشي پسر جنادة سکوني گفت حبشي گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) علي از منست و من از او ام و نه ادا خواهد کرد از طرف من مگر من یا علي •

این ذکر و جهه . بیان فرمودن نبی ( د . خ . ل . م ) همراه علی ( خ . و )

۷۴ — خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا عفان و عبد الصمد گفت ان هر دو حدیث کرد مارا حماد پسر سلمه از سماك پسر حرب از انس گفت انس فرستاد نبی ( د . خ . ل . م ) به سوره براءة همراه ابي بكر پستقر طلبید انحضرت ابي بكر را رضه پس فرمود نه لایق است اینکه بود این سوره براءة را مگر مرد از اهل من پس طلبید علي را و داد او را آن سوره را •



۷۵ — انبانا العباس بن محمد الدوري قال حدثنا ابو نوح

فراذ عن يونس بن ابي اسحاق عن ابي اسحاق عن زيد بن  
 يزيع عن علي ان رسول الله صلعم بعث براءة الى اهل مكة مع  
 ابي بكر ثم اتبعه بعلي فقال له خذ هذا الكتاب فامض به الى  
 اهل مكة قال فاحققه و اخذت الكتاب منه قال فانصرف ابو بكر  
 و هو كئيب قال يا رسول الله انزل في شئى قال لا الا اني امرت  
 ان اُبَاغِه اِذَا او رَجُل من اهل بيتي \*

۷۶ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا عبد الله بن عمر

قال حدثنا اسباط عن قطر عن عبد الله بن شريك عن عبد الله بن  
 رقيم عن سعد قال بعث رسول الله صلعم ابا بكر ببراءة حتى اذا

۷۵ — خبر داد مارا عباس پسر محمد دوری گفت عباس حدیث کرد

مارا ابو نوح فراذ از یونس پسر ابي اسحاق از زید پسر یزیع از علي تحقیق  
 پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) فرستاد سوره براءة را طرف اهل مکه همراه  
 ابي بکر رضه پسترتابع کرد او را بعلي پس فرمود علي بگیر این کتاب را  
 پس بدر او را طرف اهل مکه گفت حضرت مرتضی علی پس لاحق شدم  
 ابي بکر صدیق را و گرفتم کتاب را ازو گفت علي رضه پس باز گشت ابو بکر  
 صدیق رضه و حال آنکه او محزون و شکسته از غم بود گفت ابو بکر صدیق  
 اي پیغمبر خدا ابا نازل شد در حق من چیزی گفت انحضرت به مگر تحقیق  
 من حکم کرده شدم اینکه رسانم آن کتاب را من بامر از اهل بیت من .

۷۶ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا عبد الله

پسر عمر گفت عبد الله حدیث کرد مارا اسباط از قطر از عبد الله پسر شریک  
 از عبد الله پسر رقیم از سعد گفت سعد فرستاد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
 ابا بکر صدیق را به سوره براءة تا اینکه وقتی که بود او در بعض راه فرستاد



كان ببعض الطريق (رسل عاليا فآخذها منه ثم هاربها فوجد ابو بكر  
في نفسه قال فقال له (هول الله صلعم انه لا يودي عني الا انا او  
رجل مني \*

۷۷ — انبانا اسحاق بن ابراهيم بن راهويه قال قرأت على ابي  
قردة بن موسى بن طارق عن ابي جريح قال حدثني عبد الله بن  
عثمان بن خثيم عن ابي الزبير عن جابر عن ان النبي صلعم حين  
رجع من عمرة الجعرانة بعث ابا بكر عاي الحج فانباذا معه  
حتى اذا كنا بالعرج ثوب بالصبح ( ن - قرب الصبح ) ثم استوى  
ليكبر فسمع الزعوة خلف ظهره فوقف عاي ( ن - عن ) التكبير

علي را پس گرفت علی آن سوره را ، ابوبکر رضه پستقر سیر کرد علی مرتضی  
و رفت به آن سوره پس یافت ابوبکر صدیق در ذات خود حزن را گشت  
راوی حدیث که سعد است پس فرمود ابوبکر صدیق را پیغمبر خدا ( د -  
خ - ه ) تحقیق آن سوره نراة نخواهد رسانید از طرف من مگر من یا  
مرد که از منست •

۷۷ — خبر داد ما اسحاق پسر ابراهیم پسر راهویه گفت اسحاق  
خادم بر ابي قردة پسر موسی پسر طارق از ابي جريح گشت ابي جريح  
حدیث کره مرا رواه الله پسر عثمان پسر خثیم از ابي زبیر از جابر ( خ - و )  
تحقیق نبی ( د - خ - ل - ه ) و فتیکه رجاء فرمود الحضریت از عمرة جعرانه  
که نام مکاه است فرستاد الحضریت ابا بکر را رجاء پس اقبال کردیم همراه  
ابوبکر صدیق تا ابیکه و فتیکه بودیم در حج که نام موضع است آذان داد  
ابوبکر صبح را ( ن - ذ دیک شد صبح ) پستقر قایم شد ابوبکر تا اینکه تکبیر  
نهاز گوید پس شنید ابوبکر اواز کردن شتر پس پشت خود پس توقف کرد بر

فقال هذا زعومة ناقة رسول الله صلعم لقد بدأ الرسول ( ن - رسول الله ) صلعم في الحج فاعلمه ان يكون رسول الله صلعم فنصاي معه فاذا عاي كرم الله وجهه عايها فقال له ابوبكر امير ام رسول قال لا بل رسول ارسلني رسول الله صلعم ببراءة اقرأها على الناس في موسم الحج ( موافقاً بحج ) فقدمنا مكة فلما كان قبل الترويه وبيد قام ابوبكر فخطب في الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها ثم خرجنا معه حتى اذا كان يوم عرفة قام ابوبكر وخطب الناس فحدثهم عن مناسكهم حتى اذا فرغ قام علي رضي فقرأ على الناس براءة حتى ختمها فاما كان يوم النحر فافضنا فلما رجع ابوبكر خطب

( ن - از ) تكبير پس گفت ابو بكر اين آواز ماده شمر پيغمبر خدا است ( د . خ . ل . م ) هرا بده تحقيق اينكه ابداء كرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) در حج پس شايد كه او مرد آندك اينكه باشد او پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس دمار خواندم همراه حضرت پس ناگاه علي است بزرگ كرد خدا دات او را بران ماده شمر پس گفت او را ابوبكر امير است يا رسول است گفت حضرت علي نه بلكه رسول هستم ورسندان مرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) ده سورة براءة خواهم خواند آذرا بر مردم در موسم حج ( ن - موافق به حج ) پس آمديم مكه را پس هرگاه كه شد پيش روز نرويه بلك روز بعدي هشتم ذي حجة استاده شد ابوبكر صديق پس خواند در مردم پس حدوت كرد آن مردم را از ايمان و افعال حج نا اينكه و قديكه فارغ شد ابوبكر استاده شد علي ( خ . و ) پس خواند ابو مردم سورة براءة را نا اينكه حقم كرد آذرا پستق بديون آمديم همراه اني بكر تا اينكه و قديكه شد و ز عروه برخواست ابوبكر پس خط خواند در مردم پس حدوت كرد انهارا از افعال و اعمال حج نا اينكه فارغ شد ابوبكر رضي استاده شد علي ( خ . و ) پس خواند بر مردم سورة براءة را نا اينكه ختم كرد او را پس هرگاه كه شد ابوبكر





الله ملعم من حجة الوداع و نزل غدیر خم امر بدرجات فقمص ثم قال کانی قد دعیت و انی قد ترکتم فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فاطمورا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یفترقا حتی یردا الحوض ثم قال ان الله مولائی و انا ولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رضه فقال من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم رال من دالة و عاد من عاداه فقلت لزید سمعته من رسول الله صلعم قال ما کان فی الدرجات احد الا راه عبیدیه و سمعه بانذیه \*

۷۹ — انبانا [ محمد بن العلاء ] ( ن - ابو کریب محمد بن

العراقی الکوفی ) قال حدثنا ابو معاویه قال حدثنا الاعمش عن [ سعد

و باری شد انحضرت غدیر خم را که نام موضع است حکم کرد بدرجات بعدی بایستاده کردن مدبر پس ایستاده کرده شد پستور فرمود گویا که من تحقیق طلبیده شده ام پس قبول کردم و تحقیق من تحقیق گذاشته ام در میان شما دو چیز ثقیل و گران یکی آن هر دو بزرگتر است از دیگر کتاب الله و آل خود اهل بیت خود پس نظر کنید چگونه خلافت خواهید کرد مرا در آن هر دو پس تحقیق آن هر دو هرگز نه جدا خواهند شد تا اینکه وارد خواهند شد در حوض کوثر پستور فرمود تحقیق خدا دوست منست و من دوست او و مؤمن ام پستور گرفت دست علی را ( خ و ) پس گفت آنکس که باشم دوست او پس این دوست اوست ای بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد علی را پس گفتم زید را شنیدی توان حدیث را از رسول خدا ( د و خ و ل و م ) گفت زید نبود در درجات کسی مگر دید آن امر را بهر دو چشم خود و شنید آن امر را بهر دو گوش خود \*

۷۱ — خبر داد مارا [ محمد پسر علاء گفت محمد ] ( ن - ابو کریب

محمد پسر عراقی کوفی گفت ابو کریب ) حدیث کرد مارا ابو معاویه گفت

حدیث کرد مارا اعمش از [ سعید پسر عبیده از ابی بریده ] ( ن - سعید



بن عبدة عن ابي بريدة [ ن - سعيد بن جابر عن ابن بريدة ]  
 عن ابيه قال بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في سرية واستعمل علينا عليا  
 (رض) فلما رجعنا سألتنا كيف رأيتم صحبة صاحبكم فاما انا شكوتها و  
 لما شكاه غدرني فرفعت رأسي و كنت رجلا متبائنا ن - مكابا )  
 فاذا وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم قد احمر فقال من كنت رايه فعلي وليه \*  
 ۸۰ - انبأنا محمد بن المثنى قال حدثنا ابو احمد قال حدثنا

عبد الملك بن ابي عبيدة عن الحكم بن سعيد بن جابر عن ابن  
 عباس (رض) قال حدثني بريدة قال بعثني النبي صلى الله عليه وسلم مع علي الى  
 اليمن فرأيت معه جفوة ان - منه جفوة) فلما رجعت شكوتها الي

پسر عید از پسر بريدة) از پدر خود گفت فرستاد ما را پیغمبر خدا (د. خ.  
 ل. م) در پاره ار لشکر و عامل کرد بر ما علی را (خ. و) پس هرگاه که  
 رجوع کردیم سوال کرد آن حضرت ما را چگونه دیدید شما صحبت صاحب  
 خود را یعنی علی مرتضی را پس اما من شکایت کردم علی را و هرگاه که  
 شکایت کرد علی را غیر من (ن - پس اما شکایت نکردم علی مرتضی را من  
 و اما شکایت او را غیر من) پس برداشتم سر خود را و بدم من سر  
 فرو آورده پس ناگاه روی آنحضرت (د. خ. ل. م) تحقیق سرخ شد از  
 خشم پس گفت آنکس که باشم دوست او پس علی هست دوست او .

۸۰ - حدیث کرد ما را محمد پسر عثای گفت محمد حدیث کرد ما را  
 ابو احمد گفت ابو احمد حدیث کرد ما را عبد الملك پسر ابي عبيدة از حکم  
 از سعید پسر جابر از عباس (خ. و) گفت ابن عباس حدیث کرد مرا  
 بریده گفت بریده فرستاد مرا بمی (د. خ. م.) همراه علی رض طرف  
 یمن پس بدم همراه او بمی را (ن - از علی بمی را) پس هرگاه رجوع  
 کردم شکوة کردم علی را طرف نبی (د. خ. ل. م) پس بلند کرد  
 آنحضرت سر مبارک خود را طرف من و فرمود ای بریده آنکس که باشم  
 دوست کرده شدی او پس علی است دوست کرده شدی او .

النبي صلعم فرفع رأسه الي و قال يا بريدة من كنت مولاة فعلي مولاة \*

۸۱ — ابانا ابو داود قال حدثنا ابو نعيم قال حدثنا عبد الملك بن ابي عبيدة قال حدثنا الحكم بن سعيد بن جبیر [عن ابن عباس رضه قال حدثني بريدة فان بعث النبي صلعم عليا علي ايمىن] (ن - عن ابن عباس عن بريدة قال خرجت مع علي رضه الى اليمن فرأيت مائة جفوة فقرمت علي النبي صلعم) فذكرت عليا رضه فقصته فجعل رسول الله صلعم يتعذر وجهه و قال يا بريدة انت اولى بالمؤمنين من انفسهم قلت بلى يا رسول الله قال من كذت مولاة فعلي مولاة \*

۸۲ — اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا نصر بن علي قال ابانا عبد الله بن داود عن عبد الواحد بن ايمىن عن ابيه ان سعدا قال قال رسول الله صلعم من كذت مولاة فعلي مولاة \*

۸۱ — خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا ابو نعيم گفت ابو نعيم حديث کرد مارا عبد الملك پسر ابي عبيده گفت عبد الملك حديث کرد مارا حکم از سعيد پسر جبیر [از پسر عباس (خ و) گفت پسر عباس حديث کرد مارا بريدة گفت بريدة فرستاد ببي (د و خ و ل و م) علي را برهنه] (ن - از پسر عباس از بريدة گفت بريدة خارج شدم همراه علي (خ و) سوى يمن پس ديدم اردوسي را پس آمدم نزديك نبي (د و خ و ل و م)) پس دکر کردم علي را (ح و و) پس نقصان ديان کردم او را پس شروع کرد پيغمبر خدا (د و خ و ل و م) تغيير مي فرمود روی مبارك خود را و فرمود اي بريدة ابا نيستم بهتر به مومنان از ذات هاي ايشان گفتم آري اي پيغمبر خدا گفت انحضرت آدمس که ناشم دوست کرده شده او پس علي است دوست کرده شده او \*

۸۲ — خبر داد مارا زکريا پسر يحيى گفت زکريا حديث کرد مارا نصر پسر علي گفت نصر خبر داد مارا عبد الله پسر داود از عبد الواحد پسر ايمىن

۸۳ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن عوف عن میمون بن ابی عبداللہ رضہ قال قال رسول اللہ صائم من کنت مولاہ فعلی مولاہ \*

۸۴ — انبانا فتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن میمون بن ابی عبداللہ قال قال زید بن ارقم رضہ قام رسول اللہ صلعم فحمد اللہ و اثنی علیہ ثم قال الستم تعلمون انی اولی بکل مومن و مومنة من نفسه قالوا بلی نشهد لانک اولی بکل مومن من نفسه قال فانی من کنت مولاہ فهذا مولاہ و اخذ بید علی \*

۸۵ — انبانا محمد بن یحیی بن عبداللہ النیشاپوری و احمد بن عثمان بن حکیم قالا حدثنا عبید بن موسی قال انبانا

از پدر خود تحقیق سعد گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) ای کسی که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او \*

۸۴ — خبر داد مارا قتیبہ پسر سعید گفت قتیبہ حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از عوف از میمون پسر ابی عبداللہ (خ. و) گفت گفت پیغمبر خدا (د. خ. م.) آنکس که باشم دوست داشته شدی او پس علی است دوست داشته شدی او \*

۸۴ — خبر داد مارا قتیبہ پسر سعید گفت قتیبہ حدیث کرد مارا پسر ابی عدی از میمون پسر ابی عبداللہ گفت پسر ابی عبداللہ گفت زید پسر ارقم (خ. و) ایستاده شد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) پس شکر کرد خدا را رثنا کرد بر او تعالی پس فرمود ای ایا نه شما می داید تحقیق من بهتر ام بهر مومن و مومنه از ذات او گفتند مردم آری شاهدی می دهیم هراینه تو بهتر است به هر مومن از ذات او فرمود پس تحقیق من آنکس که باشم دوست داشته شدی او پس اینست دوست داشته شدی او و گرفت آنحضرت دست علی را \*

۸۵ — خبر داد مارا محمد پسر یحیی پسر عبداللہ نیشاپوری و احمد پسر عثمان پسر حکیم گفتند ان هر دو حدیث کرد مارا عبید پسر موسی



هاني بن ايوب عن طلحة الايامي . قال حدثنا عمير بن سعد انه  
سمع عاليا و هو ينشد في الرحبة من سمع رسول الله صلعم يقول  
من كنت مولا فعلي مولا فقام بضعة عشر فشهدوا \*

۸۶ — اذيانا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال  
حدثنا شعبة بن ابي اسحق قال سمعت سعيد بن وهب قال قام  
خمسة او ستة من اصحاب النبي صلعم فشهدوا ان رسول الله  
صلعم قال من كنت مولا فعلي مولا \*

۸۷ — اذيانا علي بن محمد بن علي قاضي المصيصه قال  
حدثنا خلف قال حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق قال حدثني  
سعيد بن وهب انه قام مما يايه ستة و قال زين بن يزيع و قام مما

گفت عبید خبر داد عمارا هانی پسر ایوب و طلحة ایامی گفت حدیث خود  
مارا عمیر پسر سعد تحقیق او شنید علی را و حال آنکه او سوال میکرد  
در گان موی مسجد کدام مرد شاید پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) می  
فرمود آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی است دوست داشته  
شد او پس ایستاده شد پا را ده کس پس شهادت دادند که شنیده ایم •  
۸۶ — خبر داد عمار محمد پسر المثنی گفت محمد حریث کرد عمارا  
محمد گفت محمد حدیث کرد مارا شعبه پسر ابي اسحق گفت پسر ابي  
اسحاق شنیدم سعید پسر وهب را گفت سعید ایستاده شد و با نش  
از اصحاب زنی ( د . خ . ل . م ) پس شاهدي دادند تحقیق پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) گفت آنکس که باشم دوست داشته شد او پس علی  
است دوست داشته شد او •

۸۷ — خبر داد علی را علی پسر محمد پسر علی قاضي مصیصه گفت علی  
حدیث کرد عمارا حلیف گفت حلیف حدیث کرد مارا اسرائیل از ابي اسحاق  
گفت ابي اسحاق حدیث کرد مارا سعید پسر وهب تحقیق شان ادست که  
ایستاده شد از انچه ب نه منصل و در جانب سعید شش مرد و گنت زید پسر



یا ایّی سّۃ فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم یقول من کنث  
مولاة فعلي مولاة \*

۸۸ — انبأنا ابو داود قال حدثنا عمران بن ابان قال حدثنا  
شریک قال حدثنا ابو اسحاق عن زید بن یزید قال سمعت علی بن  
ابی طالب (رضه) یقول ایّی من ینبغ انی منشد الله رجلا لا یشد  
الا اصحاب منعم صلعم هل سمع رسول صلعم یوم غدیر خم یقول  
من کنث مولاة فعلي مولاة اللهم وال من والاه و عاد من عاداه فقام  
سّۃ من جاذب المنبر و سّۃ من الجاذب الاخر (ن) - من جانب  
المنبر الاخر) فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلعم یقول ذلك \* قال  
شریک فقلت ایّی اسحاق هل سمعت البراء بن عازب (رضه) یحدث

یدیع و ایستاده شد از آن طرف که متصل بود از طرف مرا شش مرد پس شاهدهی  
دادند که تحقیق آن مردم شایدند پیغمبر خدا را (د . خ . م) میگفت  
آنکس که باشم دوست کرده او پس علی است دوست کرده شده او \*  
۸۸ — خبر داد ما را ابو داود گفت ابو داود حدیث کرد ما را عمران پسر  
ابان گفت عمران حدیث کرد ما را شریک گفت شریک حدیث کرد ما را  
اسحاق از زید پسر یزید گفت زید شنیدم علی پسر ابی طالب را (خ . و)  
میگفت در منبر کوه تحقیق من قسم دهاده ام بخدا مرد را نه قسم میدهم  
مگر اصحاب محمد را (د . خ . ل . م) ای شنیدان مردم پیغمبر خدا را  
(د . خ . م) روز غدیر خم که نام مکان است گفت آنحضرت آنکس که  
باشم دوست کرده شده او پس علی است دوست کرده شده او ای بار خدا یا  
دوست دار آنکس را که دوست دارد علی را و دشمن دار آنکس را که  
دشمن داشت علی را پس ایستاده شد شش مرد از طرف منبر و شش مرد  
از طرف دیگر (طرف منبر آخر یعنی طرف دیگر منبر) پس شاهدهی  
دادند که تحقیق آنها شایدند پیغمبر خدا را (د . خ . ل . م) میفرمود  
این را \* گفت شریک پس گفتم ایّی اسحاق را ایا شنیدی نو داود پسر  
عازب را (خ . و) حدیث میبرد باین حدیث از پیغمبر خدا گفت ابو اسحاق

بهذا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال نعم \* قال ابو عبد الرحمن عمران بن  
هان الواسطي ليس بقوي في الحديث \*

## ذكر قول النبي صلى الله عليه وسلم : ولي كل مؤمن من بعدي

۸۹ — حدثنا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد  
قال حدثنا جعفر بعني ابن سليمان عن يزيد عن مطرف (ن) -  
يزيد الرشك عن مطرف (ن) بن عبد الله عن عمران بن حصين  
رضي الله عنه قال بعث (ن - جهز) رسول الله صلى الله عليه وسلم جيشا واستعمل عليهم  
علي بن ابي طالب (ن - فمضى في السرية فاصاب جارية فانكروا  
عليه و تعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا اذا  
لقينا رسول الله صلى الله عليه وسلم فنشكو عليه (ن - اخبرناه ما صنع ) و كان  
المسلمون اذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلى الله عليه وسلم فسلموا عليه

آری گفت ابو عبد الرحمن عمران بن ابي الواسطي نیست قوی در حدیث و

این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . ل . م ) علی ولی

هر مؤمنست از پس من

۸۹ — حدیث کرد ما را احمد بن شعیب گفت احمد بن خبر داد ما را  
قتیبه بن سعید گفت قتیبه حدیث کرد ما را جعفر بن ایمن بن سلیمان بن  
عبد الله از عمران بن حصین ( د . خ . و ) گفت فرستاد ( ن - ساخت و آماده  
کرد ) پیغمبر خدا ( د . خ . م ) لشکر را و عامل کرد بر او شان علی بن  
ابی طالب را ( د . خ . و ) پس گذشت در گروهی از لشکر پس رسیدند کدیوک  
را پس نگاه کردند آن مردم برو و عقد و عهد کردند چهار مردم از اصحاب  
پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس شکایت خواهیم کرد برو ( ن - خبر  
خواهیم داد آنحضرت را آنچه را که کرد علی ) و بودند مسلمانان  
و تنبیه رجوع میکردند از شهر ابتدا میکردند به پیغمبر خدا ( د . خ .  
ل . م ) پس سلام میکردند بر آنحضرت پستری باز میکردیدند طرف

ثم انصرفوا الى احوالهم فلما قدمت المصرية فسلموا على النبي عليه السلام فقام احد الاربعة فقال يا رسول الله ا لم آثر ان علي بن ابي طالب صنع كذا و كذا فاعرض عنه رسول الله صلعم ثم قام الثاني فقال مثل ذلك ثم قام الثالث فقال مثل مقالته ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فاقبل اليهم رسول الله صلعم و الغضب يعرف في وجهه فقال ما تريدون من علي ان عليا مني و انا منه و هو ولي كل مومن من بعدي \*

## ذكر قول النبي صلعم علي وليكم مرقضى (ن - من بعدى)

۹۰ - حدثنا (ن - اخبرنا) احمد بن شعيب قال اخبرنا

خانهای خود پس هرگاه که آمد گروهی از اشکر پس سلام کردند بر نبی برو سلام ایستاد یکی از چهار مردم پس گفت ای پیغمبر خدا ایا نمی بینی تحقیق علی پسر ابی طالب کرد چنین و چنین یعنی کفیزک گرفته پس روی گردانید از او پیغمبر خدا (د . خ . ل . ه) پس ایستاده شد دوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد سوم مرد پس گفت مانند گفتن مرد اول پس ایستاده شد چهارم مرد پس گفت مانند آنچه که هر سه گفتند پس روی مبارک گردانید طرف آن چهار مردم پیغمبر خدا (د . خ . ه) حال آنکه غصه شناخته می شد در روی مبارک آنحضرت پس گفت آنحضرت چه اراده می دارید از علی تحقیق علی از منست و من از علی ام و او ولی هر مومن است از پس من .

ذكر فرمودن ناسی است (د . خ . ل . ه) طی دوست

شما است بر پسنیده (ن - از پس من

۹۰ - خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را



واصل بن عبد الاعلی الکوفی عن ابی فضیل ( ن - ابن فضیل )  
 عن الاصلح عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال بعثنا رسول الله  
 صلعم الى اليمن مع خالد بن الوليد و بعث عليا علي جيش  
 آخر و قال ان التقيتما فعلي كرم الله وجهه علي الناس و ان  
 تفرقتما فكل واحد منكما علي حدة فلقينا بني زيد من اهل  
 اليمن و ظهر المسلمون علي المشركين فقاتلنا المقاتلة و سبينا  
 الذرية فاصطفى علي جارية لنفسه [ من اي ] ( ن - منهن )  
 فكتب بذلك خالد بن الوليد الي النبي صلعم و امرني ان  
 انال منه قال فدفعتم الكتاب اليه و نلت من علي رفا فتغبر  
 [ وجهه اي النبي صلعم فقلت هذا مكان العايد بعثتني مع

واصل پسر عبد الاعلی کوفی از ابی فضیل از اصلح از عبد الله پسر بريدة  
 از پدر خود گنت پدر او فرستاد ما را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) طرف  
 یمن همراه خالد پسر ولید و فرستاد آنحضرت علی را سردار کرده بر لشکر  
 دیگر و گفت اگر ملاقات خواهید کرد هر دو یعدی خالد و علی رضي الله  
 عنهما پس علی است بخند خدا ذات او را سردار بر مردم و اگر جدا  
 خواهید شد شما هر دو پس هر يك از شما هر دو علی حده است پس  
 جنگ کردیم بني زيد را که قبيلة از اهل یمن بودند و غالب شدند  
 مسلمانان بر کفار پس قتل کردیم جنگ کنندگان را و بندي کردیم ذريت  
 آنها را پس چید علی رض کنیزک را برای ذات خود از پدر من پس  
 نوشت این حقیقت را بخالد پسر ولید طرف نبي ( د . خ . ل . م ) و  
 حکم کرد مرا اینکه رسانم ازو آن مکتوب را گفت رادي پس دوع کردم  
 آن کتاب را طرف آنحضرت و شکایت کردم از علی ( ح . و ) پس متغیر شد  
 [ روی مبارك او ای نبي ( د . خ . ل . م ) پس گفتم این جای پناه گیرنده  
 است بخدا یعدی پناه میگیرم بخدا از خشم گرفتن خدا و خشم گرفتن  
 رسول خدا فرستادی مرا همراه مرد و لازم کردی مرا بفرمانبرداری او



رجل و الزمته بطاعته فبلغت ما ارسلت به فقال رسول الله  
صلعم لي لا تقعن! ( ن - وجه رسول الله صلعم و قال لا تعصين )  
يا بريدة في علي فان علي مني و انا منه و هو وليكم بعدي \*

### ذكر قول النبي صلعم من سب عليا فقد سبني

۹۱ — ابنا احمد بن شعيب قال اخبرا العباس بن محمد

الدوري قال حدثني يحيى بن ابي بكر ( ن - زكريا ) قال  
حدثنا اسرائيل عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي  
قال دخلت على ام سلمة رضي فقالت اتسب رسول الله صلعم  
تقو قالت سبحان الله او معاذ الله قالت سمعت رسول الله  
صلعم يقول من سب عليا فقد سبني \*

پس رسانیدم آنچه بزرگواران فرستاده شده ام و آن چهره پس گفت پیغمبر خدا  
( د . خ . ه ) مرا البته تافقی تو ای بریده [ ( ن - دري ) ] بزرگ پیغمبر  
خدا ( د . خ . ل . ه ) و فرمود ده بدگوئی کن ( در علي پس تحقیق  
علي از دست و من از علي ام و او دوست شما است پس من .

این ذکر فرودن نبی است ( د . خ . ل . ه ) آنکس که

زبون گفت علی را پس تحقیق زبون گفت مرا

۹۱ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را عباس  
پسر محمد دوري گفت عباس حدیث کرد مرا یحیی پسر ابي بكر گفت یحیی  
حدیث کرد ما را اسرائيل از ابي اسحاق از ابي عبد الله جدلي گفت داخل  
شدم بر ام سلمه ( د . خ . و ) پس گفتم ام سلمه ایا زبون میگوئی پیغمبر  
خدا را ( د . خ . ه ) پرهیز کنید گفتم بآی است خدا یا پناه  
خدا بکلمه او شك راري ابو اسحاق است که سبحان الله گفتم ابو  
عبد الله یا معاذ الله گفتم ام سلمه شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . ه )  
می گفتم آنکس که زبون گفت علي را پس تحقیق زبون گفت مرا .

۹۲ — انبا احمد بن شعیب قال اخبرنا عبدالاعلی بن واصل بن عبدالاعلی الکوفی قال حدثنا جعفر بن عون عن شقیق ( ن - سعد ) بن ابی عبدالله قال حدثني ا جعفر بن ابی بکر بن خالد بن عهقة . ( ن - ابو بکر بن خالد بن عرفطة ) قال (أیت سعد بن مالک رض بالمدینة فقال ذکر ابی انکم لتسبون علیا فقلت قد فعلنا قال لعلک سببته قلت معاذ الله دال لا تسبه فلو وضع المنشار علی مفرتی علی ان اسب علیا ما اسبه بعد ما سمعت من رسول الله صلعم الترهیب فی موالاته و الترهیب فی معاداته \*

۹۳ — اخبرني احمد بن شعیب قال اخبرني هارون بن عبدالله البغدادی الجبالی ( ن - الحبال ) قال حدثنا مصعب بن

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا عبد الاعلی پسر واصل پسر عبد الاعلی کوفی گفت عبد الاعلی حدیث کرد مارا جعفر پسر عون از شقیق ( ن - سعد ) پسر ابی عبد الله گنت شقیق حدیث کرد مرا جعفر پسر ابی بکر پسر خالد پسر عهقة ( ن - عرفطة ) گفت جعفر دیدم سعد پسر مالک را ( خ . و ) در مدینه پی گفت سعد ذکر کرده شد مرا که تحقیق شما هر اینه سب می کنید علی را پس گفتم تحقیق کردیم گنت سعد شاید که تو زبون گفته باشی او را گفتم پناه طلبیده شد بخدا ازین گناه گنت نه زبون خواهی گفت علی را پس اگر نهاده شود آره بر سر من اینکه سب کردم علی را نه سب خراهم کرد علی را بعد آنچه که شدیم از پیغمبر خدا ( د . خ . م . ) رغبت کناییدن در دوستی او و ترسایدن در دشمنی او \*

۹۳ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا هارون پسر عبد الله بغدادی جبالی گنت هارون حدیث کرد مارا

المقدام قال حدثنا فطرو ( ن . مطرف ) بن خليفة عن ابي الطفيل  
و الخبرنا ابو داود قال حدثنا محمد بن سليمان قال حدثنا فطرو  
( ن . مطرف ) عن ابي الطفيل عامر بن واثلة قال جمع على الناس  
في الرحبة فقال انشد بالله كل امرئ ما سمع رسول الله صلعم يقول  
( ن . قال ) في غد يرخم ما سمع فقام أناس فشهدوا ان رسول الله صلعم  
قال يوم غد يرخم الستم تعلمون اني اراي بالمومنين من انفسهم  
و هو قايم ثم اخذ بيد علي فقال من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم  
وال من والاه و عاد من عاداه قال ابو الطفيل فخرجت و في  
نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارقم رض فاخبرته فقال وما تذكر  
اذا ( ن . و ما تشكو ) سمعته من رسول الله صلعم واللفظ لابي داود \*

مصعب پسر مقدم گفت مقدم حديث کرد مارا فطرو پسر خليفة از ابي  
الطفيل و خبر داد مارا ابو داود گفت ابو داود حديث کرد مارا  
محمد پسر سليمان گفت محمد حديث کرد مارا فطرو پسر ابي طفيل  
عامر پسر واثله گفت عامر جمع کرد علي مردم را در جای لواء مسجد  
پس فرمود قسم مي دهم بخدا هر مرد را که شنيد پيغمبر خدا را  
( د . خ . ل . م ) مي فرمود ( ن . فرمود ) در موضع غدیر خم  
انچيز که شنيد پس ايستاده شد مردم پس شاهدي دادند تحقيق پيغمبر  
خدا ( د . خ . م ) گفت روز غدیر خم ايا نه شما مي دانيد که تحقيق  
من بهتر ام مومنين را از ذالهای ایشان دران حالیکه انحضرت ايستاده  
بود پستر گرفت دست علي را پس گفت انکس که باشم دوست کرده شده  
او پس علي است دوست او ای الله دوست دار انکس را که دوست دارد  
علي را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد علي را گفت ابو طفيل پس  
بيرون آمدم و در ذات من از طرف علي چيزی بود پس ملاقات کردم  
زيد پسر ارقم را ( خ . و ) پس خبر دادم او را پس گيت زيد وجه  
انکار ( ن . شکوه ) ميکني تو من شنيدم آن حديث را از رسول خدا  
( د . خ . م ) والفظ حديث برای ابو داود است \*



۹۴ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني ابو عبد الرحمن  
 زكريا بن يحيى السجستاني قال حدثني محمد بن عبد الرحيم  
 قال انبانا ابراهيم قال حدثنا معن قال حدثني موسى بن يعقوب  
 عن المهاجر بن سمار ( ن - سمار ) عن عائشة بنت سعد و عامر  
 بن سعد عن سعد ان (سول الله صلعم خطب وقال اما بعد  
 ايها الناس فاني وايكم قالوا صدقت ثم اخذ بيد علي فرمعهما ثم  
 قال هذا ولي و المودي عني وال اللهم من والاه و عاد الهم [   
 ( ن - وال الله من والاه و عاد الله ) من عاداه \*

۹۵ — انبانا احمد بن عثمان ( † البصري ابو الجوزا قال  
 اخبرنا ابن عتبة بنت سعد عن سعد ؛ قال حدثنا ابن عبيدة  
 و هو هذ بن خالد البصري عن عائشة بنت سعد عن سعد (ض)

۹۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا ابو  
 عبد الرحمن زكريا پسر يحيى سجستاني گفت ابو عبد الرحمن حديث كرد مارا  
 محمد پسر عبد الرحيم گفت محمد خبر داد مارا ابراهيم گفت ابراهيم  
 حديث كرد مارا معن گفت معن حديث كرد مارا موسى پسر يعقوب از  
 مهاجر پسر شمار از عائشه دختر سعد و عامر پسر سعد از سعد تحقيق  
 بيغبر خدا ( د . خ . ل . م ) خطبه خواند پس فرمود اما اي مردمان پس  
 تحقيق من دوست شما ام گفتند مردم راست گفتي تو پس گرفت الحضر  
 دست علي را پس برداشت اذرا پس گفت اين دوست من است و ادا  
 كندة است احكام را از طرف من دوست دار اي الله انكس را كه  
 دوست دارد علي را و دشمن داراي الله انكس را كه دشمن دارد او را •

۹۵ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان ( † بصرى ابو جوزا گفت احمد  
 خبر داد مارا پسر عتبة دختر سعد از سعد ) گفت احمد حديث كرد مارا  
 پسر عبيدة و او هذ پسر خالد بصرى است از عائشه دختر سعد از سعد



قال اخذ رسول الله صلعم بيد علي فخطب فحمد الله تعالى  
و اثنى عليه ثم قال الستم تعلمون ( ن - الم تعلمون اني اولي  
بكم من انفسكم قالوا نعم صدقت يا رسول الله ثم اخذ بيد علي  
فرفعها و قال من كنت مولاه ( ن - وليه ) فهذا وليه و ان الله  
يوالي من ولاة و يعادي من عداة \*

۹۹ — اذباذا احمد بن شعيب قال اخبرنا زكريا بن يحيى  
قال حدثنا يعقوب بن جعفر بن ابي كثير عن مهاجر بن سمار  
( ن - سمار ) قال اخبرني عايشة بنت سعد عن سعد رض قال  
كان مع رسول الله صلعم بطريق مكة و هو متوجه اليها فلما باغ  
تديرخم وقف الناس ثم رد من مضى و لحقه من تخلف فلما  
اجتمع الناس اليه قال ايها الناس هل بلغت قالوا نعم قال

( خ - و ) گفت سعد گرفت پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) دست علی  
را پس خطبه خواند پس شکر گفت خدا تعالی را و ثنا گفت بر او پستو  
گفت ایانه شما میدادید که تحقیق من بهتر ام بشما از ذنهای شما  
گذاشتد ای راست گفتی ای پیغمبر خدا پستو گرفت دست علی را پس  
بلد کرد او را و گفت آنکس که باشم دوست کرده شد او پس این است  
دوست کرده او و تحقیق خدا دوست میدارد آنکس را که دوست  
داشت او را و دشمن دارد آنکس را که دشمن داشت علی را \*

۹۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا زکریا  
پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا یعقوب پسر جعفر پسر ابی کثیر از  
مهاجر پسر سمار گفت مهاجر خبر داد مارا عایشه دختر سعد از سعد  
( خ - و ) گفت سعد بودیم ما همراه پیغمبر خدا ( د - خ - ل - م ) در راه  
مکه و حال آنکه الحضرت متوجه بود طرف مکه پس هرگاه رسید الحضرت  
تدیر خم را توقف کرد مردم پستو باز گردانید آنکس را که پیشتر رفته بود و  
لاحق شد او را آنکس که پس مانده بود پس هرگاه که مجتمع شد مردم

اللهم اشهد ثلث مرات يقولها ثم قال ايها الناس من وليكم قالوا  
الله ورسوله اعلم ثلاثا ثم اخذ بيد علي فاقامه فقال من كان  
الله ورسوله وليه فهذا وليه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه \*

ذكر الترفيب في حب علي رضي و ذكر دعاء النبي

صلعم لمن احبه و ذكر دعائه علي من ابغضه

۹۷ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا اسحاق بن اسمعيل

(ن- ابراهيم) بن راهويه قال انبانا النضر بن شميل قال حدثنا عبد

الجليل بن عطية قال حدثنا عبد الله بن بريده قال حدثني ابي

طرف آنحضرت فرمود ای مردم ایا رسانیدم احکام مردم گفتند آری گفت  
ای بار خدایا شهادتی میدهم سه دفعه می فرمود آن کلمه را پستتر گفت  
ای مردم کیست دوست شما گفتند مردم خدا و پیغمبر او دانا تر است  
سه دفعه فرمود لفظ ایها الناس را پس گرفت دست علی را پس برداشت  
آنها پس گفت آنکس که باشد خدا و رسول او دوست او پس این است  
دوست او ای بار خدایا دوست دار آنکس را که دوست داشت او را و  
دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را \*

این ذکر رغبت کنانیدن است در دوستی علی (خ و)

و ذکر دشمنی نبی است (د و) برای آنکس که دوست

داشت علی را و ذکر دشمنی بد فرمودن آنحضرت را

بر آنکس که دشمن داشت علی را

۹۸ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد ما را

اسحاق پسر اسمعيل پسر راهويه گفت اسحاق خبر داد ما را نضر پسر

شميل گفت نضر حديث کرد ما را عبد الجليل پسر عطيه گفت عبد الجليل

حديث کرد ما را عبد الله پسر بريده گفت عبد الله حديث کرد ما را پدر من

قال لم يكن ( ن - لم اجد ) من الناس ابغض الي من علي بن ابي طالب حتى احببت رجلا من قريش لا احبه الا علي بعض علي فبعث ذلك الرجل علي خيل فصحبته و ما صحبته الا علي بغض علي فاصاب سبيا فكتب الى النبي صلعم ان يبعث اليه من يخمسه فبعث اليها عليا و في السبي وصيفة من افضل السبي فاما خمسه صارت في الخمس ثم خمس فصارت في اهل بيت النبي صلعم ثم خمس فصارت في آل علي فاتانا و رأسه يقطر فقلنا ما هذا فقال الم تروا الوصيفة صارت في الخمس ثم صارت في اهل بيت النبي صلعم ثم صارت في آل علي فوقعت عليها فكتب و بعثني مصدقا لكتابي الى النبي صلعم مصدقا لما

گفت پدر من نبود ( ن - نیا فتم ) کسی از مردم دشمن تر طرف من از  
علی پسر ابیطالب تا اینکه دوست میداشتم مودی را از قبیله قریش  
نه دوست داشتم او را مگر بر دشمنی علی پس فرستاد آنحضرت این مرد  
را بر لشکر پس همراه شدم او را و نه همراه شدم او را مگر بر عداوت  
علی پس رسید آن مرد ببدی را پس دوشت آن مرد طرف نبی ( د -  
خ - م - ) اینکه فریاد طرف آن مرد انکس را که پنج حصه کند او را پس  
فرستاد آنحضرت طرف ما علی را و در بدی کنیزک بود از بهتر بدی  
پس هرگاه که پنج حصه کرد او را گشت آن کنیز در خمس و پنجم حصه  
پس پنج حصه کرد پنجم حصه را گشت آن کنیز در اهل بیت نبی ( د -  
خ - ل - م - ) پس پنج حصه کرد آن پنجم حصه را پس گشت آن  
کنیزک در آل علی پس آمد نزد ما و حال انکه سر او می چید از آب  
پس گفتم چیست این پس گفت ایامی بیند کدیزک را گشت در خمس  
پس گشت در اهل بیت نبی ( د - خ - ل - م - ) پس گشت در آل علی  
پس بدگوئی کردم بر آن کنیز پس دوشت آن مرد و فرستاد مرا در آن  
حالیکه تصدیق و راست دهنده ام کتاب او را طرف نبی ( د - خ - ل - م - )



قال في علي فجعلت اقول عليه صدقا و يقول صدق فامسك بيدي رسول الله صلعم و قال اتبغض عاييا فقلت نعم فقال لي لا تبغضه و ان كنت تحبه فازدد له حبا فوالذي نفسي بيده انصيب آل علي في الخمس افضل من وصيفة فما كان احد بعد رسول الله صلعم احب ان - افضل - الي من علي (رضه قال عبد الله بن بريده و الله ما كان في الحديث بيني و بين النبي صلعم غير ابي \*

۹۸ - (ابان) احمد بن شعيب قال اخبرنا الحسن بن حريث المروزي قال حدثني الفضل بن موسى عن الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي كرم الله وجهه في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غد يرخم

دران حالیکه تصدیق کننده ام برای آن چیز که گفت علی پس شروع کردم که بگویم دران حضرت از روی راست گفت آن مرد پس گرفت دست مرا پیغمبر خدا (د. خ. م. و) و گفت ای دشمن میداری علی را پس گفت آری پس گفت مرا نه دشمن دارم و اگر باشی تو که دوست میداری او را پس زیاده کن برای او دوستی را پس قسم است ان خدای را که ذات من در دست قدرت اوست البته حصه آل علی در خمس بهتر است از جاریه بریده گوید پس بود کسی بعد پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) دوست تر (ن - بهتر) طرف من از علی (خ. و) گفت عید الله پسر بریده قسم خدا است نبود در حدیث در میان من و در میان نبی (د. خ. ل. م.) سوای پدر من \*

۹۸ - خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را حسین پسر حربت مروزی گفت حسین حدیث کرد مرا فضل پسر موسی از امش از ابی اسحاق از سعید پسر وهب گفت سعید گفت علی بزرگ کند خدا ذات او را در جای سوای مسجد سوگند می دهم بخدا انکس را که بشنید پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م.) روز غدیر خم میگفت خدا (ن. و)



يَقُولُ [ اَللّٰهُ وَاَبِيْ وَ اَنَا ] ( ن - اِنَّ اَللّٰهَ وَ (رَسُولُهُ ) وَلِيَّ  
 الْمُؤْمِنِيْنَ وَ مِنْ كُنْتَ وَاِيَّاهُ فَهَذَا وَلِيَّهِ اَللّٰهُمَّ وَاَلِ مِنْ وَاِلَاهُ وَ عَادَ  
 مِنْ عَادَاةٍ وَ اَنْصُرْ مِنْ نَصْرِهِ [ قَالَ سَعِيْدٌ فَقَامَ ] ( ن - قَالَ فَقَالَ  
 سَعِيْدٌ قَامَ ) اِلَى جَنْبِيْ سِتَّةٌ وَ قَالَ زَيْدُ بْنُ يَزِيْعٍ ( ن - مَذِيْعٌ )  
 قَامَ مِنْ عَنَدِيْ سِتَّةٌ وَ قَالَ عُمَرُو [ بَنِ مَرَّةٍ وَ سَاقُ الْحَدِيْثِ ]  
 ( ن - ذِي مَرِيٍّ اُحِبُّ مِنْ اَحِبِّهِ وَ اِبْغُضُ مِنْ اِبْغُضِهِ وَ سَاقُ  
 الْحَدِيْثِ - رَوَاهُ اسْرَائِيْلُ عَنْ اَبِيْ اسْحَاقَ عَنْ عُمَرُو ذِي مَرِيٍّ ) \*  
 ۹۹ — اَنْبَاؤُا اَحْمَدُ بْنُ شَعِيْبٍ قَالَ اَخْبَرْنَا عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ  
 بْنِ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا خُلَفُ بْنُ تَمِيْمٍ قَالَ حَدَّثَنَا اسْرَائِيْلُ قَالَ  
 حَدَّثَنَا اَبُو اسْحَاقَ عَنْ عُمَرُو ذِي مَرِيٍّ قَالَ شَهِدْتُ عَلِيًّا فِي الرِّحْبَةِ

تحقیق خدا و رسول او) دوست منست و من دوست مومنان ام و آنکس  
 که باشم دوست او پس این علی دوست اوست ای بار خدا دوست دار  
 آنکس را که دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و  
 یاری کن آنکس را که یاری کند او را گفت سعید پس استاده شد ( ن -  
 گفت ابواسحاق پس گفت سعید ایستاده شد ) طرف پهلوی من شش نفر و  
 گفت زید بسر یزیع از نزد من ( ن - ایستاده شد ) شش نفر و گفت عمرو  
 بسر مره و روان کرد حدیث تا آخر ( ن - گفت عمرو ذی مری دوست  
 میدارم آنکس را که دوست داشت علی را و دشمن میدارم آنکس را که  
 دشمن داشت علی را و روان کرد حدیث را تا آخر روایت کرد او را اسرائیل  
 از ابی اسحاق از عمرو ذی مری )

۹۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را علی  
 پسر محمد پسر علی گفت علی حدیث کرد ما را خلف پسر تمیم گفت  
 خلف پسر تمیم حدیث کرد ما را اسرائیل گفت اسرائیل حدیث کرد ما را  
 ابو اسحق از عمرو ذی مری گفت عمرو حاضر شدم علی را در جای و راه  
 رسید قسم میداد یاران محمد را ( ن - خ - ل - م ) کدام شما شنید

يُثْبِتُ اصْحَابَ مُحَمَّدٍ صَلَّعَ اَيْكُم سَمِعَ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّعَ يَوْمَ  
غَدِيرِخَمٍّ مَا قَالَ فَقَامَ اُنَاسٌ فَشَهِدُوا [ اَنْهُمْ سَمِعُوا ] ( ن - ان )  
(سَولَ اللّٰهُ صَلَّعَ قَالَ مِنْ كُنْتَ مَوْلَاةً [ فَعَلِي ] ( ن - فَاَنْ عَلِيَا )  
مَوْلَاةً اَللّٰهُمَّ اِنِّ اِلَ مِنْ وَاَلَاةٍ وَ عَادَ مِنْ عَادَاةٍ وَ اَحَبَّ مِنْ اَحْبَاةٍ وَ  
اَبْغَضَ مِنْ اَبْغَضَاةٍ وَ اَنْصَرَ مِنْ نَصْرَةٍ ( ن - اَنْصَرَةٍ ) \*

### ذکر الفرق بین المومن و المنافق

۱۰۰ — اَنْبَاؤُا اَحْمَدُ بْنُ شَعِیْبٍ قَالَ اَخْبَرَنَا اَبُو کَرِیْبٍ مُحَمَّدُ  
بْنُ الْعَلَاءِ الْکُوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا مَعْوِیَةُ عَنْ الْاَعْمَشِ عَنْ عَدِیِّ بْنِ  
ثَابِتٍ عَنْ ذَرِّ بْنِ حَبِیْشٍ عَنْ هَای [ رَضَ ] ( ن - کَ ) قَالَ  
وَ اَللّٰهُ الَّذِیْ فَلَاقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ الذَّمَّةَ اِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِیِّ الْاَمِیِّ  
صَلَّعَ لَا یُحِبُّنِیْ اِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا یَبْغِضُنِیْ اِلَّا مُنَافِقٌ \*

پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) روز غدیر خم که فرمود ایستاده شد  
مردم پس شاهدهی دادند تحقیق اوشان هستند تحقیق شنیدند پیغمبر  
خدا را ( د . خ . م ) گفت آنکس که باشم دوست او پس علی است  
( ن - پس تحقیق علی است ) دوست او ای بار خدا دوست دار آنکس را که  
دوست دارد او را و دشمن دار آنکس را که دشمن دارد او را و دوست دار  
آنکس را که دوست داشت او را و دشمن دار آنکس را که دشمن داشت او را  
و یاری کن آنکس را که یاری کرد او را \*

### این ذکر فرق است در مومن و منافق

۱۰۰ — خَبَرَدَادُ مَارَا اَحْمَدُ یَسِّرُ شَعِیْبُ گَفَتَ اَحْمَدُ خَبَرَدَادُ مَارَا  
اَبُو کَرِیْبٍ مُحَمَّدُ یَسِّرُ عَلَاءُ کُوفِیُّ گَفَتَ مُحَمَّدٌ حَدِیثُ کَرَدَ مَارَا مَعْوِیَةُ اَزْ اَعْمَشٍ  
اَزْ عَدِیِّ یَسِّرُ ثَابِتُ اَزْ ذَرِّ یَسِّرُ حَبِیْشُ اَزْ عَلِیِّ ( خ . و ) گَفَتَ قَسَمُ خَدَا اَسْتُ  
نَچَیْنِ خَدَا کَهْ رَوِیَانِیْدَه دَانَه رَا وَ پِیْدَا کَرْدَ جَان رَا تَحْقِیْقُ شَان اَبْنَسْتُ کَهْ عَهْدَ  
کَرْدَ نَبِیِّ اَمِیِّ ( د . خ . ل . م ) نَه دُوسْتُ خَوَاهَدُ دَاشْتُ مَرَا یَعْنِیْ  
عَلِیِّ زَا مَگَر مَرُوْن وَ نَه دُشْمَن خَوَاهَدُ دَاشْتُ مَرَا مَگَر مُدَافِقٌ \*

۱۰۱ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا واصل بن عدي

الاعلی بن واصل الكوفي قال حدثنا وکیع عن الاعمش عن عدي بن ثابت عن ذر بن حبیش عن علي (ع) قال عهد النبي صلعم انه لا يحبني الا مؤمن و لا يبغضني الا منافق \*

۱۰۲ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا يوسف بن

عیسی قال انبانا الفضل بن موسی قال انبانا الاعمش عن عدي عن ذر قال قال علي انه لعهد النبي الامي (ن - الامر الي) انه لا يحبک الا مؤمن ولا يبغضک الا منافق \*

**ذکر ضرب المثل الذي ضربه رسول الله صلعم لعلي (ع)**

۱۰۳ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا ابو جعفر محمد بن

۱۰۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا واصل

پسر عبد الاعلی گفت واصل حدیث کرد عمارا پسر واصل کوفی گفت واصل حدیث کرد مارا وکیع از اعمش از عدي پسر ثابت از ذر پسر حبیش از علي (ع) گفت علي عهد کرد طرف من نبی (د . خ . ه) تحقیق شان اینست که دوست خواهد داشت مرا مگر مؤمن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*

۱۰۲ — خبر داد مارا یوسف پسر عیسی گفت یوسف خبر داد مارا

فضل پسر موسی گفت فضل خبر داد مارا اعمش از عدي از ذر گفت دره گفت علي تحقیق شان اینست که هراتینه عهد کرد نبی امی حکم را طرف من که تحقیق شان اینست که دوست خواهد داشت مرا مگر مؤمن و نه دشمن خواهد داشت مرا مگر منافق \*

**ذکر ضرب مثل چنین که زد ان را پیغمبر خدا (د . خ . ه)**  
برای علی (ع) و

۱۰۳ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا



عبد الله بن المبارك المخزومي قال حدثنا يحيى بن معين قال  
حدثنا ابو جعفر الابار عن الحكم بن عبد الملك عن الحرث بن  
حصين عن ابي صادق عن ربيعة بن ناجد عن علي بن رضه قال قال رسول  
الله صلعم يا علي فيك مثل من عيسى ع م ابغضته اليهود حتى  
اتهموا امه و احبته النصارى حتى انزاهوا بالمنزلة التي ليس له •

**ذكر منزلة علي بن ابي طالب (كه) وقربه من النبي  
صلعم و ازوقه و حب رسول الله صلعم له**

۱۰۴ — اندانا احمد بن شعيب قال اخبرنا اسمعيل بن  
مسعود البصري قال حدثنا خالد عن شعبة عن ابي اسحاق

ابو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله بن المبارك مخزومي گفت ابو جعفر هديت  
کرد ما را يحيى بن محمد بن معين گفت يحيى بن حديد حديث كود ما را ابو جعفر ابار از  
حكم بن عبد الملك از حرث بن حصين از ابي صادق از ربيع بن ناجد  
از علي بن رضه (و) گفت علي كهت پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) اي  
علي در نو مثل است از عيسى برو - لام دشمن داشت او را يهود تا اينكه  
تهمت كرد مادر او را و دوست داشت او را نصارى تا اينكه نزل كردند او را  
به مرتبه چنين مرتبه كه نبود براى او •

اين ذكر علي، سر ابي طالب است بزرگ كند خدا ذات او را  
و ذكر نزديك شدن او از پيغمبر خدا (د . خ . ل . م)  
و ذكر دوست داشتن او و ذكر دوست داشتن پيغمبر خدا  
(د . خ . ل . م)

۱۰۵ — خبر داد ما را احمد بن محمد بن شعيب گفت احمد بن محمد بن شعيب  
اسماعيل بن محمد بن مسعود بصرى گفت اسمعيل حديث كرد ما را خالد از شعبة



عن العلاء قال سأل رجل ابن عمر عن عثمان قال كان من الذين  
 قولوا يوم التقى الجمعان قتال الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتلوه  
 وسأله عن علي (ع) فقال لا تسأل عنه الا ترى قرب منزله من  
 [ رسوله ] ( ن - رسول الله صلعم ) \*

۱۰۵ — أخبرني احمد بن شعيب قال أخبرني هلال بن  
 العلاء بن هلال قال حدثنا حسين قال حدثنا زهير عن ابي  
 اسحاق عن العلاء عن عزار قال سألت عبد الله بن عمر (ع) فقلت  
 الا تحدثني عن علي وعثمان قال اما علي فهذا بيته من بيت  
 رسول الله صلعم ولا احدثك عنه بخبره واما عثمان فانه اذنب ذنبا  
 عظيما يوم أحد فعفى الله عنه و اذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه \*

از ابي اسحاق از علاء گفت علاء سوال کرد مردی پسر عمر را از عثمان  
 گفت پسر عمر بود عثمان از آن مردم که روی گردانیدند روزیکه ملاقات  
 کرد دو جماعت پس قبول توبه کرد خدا براو پستتر رسید گناه را پس  
 قتل کردند مردم او را و پرسید ان مرد پسر عمر را از علي ( ع . و )  
 پس گفت پسر عمر نه پرس از او ایا نهی بینی نزدیک شدن مکان او از  
 پیغمبر خدا ( ع . و . ل . - ) \*

۱۰۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر کرد مرا هلال  
 پسر علاء پسر هلال گفت هلال حدیث کرد ما را حسین گفت حسین حدیث  
 کرد ما را زهیر از ابي اسحاق از علاء از عزار پرسیدم عبد الله  
 پسر عمر را ( ع . و ) پس گفتم ایا نه حدیث میکنی از علي وعثمان گفت  
 عبد الله پسر عمر اما علي پس این خانه او هست از خانه پیغمبر خدا  
 ( ع . و . ل . - ) و نه حدیث میکنم ترا از علي سوای آن حدیث زیرا که  
 ان حدیث در فضایل او کافی است و اما عثمان پس تحقیق او گناه کرد  
 بزرگ روز جنگ احد که روی گردانید پس بخشید خدا گناه را از او  
 و گناه کرد در میان شما گناه خورد پس قتل کردید شما او را \*

۱۰۶ — اَبَانَا اَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ خَبَرَنَا اَحْمَدُ بْنُ  
 سَلِيمَانَ الرَّهَاقِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ قَالَ اَبَدْنَا اسْرَائِيلَ عَنْ اَبِي  
 اسْحَاقَ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ غِرَازٍ قَالَ سَأَلْتُ ابْنَ عَمْرِو بْنِ هُوْنٍ مَسْجِدَ  
 رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّعَ عَنْ عَلِيٍّ وَ عُثْمَانَ فَقَالَ اَمَّا عَلِيٌّ فَلَا تَسْأَلُنِي عَنْهُ  
 وَ اَنْظُرْ اِلَى قُرْبِ مَنْزَلِهِ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّعَ مَا نِيْ اِمْسَجِدَ يَدِيْنَ غَيْرَ بَيْتِهِ  
 وَ اَمَّا عُثْمَانُ فَانْهَ اَذْنِبْ ذَنْبًا عَظِيْمًا تَوَلَّى يَوْمَ التَّقْيِ الْجَمْعَانِ  
 فَعَفَى اللَّهُ عَنْهُ وَ غُفِرَ لَكُمْ وَ اَذْنِبْ فَيَكُمُ ذَنْبًا دُونَ ذَلِكَ فَقَتَلْتُمُوهُ \*

۱۰۷ — اخْبَرَنِي اَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبٍ قَالَ اخْبَرَنَا اِسْمَاعِيْلُ بْنُ  
 يَعْقُوبَ بْنِ اِسْمَاعِيْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا [ اَبْنُ مُوسَى وَ هُوَ مُحَمَّدٌ ] ( ن -  
 اَبُو مُوسَى وَ مُحَمَّدٌ ) بْنُ مُوسَى بْنِ اَبِي نَجِيْحٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبِي عَنْ عَطَاءِ

۱۰۶ — خَبر داد مَرا اَحْمَدُ پسر شُعَيْبٍ گُفت اَحْمَدُ خَبر داد مَرا  
 اَحْمَدُ پسر سَلِيْمَانِ رَهَاقِي گُفت اَحْمَدُ پسر سَلِيْمَانِ حَدِيْثِ كَرْدَ مَرا عُبَيْدُ اللَّهِ  
 گُفت عُبَيْدُ اللَّهِ خَبر داد مَرا اسْرَائِيْلَ از اَبِي اسْحَاقِ از عَلَاءِ پسر  
 غِرَازِ گُفت عَلَاءِ پُرسِيْدَمُ پسر عَمْرِو را ( خ - و ) حَالِ اِنْكَ او در مَسْجِدِ  
 پِيغمْبَرِ خُدا دُوْد ( د - خ - م ) از عَلِيٍّ وَ عُثْمَانَ پَسِ گُفت اَمَّا عَلِيٌّ پَسِ  
 نَهْ سَوَالِ كُنْ مَرا اَزْوَ وَ نَظَرِ كُنْ طَرَفِ ذَرِيَّهِ شَدْنِ مَكَانِ او از نَبِيِّ د -  
 خ - ل - م ) نِيْسْتِ در مَسْجِدِ خَانْدَهْ سَوَايِ خَانْدَهْ او وَ اَمَّا عُثْمَانُ پَسِ تَحْقِيْقِ  
 او كُناه كُردَ كُناه بَزِيْگِ رُوِي گُردَانِيْدَ رُوِيْكَهْ مَالَقاَتِ كُردَ جَمَاعَهْ مَسْلَمَانانِ  
 وَ كُفَّارِ پَسِ بَخْشِيْدَ خُدا كُناه او وَ بَخْشِيْدَ شَما را وَ كُناه كُردَ در مِيانِ شَما  
 كُناه كَمَنْدَرِ اِيْنِ پَسِ قَتْلِ كُردِيْدَ شَما او را \*

۱۰۷ — خَبر داد مَرا اَحْمَدُ پسر شُعَيْبٍ گُفت اَحْمَدُ خَبر داد مَرا  
 اِسْمَاعِيْلُ پسر يَعْقُوبِ پسر اِسْمَاعِيْلٍ گُفت اِسْمَاعِيْلُ پسر يَعْقُوبِ حَدِيْثِ كَرْدَ  
 مَرا [ پسر مُوسَى وَ او مُحَمَّدٌ پسر مُوسَى پسر اَعِيْنِ اسْت ] ( ن - اَبُو  
 مُوسَى وَ مُحَمَّدٌ پسر مُوسَى پسر اَعِيْنِ ) گُفت مُوسَى حَدِيْثِ كَرْدَ مَرا پَدَرِ مَن

عن سعيد بن عبيدة قال جاء رجل إلى ابن عمر فسأله عن علي رضي  
لوقال لا تستلني عن علي رضي ولكن انظر إلى بيته من بيوت رسول  
الله صلعم قال فاذى ابغضه قال ابغضك الله عز وجل \*

۱۰۸ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني هلال  
بن العلاء بن هلال قال حدثنا حسين بن عباس قال حدثنا زهير  
قال حدثنا ابو اسحاق قال سأل ابو عبد الرحمن بن خالد ( قثم )  
بن العباس رضي عن ابن درث عاي رضي رسول الله صلعم قال انه  
كان اولنا به لحوقا و اشدنا به لزوما \* قال ( ابو عبد الرحمن خالفه  
زيد بن ابي أنيسة فقال خالد بن قثم \*

از عطاء از سعيد بن عبيدة گفت سعيد آمد مرد طرف پسر عمر پس پرسید  
اورا از علي ( خ . و ) پس گفت پسر عمر نه سوال کن مرا از علي  
( خ . و ) لکن نظر کن طرف خانه او از خانه های پیغمبر خدا ( د .  
خ . ل . م . ) گفت مرد پس تحقیق من دشمن میدارم اورا گفت پسر  
عمر دشمن خواهد داشت ترا خدای غالب و بزرگ .

۱۰۸ — خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت احمد بن شعيب خبر داد مرا  
هلال بن العلاء بن هلال گفت هلال بن عباس حديث کرد مرا حسين بن  
عباس گفت پسر عباس حديث کرد مرا زهير گفت زهير حديث کرد مرا ابو  
اسحاق گفت ابو اسحاق پرسید ابو عبد الرحمن بن خالد ( قثم ) پسر عباس  
را ( خ . و ) از کجا وارث شد علي رضي پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . م . )  
گفت خالد تحقیق علي بود اول ما بالحضرت از روي لاحق شدن و محکم  
تر ما و سخت تر ما بالحضرت از روي پیروقه شدن . گفت ابو عبد الرحمن  
مخالفت کرد در روایت کردن ابو اسحاق را زيد بن ابي أنيسة پس گفت  
زيد خالد پسر قثم يعني زيد گفت که ابو عبد الرحمن از خالد سوال  
کرد نه از پسر خالد .



۱۰۹ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرنا هلال بن العلاء قال حدثنا ابي قال حدثنا عبيد الله عن زيد عن ابي اسحاق عن خالد بن قثم انه قيل له ما لعلي ورث جدك رسول الله صلعم دون جدك و هو عمه قال ان عليا كان اولنا به لحقوا و اشدنا به لزوقا \*

۱۱۰ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عبدالرحيم المروزي قال انبانا عمرو بن محمد قال انبانا يونس بن ابي اسحاق عن عمير بن حريث عن النعمان بن بشير قال استاذن ابوبكر على النبي صلعم فسمع صوت عائشة عاليا و هي تقول والله قد ( ن - لقد ) علمت ان عليا احب اليك من ابي فاهوى اليها ابوبكر ليلطمها و قال يا بنت فلانة اراك

۱۰۹ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا هلال پسر علاء گفت هلال حديث کرد مارا پدر من گفت پدر من حديث کرد مارا عبيد الله از زيد از ابي اسحاق از خالد پسر قثم تحقيق شان اينست كه گفته شد خالد را چيست علي را كه وارث شد جد ترا پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) سواي جد تو و حال آنكه اربعني عباس رضه عمو حضرت است گفت خالد تحقيق علي بود اول ما بانحضرت از روي لاحق شدن و محكم تر ما بانحضرت از روي پيوسته شدن .

۱۱۰ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا عبدالرحيم مروزي گفت عبد الرحيم خبر داد مارا عمر پسر محمد گفت عمر خبر داد مارا يونس پسر ابي اسحاق از عيمر پسر حريث از نعمان پسر بشير گفت نعمان طلب اذن آمدن كرد ابوبكر بر نبي ( د . خ . ل . م ) پس شنيد آواز عايشه بلند شونده را اين ميگفت قسم خدا است هر اينكه تحقيق دانستم تحقيق علي دوست تر است طري تو از پدر من پس قصد كرد طرف



ترفعین صوتک علی رسول الله صلعم فامسکه (رسول الله صلعم و خرج ابوبکر مغضبا فقال رسول الله صلعم يا عايشة كيف رايتني ابعدنک من الرجل ثم استأذر ابو بکر بعد ذاک و قد اصطلح رسول الله صلعم و عايشة فقال ان خلاني فی السلام کما ادخلته اني فی الحرب فقال رسول صلعم قد فعلنا \*

۱۱۱ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن آدم بن سليمان المصيصي قال حدثنا ابي عبيدة عن ابيه عن ابي اسحاق عن جميع و هو بن عمير قال دخلت مع ابي (ن) (ن) عايشة و اذا غلام فذكرت لها عايشة (ن) ثلث ما زرت رجلا كان احب الي رسول الله صلعم منه و لا امرأة احب الي رسول الله صلعم من امرأته \*

او ابوبکر تا که طپاچیه زند و گفت ای دختر فلانیه می بینم ترا بلند می کنی آواز خود را بر پیغمبر خدا (ن) (ن) (ن) (ن) پس گفتم ابي بکر صديق را پیغمبر خدا (ن) (ن) (ن) (ن) و بیرون رفت ابوبکر خشماک پس گفتم پیغمبر خدا (ن) (ن) (ن) (ن) ای عايشه چه گویه دیدی تو مرا بعید کردم تا ازان مرد بسدر طلب اذن آمدن کرد ابوبکر بعد این و حال نکه (ن) (ن) (ن) (ن) بود پیغمبر خدا (ن) (ن) (ن) (ن) و عايشه پس گفت ابوبکر صديق داخل کنه و ما در الح به نکه داخل کردید شما مرا در حرب پس گفت پیغمبر خدا (ن) (ن) (ن) (ن) تحقیق کردیم ترا داخل در صلح یعنی اذن آمدن دادیم در صلح \*

۱۱۱ — خبر داد مرا احمد بن شعيب گفت محمد بن احمد خبر داد مرا محمد بن آدم بن سليمان مصيصي گفت محمد بن احمد حدیث کرد ابي عبيدة از پدر خود از ابي اسحاق از جميع و او پسر عمیر است گفته چون آمدیم همراه پدر (ن) (ن) (ن) (ن) خود نزدیک عايشه و حال آنکه من طبل بودم پس ذکر کردم برای عايشه علي را (ن) (ن) (ن) (ن) پس گفت عايشه ندیدم مرد را که بود دوست تر طرف پیغمبر خدا (ن) (ن) (ن) (ن) از علي و نه دیدم زن را دوست تر طرف پیغمبر خدا (ن) (ن) (ن) (ن) از زن علي \*

۱۱۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن علي  
 البصري قال حدثني عبد العزيز بن النضر قال قال سعد بن  
 اسمعيل بن رجاء الزبدي عن ابن اسحاق الشيباني عن جهم بن عمير  
 قال دخلت مع امي علي عابشة (ع) فسمعناها تسأله (ن) فسانتها  
 من وراء الحجاب من اي (ع) فقلت سألتني عن رجل ما اعلم  
 احدا كان احب الي (رسول الله) صلعم منه ولا احب اليه من امرأته \*

۱۱۳ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى  
 قال حدثنا ابراهيم بن سعد قال حدثنا شاذان عن جعفر الاحمر عن  
 عبد الله بن عطاء عن ابي بريدة قل جاء رجل الي ابي فساله اي  
 الناس احب الي (رسول الله) صلعم فقال (ن - قال) كان احب الناس  
 الي (رسول الله) صلعم النساء فاطمة و من الرجال علي (ع) \*

۱۱۴ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 عمرو پسر علي بصري گفت عمرو حديث كرد مرا عبد العزيز پسر خطاب  
 گفت عبد العزيز حديث كرد مارا محمد پسر اسمعيل پسر رهاي زبدي  
 از ابي اسحاق شيباني از جهم بن عمير گفت آدم ه ه ه مادر خود نزديك  
 عايشه (ع و) پس شايد بوزا بچيز ه سوال ميكرد مادر من عايشه را از  
 بيرون پرده از علي (ع و) كه عايشه سوال كردي تو مرا از مرد  
 كه نمي دانم كسي را كه بود دوست تو طرف پيغمبر خدا (ع و خ ل ه)  
 از و نه دوست تو طرف ان حضرت از او \*

۱۱۳ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا  
 پسر يحيى گفت زكريا حديث كرد مارا ابراهيم پسر ه ه گفت ابراهيم  
 حديث كرد مارا شاذان از جعفر الاحمر از عبد الله پسر عطاء از ابي بريدة  
 گفت ابي بريدة آمد مرد طرف پدر من پس پرسيد ان مرد پدر مرا كه  
 کدام مردم دوست تو بود طرف پيغمبر خدا (ع و خ ل ه) پس گفت  
 بود درست تو مردم طرف پيغمبر خدا (ع و خ ل ه) از زبان فاطمه و

قال ابو عبد الرحمن ابن عطاء ليس بالقوي في الحديث \*

## ذکر منزله علم رضه من رسول الله صلعم

عند دخوله مساء بيته و سکونه

۱۱۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

وهب قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثني ابو عبد الرحيم

قال حدثني زيد عن الحرث عن ابي رزمة بن عمرو بن جرير

عن عبد الله بن يحيى انه سمع عليا رضه يقول كنت ادخل على

ربي الله صلعم كل ليلة فان كان يصلي سبعم فدخلت و ان لم

يكن يصلي اذن لي فدخلت \*

۱۱۵ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن

مردان علي (خ. و) گفت ابو عبد الرحمن پسر عطا نيست قوي در حديث

ذکر مرتبه علمي (خ. و) از پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه)

نزدیک داخل شدن علی شب خانه آنحضرت و آمدن علی

۱۱۴ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد

پسر وهب گفت محمد حديث کرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد پسر

سلمه حديث کرد مرا ابو عبد الرحيم گفت ابو عبد الرحيم حديث کرد مرا

زيد از حرث از ابي ذرعه پسر عمرو پسر جرير از عبد الله پسر يحيى تحقيق

عبد الله شنيد علی را (خ. و) ميگفت بودم که داخل ميشدم بر

پيغمبر خدا (د. خ. ل. ه) هر شب پس اگر بود آن حضرت که نماز

مي خواند تسبيح مي گفتم پس داخل ميشدم و اگر نبود که نماز ميخواند

اذن ميداد مرا پس داخل مي شدم \*

۱۱۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا



يحيى قال حدثنا محمد بن عبيد و ابو كامل قالا حدثنا عبد الواحد بن زياد قال حدثنا عمارة بن الققاع عن الحرث عن الحرب العكلي عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير عن عبد الله بن يحيى قال قال علي رضي كانت ابي ساعة من السحر ادخل فيها على رسول الله صلعم فان كان في صلاته سبوح و كان اذنه لي و ان لم يكن في صلاته اذن لي \*

### ذكر الاختلاف على المغيرة في هذا الحديث

۱۱۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن قدامة المصيصي قال حدثنا جرير عن المغيرة عن الحرث عن ابي زرعة بن عمرو قال حدثنا عبد الله بن يحيى عن ابي رضي قال كانت

پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مرا محمد پسر عابد و ابو کامل گفت محمد و ابو کامل حدیث کرد مرا عبد الواحد پسر ریان گفت عبد الواحد حدیث کرد مرا عمارة پسر قعقاع پسر حرث از حرب عکلی از ابي زرعة پسر عمر پسر جریر از عبد الله پسر یحیی گفت عبد الله گفت علي (خ. و) بود برای من ساعتی از صبح داخل می شدم در آن ساعت بر پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. و) پس اگر می بود در نماز خود سبحان الله میگفت و بود حکم او مرا و اگر نمی بود در نماز خود حکم میداد مرا \*

### این ذکر اختلاف است بر مغیره در این حدیث

۱۱۶ — خبر داد مرا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مرا محمد پسر قدامة مصیصی گفت قدامة حدیث کرد مرا جریر از مغیره از حرث از ابي زرعة پسر عمر و گفت ابي زرعة حدیث کرد مرا عبد الله پسر یحیی از علي (خ. و) گفت علي بود مرا از پیغمبر خدا (د. خ. و)



لي من رسول الله صلعم ساعة من السحر اقيته فيها و اذا اتيته استاذنت و ان وجدته يصلي سبع و ان وجدته فارغا اذن لي \*

۱۱۷ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرني محمد بن

عبد بن محمد الكوفي قال حدثنا ابن عباس عن المغيرة عن

الحجرت العدي عن ابن يحيى قال قال علي عليه السلام كان لي

من رسول الله صلعم مدخلان مدخل بالليل و مدخل بالنهار

فكنت اذا دخلت باناميل تفتح لي \* قال ابو عبد الرحمن خالفه

شرحبيد بن مدرک في اسناده و وافقه علي قوله تفتح لي \*

۱۱۸ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا القاسم بن زكريا

بن دينار قال حدثنا ابو اسامة قال حدثني شرحبيد يعني بن

مدرک الجعفري قال حدثني عبد الله بن يحيى الحضرمي

ل . ه . ه ) ساعتی از صبح می آمدم زیرا آن حضرت در آن ساعت و وقتی که

می آمدم آنحضرت را طلب کردم می کردم و اگر می بافتم او را که نماز

میخواند تسبیح میخوانست اگر می یافتم او را فارغ حکم میداد مرا \*

۱۱۷ — خبر داد ما را احمد بن محمد بن شعيب گفت احمد بن محمد خبر داد ما را محمد

بن عبد بن محمد کوفي گفت محمد بن عبد بن محمد بن شعيب گفت احمد بن محمد خبر داد ما را ابن

عباس از مغيرة از حوث عدي ا ابن يحيى گفت علي بن مرو سلام بود

ما را از پیغمبر خدا ( د . ه . ل . ه ) دو وقت آمدن آمدن در شب و

آمدن در روز پس بودم وقتی که می آمدم در شب آرا از گلو میداد مرا \* گفت

ابو عبد الرحمن خلاف کرد آن حدیث را شرحبيد بن شرحبيد در اسناد

آن حدیث موافقت کرد آنرا بر قول علي تفتح لي \*

۱۱۸ — خبر داد ما را احمد بن شعيب گفت احمد بن محمد خبر داد ما را قاسم

بن زكريا بن دينار گفت قاسم حدیث کرد ما را ابو اسامة گفت ابو اسامة

حدیث کرد ما را شرحبيد یعنی بن شرحبيد جعفري گفت شرحبيد حدیث

عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَةٍ عَلِيٌّ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ (ص) كَأَنِّي لِي  
مَنْزِلَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّعَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ فَكُنْتُ أَنِّيهِ  
كُلَّ شَيْءٍ فَأَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَإِنِ لَنُتَحَنَّمُ أَنْصَرَفْتُ  
إِلَى أَهْلِي وَ لَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ \*

۱۱۹ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن بشار  
قال حدثني ابوالمساور قال حدثنا عوف بن عبد الله بن عمرو بن  
[ هند الحبلي قال ] ( ن - هذيل الحبلي عن علي (ص) قال  
علي كنت اذا سألت رسول الله صلعم اعطاني ( ن - اعطيت ) و  
اذا سكت ابتداني \*

۱۲۰ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن  
المثنى قال حدثنا معاوية ( ن - ابومعاريه ) قال حدثني الاعمش

کرد مرا عبدالله پسر یحییٰ حضرمی از پدر خود و بود پدر او صاحب آفتابه  
علی یعنی آفتابه بردار علی گفت پدر او گفت علی (خ. و) بود مرا  
متریه از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م. و) ده بود برای کسی از مردم  
پس بودم می آمدم نزد آنحضرت هر صبح پس میگفتم السلام علیک ای  
نبی خدا پس اگر اواز گلو می داد بر میگشتم طرف خانه خود و اگر تسبیح  
نمی کرد داخل میشدم برو \*

۱۱۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا ابومساور گفت ابومساور حدیث  
کرد مارا عوف پسر عبدالله پسر عمرو پسر هند حبلی گفت عوف گفت علی  
رضه بودم و قتیکه سوال میکردم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م. و) میداد مرا  
( ن - داده میشدم ) و قتیکه خاموش میشدم شروع می کرد مرا \*

۱۲۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا محمد  
پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مارا معاویه گفت معاویه حدیث کرد را

ن عمرو بن مرة عن أبي البختری عن علي رضي قال كنت اذا  
سألت أعطيت و اذا سكنت أبتديت \*

۱۲۱ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا يوسف بن سعيد  
قال حدثنا [حجاج عن ابي جريح] (ن- حجاج بن خديج) قال  
حدثنا ابو حرب عن ابي الاسود و رجل آخر عن زاذان قال قال  
علي رضي كنت و الله اذا سألت أعطيت و اذا سكنت أبتديت \*

قال ابو عبد الرحمن ابن جريح لم يجمع من ابي حرب \*

ذكر ما خص به امير المؤمنين علي رضي من صعوده علي  
منكبي النبي صلعم ونهوض النبي صلعم به

۱۲۲ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن حرب

---

اعمش از عمرو پسر مرة از ابي البختری از علي (خ- و) گفت علي بودم وقتيکه  
سوال ميکردم داده ميشدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم \*

۱۲۱ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
يوسف پسر سعيد گفت سعيد حديث کرد مارا حجاج از ابي جريح گفت  
ابي جريح حديث کرد مارا حرب از ابي اسود و مرد ديگر از زاذان گفت  
گفت علي (خ- و) بودم من قسم خدا وقتيکه سوال ميکردم داده مي  
شدم و وقتيکه سکوت ميکردم ابتدا کرده ميشدم \* گفت ابو عبد الرحمن  
پسر جريح نه شنيد اين حديث را از ابي حرب \*

از ذکر آنچه زمست که خاص شد بان چيز امير المؤمنين علي  
(خ- و) از بالا شدن او بر مردو شانه نابی (د- خ- ل- ه-)  
و پشت شدن بر (د- خ- ل- ه-)

۱۲۲ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا احمد



قال حدثنا اسباط عن نعيم بن حكيم المدائني قال حدثنا ابو  
 مريم قال قال علي رضي الله عنه انطلقت مع رسول الله صلعم حتى اتينا  
 الكعبة فصعد رسول الله صلعم على منكبى فنهضت به فلما راي  
 رسول الله صلعم ضعفي قال لي اجلس فجلست فنزل نبي الله  
 صلعم و جلس لي و قال اصعد على منكبى فصعدت على منكبى  
 فنهض بي رسول الله صلعم و قال علي عليه السلام فانه ( ن - انه )  
 ليخيل الي اني لو شئت لذلت افق السماء فصعدت على  
 الكعبة و عليها تمثال من صفر او نحاس فجعلت اعالجه لازيله  
 بيمين و شمال و قدام ( ن - يمين و شمالا و قداما ) او من بين  
 يديه و من خلفه حتى اذا استمكننت منه ( ن - فيه ) قال نبي الله  
 صلعم اقدفه فقدفت به فتكسر كما تكسر ( ن - فكسرت كما يكسر )

پس حرب گفت احمد حديث کرد مارا اسباط از نعيم پسر حديم مدائني  
 گفت نعيم حديث کرد مارا ابو مريم گفت ابو مريم گفت علي ( خ . و )  
 روان شدم همراه پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تا اينكه امديم كعبه را  
 پس بالا شد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بر هر دو شانه من پس برداشتم  
 او را پس هرگاه دید پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) ضعف من گفتم مرا بلند  
 براي من پس نشستم پس فرود آمد نبي الله ( د . خ . ل . م ) و نشست  
 الحضرت و گفتم بلند شو بر هر دو شانه من پس صعود کردم بر هر دو شانه  
 الحضرت پس برداشت مرا پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و گفت علي  
 ( م . ) پس تحقيق شان اينست كه هرايده خيال کرده شد طرف من  
 كه تحقيق من اگر خواهم هرايده برسم بلندي آسمان را پس صعود کردم بر  
 كعبه شريفه و بران كعبه صورتهاي بت بودند از مس زرد يا از مس پس  
 شروع کردم بتدبير اينكه زایل كدم او را از راست و چپ و پيش يا از پيش او  
 و از خلف او تا اينكه و قتيكه استحکام شد ازو گفتم نبي الله ( د . خ .  
 ل . م ) سنگ انداز او را پس شكسته کردم او را پس شكسته شد چنانكه  
 شكسته می شود شيشه ها پسترفرود آمدم پس روان شدم من و پيغمبر



القوادیر ثم نزلت فانطلقتم انا و رسول الله صلعم نستبق حتى  
توادینا بالبیوت خشية ان [ نلقی احدا ] ( ن - یلقانا احد )  
من الناس و الله تعالی اعلم \*

ذکر ما خص به . . . م دون الاولین و الاخرین . . .  
فاطمة بنت محمد رسول الله صلعم و بضعة [ن- بضم ]  
منه و سيدة نساء اهل الجنة الا مریم بنت عمران  
۱۲۳ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا الجریر بن  
حريث قال انبانا الفضل بن موسى عن الحسن بن موسى عن  
واقد عن عبد الله بن هريرة عن ابيه قال خطب ابوبکر و عمر  
فاطمة عليها السلام فقال رسول الله صلعم انها صغيرة فخطبها علی  
عليه السلام فزوجها منه \*

خدا ( د . خ . ل . م ) پیشی گرفتیم تا اینکه پوشیده شدیم در خانه ها  
برای خوف اینکه ملاقات کنیم کسی را ( ن - ملاقات کند ما را کسی ) از  
مردم و خدا تعالی دانا و درست \*

این ذکر انجیز است که خاص شد بان چهر علی ( . . . ) سوای  
مردم اولین و آخرین از فاطمه دختر محمد پیغمبر خدا ( د . خ .  
ل . م . ) و پاره گوشت است از آنحضرت و مردار زنان  
اهل جزیره است مگر مریم دختر عمران

۱۲۳ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را  
جریر پسر حريث گفت جریر خبر داد ما را فضل پسر موسى از حسین پسر  
موسی از واند از عبد الله بن هريرة از پدر خود گفت پدر او خواستگاری  
نکاح کرد ابوبکر و عمر فاطمه را هر دو سلام پس گفت پیغمبر خدا ( د . خ .  
ل . م . ) تحقیق او خرد است پس خواستگاری نکاح کرد او را علی بن  
سلام پس نکاح داد آنحضرت فاطمه را با علی \*

۱۲۴ — انبانا ابو سعید اسمعيل بن مسعون قال حدثنا حاتم بن وردان (ن - داؤد) قال حدثنا ايوب السجستاني عن ابي بريدة (ن - ابي يزيد المدني) عن اسماء بنت عميس قالت كنت في زفاف فاطمة بنت رسول الله صلعم فلما اصبحتنا جاء رسول الله صلعم فضرب الباب ففتحت له ام ايمن يقال كان في لسانها لغة فقال ادعى اخي قالت هو اخوك و تنكحه قال نعم يا ام ايمن و سمعن النساء صوت النبي صلعم فتخبين قال اخب فاخبرت انا في ناحية قالت فجاء علي ع . م فدعا له النبي صلعم و نضح عليه بالماء و ثم قال ادعوا لي فاطمة فجاءت عليها السلام و عاينها خرقة من الحياء فقال لها قد انكحتك احب

۱۲۴ — خبر داد مارا ابو سعید اسمعيل پسر مسعون گفت ابو سعید حدیث کرد مارا حاتم پسر وردان (ن - داؤد) گفت حاتم حدیث کرد مارا ایوب سجستانی از ابی بريدة (ن - ابي يزيد مدنی) از اسماء دختر عمیس گفت اسماء بر دم در نکاح فاطمه دختر پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس هرگاه صبح در دم آمد پیغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس زن دروازه را پس بشاده کرد برای آنحضرت ام ایمن کنده شد بود در زبان ام ایمن شکستگی (در هندی دونه گوید) پس فرمود طلب کن برادر مرا گفت ام ایمن او برادر تست و نکاح کرده میدهند او را گفت آنحضرت آری ای ام ایمن و شدیدند زبان او را بی را (د . خ . ل . م) پس پوشیده شدند گفت آنحضرت پوشیده شو پس پوشیده شدم من در یک طرفی گفتم ام ایمن پس آمد علی برو سلام پس دعا کرد برای او بی (د . خ . ل . م) و پاشید بر سینه او آب را پستر گفت طلب کنید نزدیک من فاطمه را پس آمد فاطمه بر او سلام و بر او ثوب بود از حیا که در هندی گویگفت گوید پس گفت آنحضرت فاطمه زهرا را تحقیق نکاح کرده دادم ترا دوست نراهم

اهل بيتي الي ودعا لها و نضح عليها من الماء فخرج (رسول الله صلعم فراي سوادا فقال من هذا قالت قلت اسماء قال بنت عميس قلت نعم قال كنت في زفات فاطمة بذت (رسول الله صلعم فكرميتها قلت نعم قالت فدعالي \* قال عبد الرحمن (ابو عبد الرحمن) خالفه سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) فرواه عن ايوب عن عكرمة عن ابن عباس رضه \*

۱۲۵ — ابنانا احمد بن شعيب قال اخبرني زكريا بن يحيى قال حدثنا محمد بن صدران قال حدثنا سهيل بن خالد العبدي قال حدثنا محمد بن سوار عن سعيد بن ابي عروة (ن - عروبة) عن ابي ايوب السجستاني عن عكرمة عن ابن عباس رضه قال لما زوج (رسول الله صلعم فاطمة من علي ع . م كان فيها

بيت خوه را كه طرف من است و دعا فرمود او را و پاشيد بر سينه مبارك او از آب پس بيرون آمد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس ديد مياهي را پس گفت كيست اين گفت ام ايمن گفتم اسماء گفت انحضرت دحدر عميس گفتم آري گفت انحضرت يزدی در نکاح فاطمة دحدر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) بزرگي نو او را گفتم آري گفت اسماء پس دعا فرمود برای من . گفتم ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را سعيد پسر ابي عروة (ن . عروبة) پس روايت کرد او را از ايوب از عكرمة از ابن عباس (خ . و) \*

۱۲۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا زكريا پسر يحيى گفت زكريا حديث کرد مارا محمد پسر صدران گفت صدران حديث کرد مارا سهيل پسر خالد عبدي گفت سهيل حديث کرد مارا محمد پسر سوار از سعيد پسر ابي عروة از ابي ايوب سجستاني از عكرمة از پسر عباس (خ . و) گفت هر گاه نکاح کرده داد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) فاطمة را از علي برو سلام بود دران چيز كه هديه داد مهراة



اشدعی سریر مشروط و وسادة من ادم حشوها لیف و قربة فقال و  
جاءوا ببطحاء الرمل فبسطوه فی البيت و قال لعلی هم اذا  
اتیت بها فلا تقر بها حتی آتیک فجاء رسول الله صلعم فدق  
الباب فخرجت الیه ام ایمن فقال لنا - ثم اخي قالت و کیف  
یكون اخوک و قد زوجته ابنتک قال فانه اخي قال ثم اقبل  
علی الباب و رای سوادا فقال من هذا فقالت اسماء بنت  
عمیس فاقبل علیها فقال لها جئت تکرمین ابنة رسول الله  
صلعم قالت نعم فدعا لها خیرا ثم قال دخل رسول الله صلعم قال  
و کان اليهود یاخذون ( ن - یوحدون ) الرجل من امرأته اذا  
دخل بها قال فدعی رسول الله صلعم بتور من ماء فتفل فیه و

فاطمه زهرا سریر بافته شده و توشک ( تکیه ) از چرم پری او ریشه های  
خرما بود و مشک پس گفت ابن عباس و آوردند مردم سنگ ریزه های  
ریگ را پس کشاده و پرا گنده کردند او را در خانه و گفت انحضرت برای  
علی برو سلام و قتیکه آئی تو او را پس نه قریب شوی تو او را تا اینکه آیم  
تو پس آمد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس زد دروازه را پس بیرون  
آمد طرف او ام ایمن پس گفت برای ام ایمن ایا کجاست برادر  
من گفت ام ایمن و چگونه باشد برادر تو و حال آنکه تحقیق نکاح  
نکرده دادی دختر خود را گفت انحضرت پس تحقیق او برادر من است  
گفت ابن عباس پس متوجه شد بر دروازه و دید سیاهی را پس گفت  
کیست این پس گفت ام ایمن اسما دختر عمیس است پس متوجه شد  
طرف او پس گفت انحضرت اسماء را امدهی تو بزرگی کردی تو دختر پیغمبر  
خدا را ( د . خ . ل . م ) گفت اسما آری پس دعا فرمود انحضرت  
برای اسما بهتری را پس گفت ابن عباس راوی حدیث داخل شد پیغمبر  
خدا ( د . خ . م ) گفت ابن عباس بودند یهود بزد میگردند ( ن - تنها  
میگردند ) مرده را از زن او و قتیکه داخل شود ان مرد بان زن گفت این



ثم دعى عليا فرش من ذلك الماء على وجهه و صدرة  
و ذراعيه ثم دعى فاطمة فاقبلت تعثر في ثوبها حياء من رسول  
الله صلى الله عليه و آله ففعل بها مثل ذلك ثم قال لها يا ابنتي و الله اني  
ما اردت ان ازوجك الا خيرا اهلبي ثم قام فخرج \*

۱۲۶ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني عمران بن  
بكار عن ( ن - بن ) راشد قال حدثنا احمد بن خالد قال حدثنا  
محمد بن عبد الله بن ابي نعيم عن ابيه ان معاوية ذكر على  
بن ابي طالب فقال سعد بن ابي وقاص و الله ان يكون [ الي  
احدي ] ( ن - لي احد من ) خصاله الثلث احب الي من  
ان يكون لي ما طلعت عليه الشمس لان يكون لي ما قاله

عباس طلب كرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . ه ) قدح را از آب پس آب  
دهن مبارک خود انداخت درو و آورد بالله خواند درو پس طلبید علی  
را پس پاشید از بن آب بر روی او و سینه او و هر دو بازوی او پس طلبید  
فاطمه را پس رو برو آمد لغزش در رفتار می فرمود در پارچه خود برای  
عیا از پیغمبر خدا ( د . خ . ل . ه ) پس کرد انحضرت با فاطمه زهرا  
مثل ان چیز که کرد با علی از پاشیدن آب پستر گفت فاطمه رضه را ای  
دختر من قسم خدا است تحقیق من نه ازان کردم اینکه نکاح کرده ده  
ترا مگر بهتر اهل بیت خود پستر برخاست پس بیرون رفت .

۱۲۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت خبر داد مرا عمران  
پسر بكار از راشد گفت راشد حديث كرد مارا احمد پسر خالد گفت احمد  
حديث كرد مارا محمد پسر عبد الله پسر ابي نعيم از پدر خود تحقيق  
معاوية ذكر كرد علي پسر ابي طالب را پس گفت سعد پسر ابي وقاص قسم  
خداست هر اینه اينکه باشد طرف من يکي از خصلتهاي او که سه است  
دوستتر است طرف من از اينکه باشد مرا انچيز که طلوع کوه براو افتد

[ فی غزوة تبوک ] ( ن - حین رده من تبوک ) اما ترضی ان تكون منی بمذلة هارون من موسى الا انه لا نبی بعدی احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لانیکون لی ما قاله یوم خیبر لا عظیم الراهة رجلا یحب الله ورسوله یقتحم الله علی یدیہ کرار لیس بفرار احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس لئن اکون صهرا علی ابنتی ولی من الولد منها ما له احب الی من انیکون لی ما طلعت علیه الشمس •

ذکر الاخبار الماثورة بان فاطمة بنت محمد صلعم سيدة نساء [ اهل الجنة ] ( ن - هذه الامة ) الامیریم بنت عمران

۱۲۷ — انبانا محمد بن بشار قال حدثنا عبد الوهاب قال

هراینه اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انحضرت انچیز را وقت بازگشتن انحضرت از موضع تبوک ایا راضی نمی شوی اینکه باشی از من بمذلة هارون از موسی مگر تحقیق شان اینست که نیست نبی بعد من دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب و هرایده اینکه باشد مرا آنچه که فرمود انچیز را روز خیبر هراینه هراینه خواهم داد نیزه را مرد را که دوست دارد خدا و رسول او را و دوست دارد او را خدا و رسول او و فتح خواهد کرد خدا بر هر دو دست او حمله کننده است نیست گریزنده دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا ان چیز که طلوع کرد بر او آفتاب و هراینه اینکه باشم داماد او بر دختر او و مرا باشد پسر از ان دختر آنچه که برای علی ست دوست تراست طرف من از اینکه باشد مرا آنچه که طلوع کرد برو آفتاب •

اینکه خبرهای ماثوره است باینکه فاطمه دختر محمد صلعم سردار زمان [ اهل جنت ] ( ن - این امت ) است مگر مریم دختر عمران

۱۲۷ — خبر داد مارا محمد پسر بشار گفت محمد حدیث کرد مارا

حدثنا محمد بن عمرو عن ابي حنيفة عن عائشة رضي الله عنها قالت مرض رسول الله صلى الله عليه وآله فاجأت فاطمة فاكبت على رسول الله صلى الله عليه وآله فبكيت ثم اكبت عليه فسارها فصحكيت فلما توفي النبي صلى الله عليه وآله سألتها فقالت لما اكبتت عليه اولا اخبرني انه سيديت من رجعه فبكيت ثم اكبتت عليه اخري فاخبرني اني اسرع به لحوقا و اني سيدة نساء اهل الجنة الا مريم بنت عمران فرفعت رأسي فصحكيت \*

۱۲۸ — اخبرنا هلال بن بشر قال حدثنا محمد بن خلف

قال اخبرني موسى بن يعقوب قال حدثني هاشم بن هاشم عن عبد الله بن وهب ان ام سلمة رضي الله عنها اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وآله

عبد الوهاب گفت عبد الوهاب حديث کرد مارا محمد پسر عمر از ابي سلمه از عائشه رضي الله عنها بيمار شد پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) پس آمد فاطمه پس سرنگون کرد بر پيغمبر خدا (د . خ . ل . م) سرگوشی کرد آنحضرت فاطمه را پس گریست فاطمه رضي الله عنها پس سرنگون کرد بر آنحضرت پس سرگوشی کرد آنحضرت فاطمه زهرا را پس خنده کرد فاطمه پس هرگاه وفات یافت آنحضرت (د . خ . ل . م) سوال کردم فاطمه را پس گفت هرگاه که سرنگون کردم برو اول دفعه خبر داد مرا درینکه شتابست وفات خواهد یافت آنحضرت از درد خود پس گریه کردم پسر سرنگون شدم برانحضرت دفعه دیگر پس خبر داد مرا که تحقیق من شتابت برام بالحضرت از روی لاحق شدن و تحقیق من سردار زنان اهل جنت ام مکر مريم دختر عمران پس بلند کردم سر خود را پس خندیدم \*

۱۲۸ — خبر داد مرا هلال پسر بشر گفت هلال حديث کرد مارا محمد

پسر خلف گفت محمد خبر داد مرا موسى پسر يعقوب گفت يعقوب حديث

کرد مرا هاشم پسر هاشم از عبد الله پسر وهب تحقيق ام سلمه (د . خ . و)

و خبر داد ان راوي را که تحقيق پيغمبر خدا (د . خ . م) طلبید فاطمه



دعی فاطمة فناهاها فبکیت ثم جذبها فضحکت فقالت ام سلمة  
فلما توفي رسول الله صلعم مآلتها عن بکایها وضحکها فقالت  
اخبرني رسول الله صلعم ان يموت فبکیت ثم اخبرني اني  
سيدة نساء اهل الجنة بعد مريم بنت عمران فضحکت \*

۱۲۹ — حدثنا [ اسحاق بن ابراهيم ] ( ن - اسحاق بن  
ابراهيم بن مخلد بن راهوية ) قال انبانا جرير عن [ يزيد ] ( ن -  
يزيد بن ابي زياد ) عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي  
سعيد (ع) قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسنین سیدا  
شباب اهل الجنة و فاطمة سيدة نساء اهل الجنة الا ما كان من  
فضل مريم بنت عمران \*

۱۳۰ — [ انبانا منصور الطوسي قال حدثنا ابوبکر الزبيري ]

را پس سرگوشي کرد اورا پس گريست او پس کشيد انحضرت فاطمه  
را پس خندید پس گفت ام سلمه پس هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) سوال کردم اورا از گریستن او و خندیدن او پس گفت  
حضرت فاطمه خبر داد مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) اینکه وفات  
خواهد یافت پس گریه کردم پستر خبر داد مرا که تحقیق من سردار زنان  
اهل جنت ام بعد مريم دختر عمران پس خندیدم •

۱۲۹ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهيم گفت اسحاق خبر داد مارا  
جرير از يزيد از عبد الرحمن پسر ابي نعيم از ابي سعيد ( د . خ . و ) گفت  
ابو سعيد گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) حسن و حسين هر دو سردار  
جوانان اهل جنت اند و فاطمه سردار زنان اهل جنت مگر آن چیز که  
است از فضل مريم دختر عمران •

۱۳۰ — خبر داد مارا منصور طوسي گفت منصور حديث کرد مارا



( بن . اخبرنا محمد بن منصور الطوسي قال حدثنا الزهري  
 عن ) محمد بن عبد الله قال اخبرني ابو جعفر و اسمه محمد  
 بن مروان قال حدثنا ابو حازم عن ابي هريرة رضى قال ابدا علينا  
 رسول الله صلعم يوما صدر النهار فلما كان العشاء قال له قايلا يا  
 رسول الله قد شق علينا [ لم ترك ] ( ن - تركتنا اليوم ) قال ان  
 ملكا من السماء لم يكن (أنى فاستاذن الله تبارك و تعالى في  
 زيارتي فاخبرني و بشرني ان فاطمة ابنتي سيدة نساء أمتي و  
 ان حسنا و حسين سيدا شباب اهل الجنة \*

۱۳۱ — انبانا احمد بن عثمان ( ن - سليمان ) قال حدثنا

الفضل بن زكريا قال حدثنا زكريا عن فراس عن الشعبي عن  
 مسروق عن عائشة رضى قالت اقبلت فاطمة كان مشيتها مشية

ابو بكر زبيري محمد پسر عبد الله گفت مرا جعفر و نام او محمد پسر  
 مروان است گفت جعفر حديث کرد مرا ابو حازم از ابي هريرة ( خ . و )  
 گفت ابو هريرة درنگ فرمود بر ما پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) یک  
 روز را صبح روز را پس هرگاه که شد وقت شب گفت انحضرت را  
 گویند ما ای پیغمبر خدا تحقیق دشوار و شاق شد بر ما چرا ترک فرمود  
 تشریف آوردن وقت صبح را گفت انحضرت تحقیق فرشته ارسمان نبود که  
 دیده بود مرا پس طلب اذن کرد هدایي بزرگ و بلند قر را از زیارت من  
 پس خبر داد مرا و بشارت داد مرا که تحقیق فاطمه دختر من سردار زنان  
 امت من است و تحقیق حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل جنت اند  
 ۱۳۱ — خبر داد مرا احمد پسر عثمان ( ن - سليمان ) گفت احمد

حديث کرد مرا فضل پسر زکریا گفت فضل حديث کرد مرا زکریا از  
 فراس از شعبي از مسروق از عائشه ( خ . و ) گفت عائشه روبرو آمد  
 حضرت فاطمه بود رفتار او رفتار پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس فرمود

رسول الله صلعم فقال مرحبا يا بنتي ثم اجلسها عن يمينه او عن شماله ثم اسر اليها حديثا فبككت فقلت لها استضحك رسول الله صلعم بحديثه و تبكين ثم انه اسر اليها حديثا فضحكت فقلت ما رأيت مثل اليوم فرحا اقرب من حزن و سألتها عما قال فقالت ها كنت لافشي سر رسول الله صلعم حتى اذا قبض سألتها فقالت انه اسر الي اولي فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقرآن كل سنة مرة و انه قد عارضني به العام مرتين و ما اذاني الا و قد حضر اجلي و انك اول اهل بيتي لحاقا بي و نعم السلف انا لك قالت فبكيت لذلك ثم قال اما ترضي ان تكون سيدة نساء هذه الامة او نساء المؤمنين قالت فضحكت \*

آنحضرت حوشي باد ترا اي دختر من پس نشانيد اورا از طرف راست خود يا از طرف چپ خود پستر سر گوشي كرد طرف او پس گريست پس گفتم اورا خنديد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بحديث خود و گريه ميكني تو پس تحقيق آنحضرت سر گوشي كرد طرف او حديث را پس خنديد پس گفتم اورا نه ديدم مثل امروز خوشي نزديك تر از ناخوشي و غم و پرسيدم اورا از انچيز كه فرمود آنحضرت پس گفت نه هستم كه فاشي و ظاهر كنم راز پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) تا اينكه وقتي كه قضي كرده شد آنحضرت يعني انتقال فرمود سوال كردم حضرت فاطمه را پس گفت فاطمه زهرا تحقيق سر گوشي كرد طرف من اول دفعه پس گفت تحقيق جبرئيل بود كه پيش مي آمد مرا به قرآن هر سال يك دفعه و تحقيق او تحقيق پيش آمد مرا به قرآن امسال دو دفعه و نه نمود مرا مگر حالانكه تحقيق حاضر شد موت من و تحقيق تو اول اهل بيت مني از روي لاحق شدن بمن و بهترين پيشرو هستم براي تو گفت حضرت فاطمه پس گريستم براي اين پس گفت آنحضرت ايا راضي نمي شوي اينكه باشي سردار زنان اين امة يا زنان مومنان گفت حضرت فاطمه پس خنديدم \*

۱۴۳ — الباءا محمد بن معمر البحرانی قال حدثنا ابوداود قال حدثنا ابو عوانة عن فراس عن الشعبي عن مسروق قال اخبرتني عائشة رضى قالت كنا عند رسول الله صلعم جميعا ما يغادر منا واحدة فجاءت فاطمة تمشي ولا والله ان تخطي مشيتها من مشية رسول الله صلعم حتى انتهت اليه فقال لها مرحبا يا بنتي فاقعدها عن يمينه او عن يساره ثم سارها بشيء فبكت بكاء شديدا ثم سارها بشيء فضحكك فلما قام رسول الله صلعم قلت لها ما خصك رسول الله صلعم من بيننا بالسرار وانت تبكين اخبريني ما قال لك قالت ما كنت لافشي رسول الله صلعم بمصره فلما توفي قلت لها اسألك بالذي لي عليك من

۱۴۴ — خبر داد مارا محمد پسر معمر بحرانی گفت محمد حدیث کرد مارا ابر داود و گفت ابر داود حدیث کرد مارا ابو عوانه از فراس از شعبی از مسروق گفت مسروق خبر داد مرا عائشه (خ. و) گفت بودیم نزدیک پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) تمام به مانده بود از ما کسی پس آمد فاطمه زهرا و رفتار میفرمود و قسم خدا است اینکه مشابه برد رفتار حضرت فاطمه از رفتار پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه رسید فاطمه زهراء طرف الحضرت پس گفت آن حضرت اورا خوشی باد ترا ای دختر من پس نشاید اورا از طرف راست او یا از طرف چپ او پستر سرگوشی فرمود اورا بچیزی پس گریه کرد گریه سخت پس سرگوشی فرمود بچیزی پس خندید پس هرگاه که استاده شد پیغمبر خدا (د. خ. م) گفتم اورا چه چیز خاص کرد ترا پیغمبر خدا (د. خ. م) از درمیان ما به سرگوشی کردن و نو گریه می کردی خبرده مرا چه خبر فرمود ترا گفت فاطمه زهراء نه هستم اینکه هواییده ظاهر کنم پیغمبر خدا را (د. خ. ل. م) به راز او پس هرگاه وفات یافت آنحضرت گفتم حضرت فاطمه را سوال میکنم ترا بانچیز که مرا بر تو است از حق ان



الحق ما سارك به رسول الله صلعم فقاليت اما الان فنعم سارني  
 المرة الاولى فقال ان جبرئيل كان يعارضني بالقران في كل عام  
 مرة وانه عارضني به العام مرتين ولا ارى الا اجل ( ن - الاجل الا )  
 قد اقترب فاتقي الله تعالى و اصبري فبكيت ثم قال لي يا فاطمة  
 اما ترضين ان تكون ( ن - انك تكوني ) سيدة نساء هذه الامة  
 و سيدة نساء العالمين فضحكت \*

### ذكر الاخبار الماثورة بان فاطمة بضعة من رسول الله صلعم

۱۳۳ - انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا ابن قتيبة بن  
 سعيد قال حدثنا الليث عن ابي مليكة عن المسور بن مخرمة  
 قال سمعت رسول الله صلعم و هو على المنبر يقول ان بني

چیز را که سرگوشي فرمود ترا بان چيز پيغمبر خدا ( د . خ . م ) پس  
 گفت فاطمه رض اما اين وقت پس آي ميگويم ترا که سرگوشي فرمود مرا  
 دفعه اول پس گفت تحقيق جبرئيل بود که پيش مي آمد مرا به قران  
 در هر سال يك دفعه و تحقيق جبرئيل پيش آمد مرا به قران امسال  
 دو دفعه و نمي بينم مگر مرگ تحقيق قريب شد پس پرهيز كن خدا تعالى  
 را و صبر كن پس گريه كردم پستر گفت مرا اي فاطمه ايا راضي نمي شوي  
 اينكه باشي سرور زنان اين امت يا مردار زنان تمام عالم پس خنديدم \*

اين ذكر خبر هاي نقل شده است باین که تحقيق

فاطمه پاره گوشت است از پيغمبر خدا ( د . خ . م )

۱۳۳ - خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا  
 پسر قتيبة پسر سعيد گفت ابن قتيبة حديث كرد مارا ليث از ابي مليكة  
 از مسور پسر مخرمة گفت مسور شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . م ) و حال  
 آنکه آنحضرت بر منبر بود ميگفت تحقيق پسران ما هم پسر مخرمة طاهي



هاشم بن المغيرة استاذنوني ان ينكحوا ابنتهم عن علي بن ابي طالب رض فلا آذن ثم لا آذن الا راي ان يريد ابن ابي طالب ان يفارق ( ن - يطلق ) ابنتي و ان ينكح ابنتهم قال ( ن - فانما ) هي بضعة مني يربيني ما رابها و يوذيني ما اذها و من آذى رسول الله فقد حبط عمله \*

### ذكر اختلاف الناقلين لهذا الخبر

۱۳۳ — انبانا احمد بن عثمان ( ن - سليمان ) قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا بشر بن السري قال حدثنا الليث بن سعيد قال حدثنا ابن ابي مليكة قال سمعت المسور بن مخزومة رض يقول سمعت رسول الله صلعم بمكة يخطب ثم قال ان بني هاشم استاذنوني ان ينكحوا بنتهم عليا و اني لا آذن

اذن کرد مرا اینکه نکاح کنند دختر خود را از علي پسر ابي طالب ( خ و ) پس نه اذن دهنده ام پسترنه اذن دهنده ام مگر دید اوشان اینکه اراده کرد پسر ابیطالب اینکه جدا کند دختر مرا و اینکه نکاح کند دختر ایشان را گفت آنحضرت این پاره گوشت است از من پرورش میکند مرا آنکس که پرورش کرد او را و اذیت می دهد مرا آنکس که اذیت داد او را و آنکس که اذیت داد پیغمبر خدا را پس تحقیق باطل شد عمل او •

### اسم ذکر اختلاف نقال کنندگان است برای ابن خبر

۱۳۴ — خبر داد مارا احمد پسر عثمان گفت عثمان حدیث کرد مارا یحیی پسر آدم گفت یحیی حدیث کرد مارا بشر پسر سري گفت بشر حدیث کرد مارا لیث پسر سعید گفت حدیث کرد مارا پسر ابي مليكة گفت شنیدم مسور پسر مخزومه را ( خ و ) میگفت شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) در مکه خطبه میخواند پس گفت تحقیق بني هاشم طلب اذن کردند مرا اینکه نکاح کنند دختر خود را و تحقیق من

ثم لا آذن الا ان يرید ابن ابی طالب ان يفارق ابنتي و ان ينفك  
ابنتهم ثم قال ان فاطمة بضعة ار قال بضعة مني يوذيني ما  
اذاها و يربيني ما رابها و ما كان له ( ن - لابن ابی طالب )  
ان يجمع بين بنت عمر الله و بين بنت رسول الله \*

۱۳۵ — انبانا احمد بن شعيب قال حدثنا الحرث بن

مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن سفیان عن عمرو عن ابن ابی  
ملیكة عن المسور بن مخرمة ان النبي صلعم قال ان فاطمة بضعة  
مني من اغضبها اغضبني \*

۱۳۶ — انبانا محمد بن خالد قال حدثنا بشر بن شعيب عن ابيه

عن الزهري قال اخبرني علي بن الحسين (رض) ان المسور بن مخرمة  
(رض) اخبره ان (رسول الله صلعم قال ان فاطمة بضعة او بضعة مني \*

دهندہ ام پستدر نہ اذن دہندہ ام مگر ابدکہ ارادہ کند پسر ابیطالب ابدکہ جدا  
کند دختر مرا و اینکہ نکاح کند دختر ایشان را پستدر گفت تحقیق فاطمہ  
پارہ گوشت است یا فرمود پارہ گوشت است از من اذیت میدہد مرا  
آنکس کہ اذیت داد فاطمہ را و می پرورد مرا چہ بزیکہ میپرورد اورا و نیست  
برای علی اینکہ جمع کند در میان دختر دشمن خدا و دختر پیغمبر خدا •  
۱۳۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد حديث کرد مارا

خرث پسر مسكين از روی خواندن آن حديث براو و من مي شنيدم از  
ابو سفیان از عمرو از پسر ابی ملیکہ از مسور پسر مخرمه تحقيق ببي  
( د . خ . ل . و ) گفت تحقيق فاطمہ پارہ گوشت است از من آنکس  
کہ غصہ کرد اورا غصہ کرد مرا \*

۱۳۶ — خبر داد مارا محمد پسر خالد گفت محمد حديث کرد مارا

بشر پسر شعيب از پدر خود از زهري گفت زهري خبر داد مرا علي پسر  
حسين ( خ . و ) هر دو تحقيق مسور پسر مخرمه ( خ . و ) خبر داد  
اورا تحقيق پیغمبر خدا ( د . خ . ل . و ) گفت تحقيق فاطمہ پارہ  
گوشت است یا پارہ گوشت است از من •

۱۳۷ — اخبرني عند الله بن سعد بن ابراهيم بن سعد قال حدثنا عمي قال حدثنا ابي عن الوليد بن كثير عن محمد بن عمرو بن حنبل ( ن - طلحة ) انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المسور بن مخرمة قال سمعت رسول الله صلعم يخطب على منبره هذا واذا يومئذ محتلم فقال ان فاطمة بضعة مني \*

ذكر ما خض به علي بن ابي طالب ( ك ۰ ۸ ) من الحسن والحسين ابني رسول الله صلعم وريحانية من الدنيا وسيدتي شهاب اهل الجنة الا عيسى بن مريم ويحيى بن زكريا عليهما السلام

۱۳۸ — انبانا احمد بن بكار الخزاعي ( ن - الحراني ) قال

۱۳۷ — خبر داد مرا عبد الله پسر سعد پسر ابراهيم پسر سعد گفت عید الله حدیث کرد مرا عم من گفت عم من حدیث کرد مرا پدر من از ولید پسر کثیر از محمد پسر عمر پسر حنبل که تحقیق محمد حدیث کرد ولید را که تحقیق ابن شهاب حدیث کرد محمد را که تحقیق علی پسر حسین حدیث کرد او را تحقیق مسور پسر مخرمه گفت شنیدم پیغمبر خدا ( د ۰ خ ۰ ل ۰ م ) خطبه میخواند بر منبر خود که این است و من آن وقت بالغ بودم پس فرمود انحضرت تحقیق فاطمه پاره گوشت است از من.

این ذکر آن چیز است که خاص شد بان حبیر علی پسر ابی طالب بزرگ کند خدا ذات او را از حسن و حسین هر دو پسران پیغمبر خدا ( د ۰ خ ۰ ل ۰ م ) و هر دو ریحان او از دنیا هر دو سردار جوانان اهل جنت مگر عیسی پسر مریم و یحیی بن زکریا بر او شان سلام

۱۳۸ — خبر داد ما را احمد پسر بکار خزاعي گفت حدیث کرد مرا



حدثنا محمد بن سلمة عن ابن اسحاق عن يزيد بن عبد الله بن قسط عن محمد بن أسامة بن زيد عن أبيه قال قال رسول الله صلعم  
 ۱۰۱ انت يا علي فختني و ابو ولدي و انت مني و انا منك \*

## ذكر قول النبي صلعم الحسن والحسين ابناي

۱۳۹ — اخبرني القاسم بن زكريا بن دينار قال حدثنا خالد

بن مخلد قال حدثني موسى هو بن يعقوب الزمعي عن عبد الله بن ابي بكر بن زيد بن المهاجر قال اخبرني مسلم بن ابي سهل النبال قال اخبرني جرير عن أسامة بن زيد بن حارثة قال طرقت رسول الله صلعم ليلة لبعض الحاجة فخرج و هو مشتمل علي شيئي لا ادري ما هو فلما فرغت من حاجتي قلت ما هذا الذي انت مشتمل عليه فكشف فاذا الحسن والحسين علي وركيه فقال

محمد پسر سلمه از ابن اسحاق از يزيد پسر عبد الله پسر قبط از محمد پسر أسامة پسر زيد از پدر خود گفت پدر او گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) اما تو ای علی پس داماد منی و پدر پسر منی و تو از منست و من از توام \*

## این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . م ) حسن و حسین

### مرد و پسران من اند

۱۳۹ — خبر داد مرا قاسم پسر زکریا پسر دینار گفت قاسم حدیث کرد مرا خالد پسر مخلد گفت خالد حدیث کرد مرا موسی او پسر یعقوب زمیست از عبد الله پسر ابي بكر پسر زيد پسر مهاجر گفت عبد الله خبر داد مرا مسلم پسر ابي سهل نبال گفت مسلم خبر داد مرا جریر از أسامة پسر زيد پسر حارثة گفت أسامة آمدم نزدك پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) شب را برای بعض حاجت پس پیرون آمد و او شامل کرده شده است بر چیزی نمی پنداشتم که چه چیز است او پس هرگاه که فارغ شدم از حاجت خود گفتم چیست این چنین که تو شامل کرده شده



هذا ابناي و ابنا ابنتي اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما الله \*

## ذكر اخبار الماثورة في ان الحسن و الحسين سيد شباب اهل الجنة

۱۴۱ — انبانا عمرو بن منصور قال حدثنا ابو نعيم قال

حدثنا يزيد بن مروان عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي  
سعيد الخدري (هـ) قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين  
سيد شباب اهل الجنة \*

۱۴۲ — اخبرنا احمد بن حنبل قال حدثنا ابن فضيل عن يزيد

عن عبد الرحمن بن ابي نعيم عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلعم  
قال ان حسنا و حسيننا سيد شباب اهل الجنة ما استثنى من ذلك \*

است بر او چیز پس کشاد آن حضرت پس ناگاه حسن و حسین بر هر دو  
شانه آنحضرت بودند پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و  
پسران دختر من اند ای بار خدایا تحقیق تو میدانی تحقیق من دوست  
میدارم آن هر دو را پس دوست دار آن هر دو را خدا \*

این ذکر خبرهای نقل کرده شده است و اینکه تحقیق

حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند

۱۴۰ — خبر داد ما را عمرو پسر منصور گفت عمرو حدیث کرد ما را

ابو نعیم گفت ابو نعیم حدیث کرد ما را یزید پسر مروان از عبد الرحمن  
پسر ابي نعیم از ابي سعيد خدري (خ. و) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر  
خدا (د. خ. هـ) حسن و حسین هر دو سردار جوانان اهل بهشت اند \*

۱۴۱ — خبر داد ما را احمد پسر حنبل گفت احمد حدیث کرد ما را

پسر فضیل از یزید از عبد الرحمن از ابي نعیم از ابي سعيد خدري از نبي  
(د. خ. ل. هـ) گفت آنحضرت تحقیق حسن و حسین هر دو سردار  
جوانان اهل بهشت اند نه خارج کرد ازین حکم کسی را \*

۱۴۲ — اخبرنا يعقوب بن ابراهيم و محمد بن آدم عن  
 مروان عن الحكم بن عبدالرحمن و هو ابن فعيم عن ابيه عن ابي  
 سعيد الخدري قال قال رسول الله صلعم الحسن و الحسين سيدا  
 شباب اهل الجنة الا ابني الخالة عيسى و يحيى بن زكريا •

### ذكر قول النبي صلعم الحسن و الحسين ريحائتي من هذه الامة

۱۴۳ — انبانا محمد بن عبدالاعلى الصنعاني قال حدثنا  
 خالد عن اشعث عن الحسين عن بعض اصحاب رسول الله صلعم  
 يعني انس بن مالك (هـ) قال دخلت او ربما دخلت على  
 رسول الله صلعم و الحسن و الحسين ينقلبان على بطنه قال ويقول  
 هما ريحائتي من هذه الامة •

۱۴۴ — خبر داد مارا يعقوب پسر ابراهيم و محمد پسر آدم از مروان  
 از حكم پسر عبد الرحمن و او پسر فعيم است از پدر خود از ابي سعيد  
 خدری گفت ادو سعيد گفت پيغمبر خدا (د . خ . ل . هـ) حسن و  
 حسين هر دو سردار جوان هاي اهل بهشت اند مگر هر دو پسران خاله  
 عيسى و يحيى پسر زكريا •

### ابن ذكر فرمودن نبی است (د . خ . ل . هـ) حسن و حسين هر دو ريحان من اند از اين امه

۱۴۵ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى صنعاني گفت محمد  
 حديث كرد مارا خالد از اشعث از حسين از بعض صحبت دارنده هاي  
 پيغمبر خدا (د . خ . ل . هـ) يعني انس پسر مالك (خ . و) گفت  
 داخل شدم با يسا اوقات داخل شدم بر پيغمبر خدا (د . خ . هـ)  
 و حال آنكه حسن و حسين منقلب مي شدند بر شكم مبارك آنحضرت  
 گفت انس و مي فرمود آنحضرت آن هر دو ريحان من اند از اين امه •

۱۴۴ — انبانا ابراهیم بن یعقوب الجرجانی قال حدثنا وهب بن جریر ان اباہ [ معویۃ ] ( ن - حدیثہ ) قال سمعت محمد بن الحسن بن عبداللہ بن ابی یعقوب عن ابی نعیم قال کنت عند ابن عمر فاتاہ رجل یسألہ عن دم البعوض یكون فی ثوبہ و یصلی فیہ فقال ابن عمر ممن انت قال من اهل العراق قال من یعذرني من هذا یسألني عن دم البعوض و قد قتلوا ابن رسول اللہ صلعم و قد سمعت رسول اللہ صلعم یقول الحسن و الحسین هما ریحانتي من الدنیا \*

ذکر قول النبی صلعم لعلی ( ک . ه ) انت اعز علی من فاطمة و فاطمة احب الی منک

۱۴۵ — اخبرني زکریا بن یحیی قال حدثنا ابن ابی

۱۴۴ — خبر داد مارا ابراهیم پسر یعقوب جرجانی گفت ابراهیم حدیث کرد مارا وهب پسر جریر تحقیق پدر او معویہ حدیث کرد اورا گفت پدر او شنیدم محمد پسر حسن پسر عبد اللہ پسر ابی یعقوب از ابی نعیم گفت ابی نعیم بودم نزدیک پسر عمر پس آمد اورا مرد سوال میکردہ اورا از خون پشه بود در پارچہ او و نماز میخواند در آن پارچہ پس گفت پسر عمر از کدام کس است تو گفت از اهل عراق ام گفت ازکس کہ عذر میدہد مرا ازین سوال میکند مرا از خون پشه و تحقیق قتل کردند پسر پیغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) و تحقیق شنیدم پیغمبر خدا را ( د . خ . م ) میگفت حسن و حسین آن هر دو ریحان من اند از دنیا \*

این ذکر فرمودن نبی است ( د . خ . ل . م ) برای علی

( ب ز ) تو عزیز تر است بر من از فاطمہ و فاطمہ دوست

تر است طرف من از تو

۱۴۵ — خبر داد مرا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا



عمر قال حدثنا سفيان عن ابن ابي نجيح عن ابيه عن رجل قال سمعت علياً رضي الله عنه بالمنبر بالكوفة يقول خطبت الي (رسول الله صلعم فاطمة عليها السلام فزوجني فقامت يا رسول الله صلعم اذا احب اليك ام هي فقال هي احب الي منك وانت اعز الي منها»

### ذكر قول النبي صلعم لعلي (ك. هـ) ما سألت لنفسى شيئاً الا وقد سألت لك

۱۴۹ — ابنا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا علي بن ثابت قال حدثنا منصور بن ابي اسود عن يزيد بن ابي زياد عن سليمان بن ابي عبد الله بن الحارث عن جده عن علي رضي الله عنه قال مررت فعادني رسول الله صلعم فدخل علي

پسر ابي عمر گفت پسر ابي عمر حدیث کرد ما را سفیان از ابن ابي نجیح از پدر خود از مردی گفت آن مرد شنیدم علی را ( هـ و ) بر صندلی در کوفه می گفت خطاب کردم طرف پیغمبر خدا ( د هـ خ ل هـ ) فاطمه را پس نگاه کرده داد آنحضرت مرا پس گفتم ای پیغمبر خدا ( د هـ خ هـ ) من دوست تو یا این پس گفت این دوست تراست طرف من از تو و تو عزیز است طرف من از آن •

### این ذکر فرمودن نبی است ( د هـ خ ل هـ ) برای علی نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر حال آنکه تحقیق سوال کردم برای تو

۱۴۹ — خبر داد ما را عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد ما را علی پسر ثابت گفت علی حدیث کرد ما را منصور پسر ابي اسود از یزید پسر ابو زیاد از سلیمان پسر ابي عبد الله پسر حارث از جده خود از علی ( هـ و ) گفت مریض شدم پس عیادت کرد مرا پیغمبر خدا ( د هـ خ هـ ) پس داخل شد بر من و من دراز بودم پس تکیه فرموده



و اذا مضطجع فاتكى الى جنبى ثم سجدت بثنويه فلما رأيت  
 قد هديت قام الى المسجد يصلي فلما قضى صلوته جاء فرفع  
 الثوب عني و قال قم يا علي [ فقد برأت فقامت كان ] ( ن - ه  
 فقامت و قد برأت كانما ) لم اشتك شيئاً قبل ذلك فقال ما سألت  
 ( بي شيئاً في ضلّاتي الا اعطاني و ما سألت لنفسي شيئاً الا قد  
 سألتك لك \* قال عبد الرحمن خالفه جعفر الاحمر فقال عن يزيد  
 بن ابي زياد عن عبد الله بن الحارث عن علي \*

۱۴۷ - اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار قال قال لي علي ( ه  
 قال رجعت وجعاً شديداً فاتيت النبي صلعم فانامني في مكانه  
 و قام يصلي و القى علي طرف ثوبه ثم قال قم يا علي فقد  
 برئت لا بأس عليك و ما دعوت الله لنفسي شيئاً الا دعوت

طرف پهلوی من پستر پوشید مرا به پارچه خود پس هرگاه دید مرا تحقیق  
 راحت یافتم ایستاده شد طرف مسجد نماز می خواند پس هرگاه ادا کرد  
 نماز خود را آمد پس برداشت پارچه را از من و گفت برخیز ای  
 علی پس تحقیق تندرست شدی پس بر خاتم گویا که هیچ بیمار نبودم  
 پیش ازین پس گفت انحضرت نه سوال کردم پروردگار خود را چیزی را  
 مگر داد مرا و نه سوال کردم برای ذات خود چیزی را مگر تحقیق سوال  
 کردم آنچه را برای تو \* گفت ابو عبد الرحمن مخالفت کرد او را جعفر  
 احمر پس گفت جعفر از یزید پسر ابي زياد از عبد الله پسر حارث از علي \*  
 ۱۴۷ - خبر داد ما را قاسم پسر زکریا پسر دیدار گفت مرا علي ( ه و )  
 گفت دردمقد شدم درد سخت را پس آمدم نبی را ( د ه م ) پس  
 خوابانید مرا در مکان من و ایستاده شد نماز میخواند و انداخت بر من  
 ظرف پارچه خود را پستر گفت برخیز ای علی پس تحقیق تندرست شدی  
 نه خوف است بر تو و نه دعا کردم برای ذات خود چیزی را مگر دعا کردم  
 برای تو به مثل این دعا و نه دعا کردم چیزی را مگر تحقیق قبول و اجابت

لک بمثلہ و ما دعوت شیاً الا قد استجیبت لی او قال اعطیت  
الا انه قیل لی لانی بعدک \*

### ذکر ما خص به النبی صلعم لعلمی (ک. ه)

۱۴۸ — انبایا احمد بن حرب قال حدثنا [ قاسم ] ( ن -  
ابن قاسم ) و هو ابن یزید قال حدثنا ابی سفیان عن ابی اسحاق  
عن ناجیة بن کعب الاسدی عن عامی رض انه اتی (سول الله  
صلعم قال ان عمک الشیخ الضال قد مات فمن تواریه قال اذهب  
فوارى اباک و لا تعدثن حدیثا حتی تأتیني قال ففعلت ثم  
اتیته فامرانی ان اغتسل و دعا لی بدعوات ما یسرني ما علی  
وجه الارض بشیء منهن \*

۱۴۹ — انبایا محمد بن المثنی عن ابی داؤد قال اخبرني

کرده شدم برای خود یا گفت انحضرت داده شدم مگر تحقیق شان  
اینست که گفته شد مرا نه نبی ست پس تو •

### این ذکر انجیز است که خاص کرد با انجیز نبی علی را از دعا

۱۴۸ — خبر داد مارا احمد پسر حرب گفت احمد حدیث کرد مارا  
قاسم و او پسر یزید است گفت قاسم حدیث کرد مرا سفیان از ابی  
اسحاق از ناجیة پسر کعب امسی از علی ( خ. و ) تحقیق شان اینست  
که آمد پیغمبر خدا ( د. خ. ل. م ) گفت علی تحقیق عم تو پدر  
گمراه تحقیق مرد پس کدام کس پوشد او را گفت انحضرت برو پس پوش  
پدر خود را و البته البته نه حدیث کن حدیث را تا اینکه بیائی تو مرا  
گفت علی مرتضی پس کردم پس اعدم نزد انحضرت پس حکم کرد مرا  
اینکه غسل کنم و دعا کرد مرا بدعاهای نه خوش میکند مرا انجیز که بر  
روی زمین ست مقابلہ هیچ چیز از آنها •

۱۴۹ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی ارانی دارد که گفت مرا

شعبة قال اخبرني فضيل ابو معاذ عن الشعبي عن علي رضي قال  
لما رجعت الى النبي صلعم قال لي كلمة ما احب الي بها الدنيا \*

### ذكر ما خص به علي من صرف اذى الحر والبور

۱۵۰ — اخبرنا محمد بن يحيى بن ايوب بن ابراهيم قال  
حدثنا هاشم بن محمد الثقفي عن ايوب بن ابراهيم قال حدثنا  
محمد بن يحيى وهو جدي عن ابراهيم الصايغ عن ابي اسحاق  
الهمداني عن عبد الرحمن بن ابي ليلى ان عليا رضي خرج علينا  
في حر شديد و عليه ثياب الشتاء و خرج علينا في الشتاء و عليه  
ثياب الصيف ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبهته فلما  
رجع الى ابيه قال يا ابي ائت ما صنع امير المؤمنين عم خرج

شعبيه گفت شعبه خبر داد ما را فضيل ابو معاذ از شعبي از علي ( خ . و )  
گفت هرگاه رجوع كردم طرف نبي ( د . خ . ل . ه ) گفت مرا كلمه  
نه دوست تر است طرف من مقابله آن و عوض آن دنيا \*

### اين ذكر آنچيز كه خاص شد بان چيز علي از گردايدن باو اذيت گرمي را و سردی را

۱۵۰ — خبر داد ما را محمد پسر يحيى پسر ايوب پسر ابراهيم گفت  
محمد حديث كرد ما را هاشم پسر محمد ثقفي از ايوب پسر ابراهيم گفت  
ايوب حديث كرد ما را محمد پسر يحيى و او جد من است از ابراهيم صايغ  
از ابي اسحاق همداني از عبد الرحمن پسر ابي ليلى تحقيق علي ( خ . و )  
بيرون آمد بر ما در گرمي سخت و بر او پارچه هاي سرما بود و بيرون آمد  
برابر ما در سرما و بر او پوشاك گرما بود پستر طلبيد آب را پس نوشيد  
پستر مسح كرد و ماليد عرق را از پيشاني خود پس هرگاه كه رجوع كرد عبد  
الرحمن طرف پدر خود گفت اي پدر من ايا ديدی چه كرد امير المؤمنين  
بيرون آمد بر ما در سرما و بر او پارچه هاي گرما بود و بيرون آمد بر ما



عليذا في الشتاء و عليه ثياب الصيف و خرج علينا في الصيف  
و عليه ثياب الشتاء فقال ابو ليلى هل تطيب و اخذ بيد ابنة  
عبد الرحمن فاتي عليا رضي فقال له علي رضي ان النبي صاعم كان  
بعث الي و انا ارمم شديد اليرمى فبرزق في عيني ثم قال افتح عينيك  
ففتحتهما فما اثنكيتها حتى الساعة و دعا لي فقال اللهم اذهب  
عنه الحر و البرد فما وجدت حرا ولا بردا حتى يومي هذا \*

ذكر ما خفف بامير المؤمنين علي بن ابي طالب

( ك ۰ ۸ ) عن هذه الامة

۱۵۱ — اخبرني محمد بن عبدالله بن عمار قال حدثنا

قاسم الجرمي عن سفيان عن عثمان و هو ابن المغيرة عن سالم

در گرما و سردی پارچه های سرما بود پس گفت ابو ایلی ایبا خوش طبعی  
میکنی و بگرفت دست پدر خود را عبد الرحمن پس آمد علی را (خ و)  
پس گفت ادرای علی (خ و) تحقیق نبی (د و خ و ل و م) بود که  
فرستاد طرف من کسی را و من درد چشم میداشتم سخت درد چشم  
پس آب دهن انداخت در هر دو چشم من پسر فرمود بکشا هر دو چشمان  
خود را پس کشاده کردم آن هر دو را پس نه شکایت کردم آن هر دو را  
تا این ساعت و دعا فرمود مرا پس گفت ای بار خدا دور کن از او گرمی را  
و سردی را پس نیافتم گرمی و سردی را تا روز خود که این است •

این ذکر آنچیز است که تخفیف کرده شده آنچیز بسبب

امیرالمومنین علی پسر ابیطالت بزرگ کند ذات

اورا ازین است

۱۵۱ — خیر داد مرا محمد پسر عبدالله پسر عمار گفت محمد حدیث

کرد مرا قاسم جرمی از سفيان از عثمان و او پسر مغیره است از سالم از



عن عاي بن علقمة عن عاي رضه قال لما نزلت يا ايها الذين امنوا  
اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدي نجواكم صدقة قال رسول الله  
صلم لعاي رضه مرهم ان يتصدقوا قال بكم يا رسول الله قال  
بدينار قال لا يطيقون قال فانصف دينار قال لا يطيقون قال فبكم  
قال بشعيرة فقال له رسول الله صلم انك لزهيد فانزل الله تعالى  
اشفقتم ان تقدموا بين يدي نجواكم صدقات الى آخر الآية  
و كان عاي رضه يقول بي خفف عن هذه الامة \*

### ذکر اشقی الناس

۱۵۲ — اخبرني محمد بن وهب بن عبد الله بن سهاك

قال حدثنا محمد بن سلمة قال حدثنا ابن اسحاق عن يزيد

علي پسر علقمه از علي (خ. و) گفت علي هرگاه نازل شد اين آيت اي ان  
كسانيكه ايمان آوردید و تنيكه راز پرسید پیغمبر را پس تقدیم کنید رو برو  
راز خود نذر را گشت پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) برای علي (خ. و)  
حکم کن اوشان را اينكه صدقه دهند گفت علي مرتضی بچه قدر دهند اي  
پیغمبر خدا گشت انحضرت بيك دينار گفت علي رضه نه طاقت میدارند گفت  
انحضرت پس نصف دينار گفت علي كه نه طاقت میدارند گفت انحضرت  
پس بچه قدر دهند گفت مرتضی علي بقدر يك جو پس فرمود براي  
حضرت علي پیغمبر خدا (د. خ. ل. م.) تحقيق تو هراينه بی رغبتني  
كندده است پس نازل كرد خدای برتر اين آيت آيامي نرسید اينكه تقدیم  
كديد رو برو راز خود صدقات را نا آخر ايت و بود علي (خ. و) مي  
فرمود بسبب من تخفيف كرده شد نذر ازین است \*

### این ذکر شقی مردم است

۱۵۳ — خبر داد مرا محمد پسر وهب پسر عبد الله پسر سهاك گفت

محمد حديث كرد مارا محمد پسر سلمه گفت محمد حديث كرد مارا پسر

بن محمد بن خثیم عن محمد بن كعب القرظي عن محمد بن خثیم عن عمار بن ياسر رضه قال كنت اذا و علي بن ابيطالت ع . م رفیقین فی غزوة فلما نزلها رسول الله صلعم و اقام بها رأينا أناسا من بني مدلج يعمالون في عين لهم او في نخل لهم فقال لي علي يا ابا يقظان هل لك ان تأتي هؤلاء فتنظر كيف يعملون قال قلت ان شئتم فجئناهم فانظرنا الى عملهم ساعة ثم عشنا النوم فانطلقت انا و علي حتى اضطجعنا في ظل سور من النخلة في دفعات من التراب فمنا فوالله ما انتبهنا الا رسول الله يحركنا برجله و قد تقرينا من تلك الدفقات التي فمنا عايها فيومئذ قال رسول الله صلعم لعلي رضه يا ابا تراب لما

---

استحق از يزيد پسر محمد پسر خثیم از محمد پسر كعب قرظي از محمد پسر خثیم از عمار پسر ياسر ( خ . و ) گفت عمار بودند و علي پسر ابي طالب برو سلام هر دو رفیق در يك جنگ پس هرگاه نازل شد ان جنگ را پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و اقامت کرد دران جنگ دیدیم مردم را از قبيلة بني مدلج عمل و کار میکردند در چشمه که برای اوشان بود با در درخت خرما که برای اوشان بود پس گفت مرا علي اي ابو يقظان ایا برای تو هست اينکه اتي تو ان جماعت را پس نگاه کنی چگونه کار میکنند گفت عمار گفتم اگر خواهی تو نیز بیای پس آمدیم ما اوشان را پس نظر کردیم طرف کار ایشان يك ساعت پستر غالب آمد مرا خواب پس روان شدم من و علي تا اينکه هراز شدیم در سایه دیوار از خرما و در تلوخ ها ازب تراب پس خوابیدم پس قسم خدا نه خبردار کرد ما را مگر پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) حرمت میداد ما را به پای مبارك خود و تحقیق خاک الوده شدیم از این کلوخها چنین کلوخها که خوابیده بودیم بر او پس آنروز گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) برای علي ( خ . و ) ای ابو تراب

وَأَيُّ ( ن - یرى ) مما عليه من التراب ثم قال الا احدثكم  
 باشقى اناس قلنا بلى يا رسول الله قال احمر ثمود الذي عقر  
 الذاقة و الذي يضربك يا علي على هذه و وضع يده على خربة  
 حتى قبل منها هذه و اخذ بلحيته \*

### ذكر احدث ( ن - آخر ) الناس عهدا برسول صلعم

۱۵۳ — انبانا ابو الحسن علي بن حجر المروزي قال ابنا  
 جرير عن المغيرة عن ام المومنين ام سلمة رضى قالت ان احدث  
 ( ن - اقرب ) الناس عهدا برسول الله صلعم علي \*

۱۵۴ — اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن  
 مغيرة عن ام موسى قالت قالت ام سلمة رضى والذي يخلف به ام

برای آنکه دید ازان چیزی که برو بود از خاک پستر گفت آگاه باش  
 حدیث میکنم شما را به شقی تر مردم گفتیم اری ای پیغمبر خدا گفت  
 انحضرت سرخ رنگ نمود کسیکه که بی کرد ماده شتر را و کسیکه  
 خواهد زد ترا ای علی بر این جای و نهاد دست مبارک خود را بر ضربه  
 تا اینکه تر خواهد شد ازان ضربه این و گرفت ریش او را \*

### این ذکر نو، بداتر ( ن - آخر ) مردم وقت وفات را پیغمبر خدا

۱۵۳ — خبر داد مارا ابو الحسن علي پسر حجر مروزی گفت ابو  
 الحسن علي خبر داد مارا جریر از مغیره از ام مومنین ام سلمه ( خ و )  
 گفت ام سلمه تحقیق نو پیدا تر مردم وقت وفات را به پیغمبر خدا ( د و )  
 ( خ و ل و ه ) علي امت \*

۱۵۴ — خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حدیث کرد مارا  
 جریر از مغیره از ام موسی گفت ام موسی گفت ام سلمه ( خ و ) و انکس  
 که پس می بود او را ام سلمه تحقیق قریب تر مردم وقت وفات را به پیغمبر



سلمه ان اقرب الناس عهدا برسول الله صلعم علي رضه قال لما كان غدوة قبض رسول الله صلعم فارسل اليه رسول الله صلعم و كان ارمي في حاجة اظنه بعثه فجعل يقول جاء علي ثلث مرات فجاء قبل طالع الشمس فلما جاء عرفنا ان له اليه حاجة فخرجنا من البيت و كنا عند رسول الله صلعم بومئذ في بيت عائشة وكنيت في اخر من خرج من البيت ثم جلست ادناهن من وراء الباب فاكتب علي رضه فكان اخر الناس به عهدا فجعل يساره و يناجيه \*

## ذكر قول النبي صلعم لعلي رضه تقاتل ماى تاويل القران كما قاتلت ماى تنزيله

۱۵۵ — انبانا احمد بن شعيب قل اخبرنا اسحاق بن ابراهيم

خدا (د. خ. ل. م) علي است (خ. و) گفتم هرگاه بود صبح وفات پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) پس فرستاد طرف علي پيغمبر خدا (د. خ. ل. م) مرديرا بود كه گمان ميكردم در حاجت گمان ميكردم او را كه فرستاد آنحضرت او را پس شروع فرمود ميگفت آمد علي سه دفعه فرمود پس آمد علي پيش طلوع افتاب پس هرگاه اينكه آمد علي شاخديم تحقيق آنحضرت را طرف او حاجت است پس بيرون آمديم از خانه و بوديم نزديك پيغمبر خدا (د. خ. م) امروز در خانه عايشه پس بودم در آخر آنكس كه بيرون آمد از خانه پسر نشستم دوديك قرآن زنان از سواء دروازه پس سرگون كرد علي (خ. و) بر آنحضرت پس بود آخر مردم با آنحضرت وقت وفات پس شروع كرد كه راز ميگفت آنحضرت را و سرگوشي ميكرد او را \*

اين ذكر فرمودن نبی است (د. خ. ل. م) برای علی (خ. و)  
جنگ و قتال خواهد كرد علي بر تاديل قران چنانكه قتل كردم بر تنزييل او

۱۵۵ — خبر داد ما را احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد ما را



و محمد بن قدامة و اللفظ له عن حريث عن الاعمش عن اسمعيل بن رجاء عن ابيه عن ابي سعيد الخدري رضى قال كنا جلوسا ننتظر رسول الله صلعم فخرج الينا قد انقطع شسع نعله فرمى بها الى علي فقال ان منكم من يقاتل على تاويل القرآن كما قاتلت على تنزيله فقال ابوبكر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا و لكن خاصف الفعل •

### الترغيب في نصرة علي رضى

۱۵۶ — انبانا يوسف بن عيسى قال انبانا الفضل بن موسى قال حدثنا الاعمش عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال قال علي رضى في الرحبة انشد بالله من سمع رسول الله صلعم يوم غدیر خم الله وليي و انا ولي المؤمنين و من كذبت وليه فهذا

اسحاق پسر ابراهيم و محمد پسر قدامة و اعط حديث برای اسحاق و محمد از حديث از اعمش از اسمعيل پسر رجاء از پدر او از ابي سعيد خدري است (ع. و) گفت بودیم ما نشسته انتظار میکردیم پیغمبر خدا (ع. و. خ. و) پس بیرون آمد طرف ما تحقیق منقطع شد کداره کفش او پس انداخت او را طرف علي پس گفت تحقیق از شما آنکس است که چوگ و قتل خواهد کرد بر تاویل قرآن چنانکه قتل کردم بر تنزيل قرآن پس گفت ابوبکر من پس فرمود نه پس گفت عمر من پس فرمود نه و ایکن دوزنده پاپوش •

### این ذکر رغبت داندین است در یاری کردن علی (ع. و)

۱۵۶ — خبر داد ما را يوسف پسر عیسی گفت يوسف حبر داد ما را فضل پسر موسی گفت فضل حديث کرد ما را اعمش از ابي اسحاق از سعيد پسر وهب گفت سعيد گفت علي (ع. و) در مکان سوای مسجد قسم می دهم بخدا آنکس را که شنید پیغمبر خدا را (ع. و. خ. و) روز غدیر خم و این کلام خدا دوست من است و من دوست مومنان ام و آنکس که باشم دوست او پس این است دوست او اي بار خدا دوست دار آنکس را که دوست دارد

وأيه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و  
اخذل من خذله قال سعيد فقام الى جنبى ستة و قال حارثة  
بن مضرب قام من عندي ستة و قال زيد بن منيع قام عندي ستة  
و قال عمرو بن ذى مري أحب من احبه و ابغض من ابغضه •  
**ذكر قول النبي صلعم لعمار تقتلك الفئة الباغية**

۱۵۷ — انبأنا عبدالله بن محمد بن عبدالرحمن الزهري

قال حدثنا غندر عن شعبة قال سمعت خالد الحذاء يحدث عن  
سعيد بن ابي الحسن عن امه عن ام سلمة رضى ان رسول الله صلعم  
قال لعمار تقتلك الفئة الباغية و خالغه ابودارد قال حدثنا  
شعبة قال حدثنا ايوب و خالد عن الحسن بن عمار عن امه عن ام

علي را و دشمن دار انكس را كه دشمن دارد علي را و ياري ده انكس را  
كه يارى دهد اورا و فرو گذار انكس را كه فرو گذاشت علي را گفت سعيد  
پس ايستاده شد طرف پهلوى من شش نفر و گفت حارثة پسر مضرب ايستاده  
شد دريك من شش مرد و گفت زيد پسر صديق ايستاده شد دريك من  
شش كس و گفت عمرو پسر ذى مري فرمود انحضرت دوست ميدارم انكس  
را كه درست داشت علي را و دشمن دارم انكس را كه دشمن داشت اورا •

**اين ذكر فرمودن نبى است (د. خ. ل. م.) براى عمار**

**قتل خواهند كرد ترا گروه باغى**

۱۵۷ — خبر داد مارا عبدالله پسر محمد پسر عبدالرحمن زهري گفت

عبدالله حديث كرد مارا غندر از شعبه شنيدم خالد الحذاء را حديث ميكرد  
از سعيد پسر ابي الحسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر  
خدا (د. خ. ل. م.) گفت براى عمار قتل خواهد كرد ترا گروه باغيه •  
خلاف كرده اورا ابوداؤد گفت حديث كرد مارا شعبه گفت حديث كرد  
مارا ايوب و خالد از حسن از مادر خود از ام سلمه (د. خ. و) تحقيق پيغمبر

سلمة رَضَ أن رسول الله متلعثم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية \*  
قال ابو عبد الرحمن و قد رواه ابن عون عن الحسن \*

۱۵۸ — انبانا حميد بن مسعدة عن يزيد و هو ابن زريع  
قال حدثنا ابن عون عن الحسن عن امه عن ام سلمة رَضَ قالت  
لما كان يوم الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة صدره  
قالت فوالله ما نسيت و هو يقول اللهم ان الخير خير الاخرة  
فاغفر الانصار و المهاجرين قالت و جاء عمار فقال ابن سمية تقتله  
الفئة الباغية \*

۱۵۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد  
الاعلى قال حدثنا خالد قال حدثنا ابن عوف عن الحسن قال  
قالت ام الحسين قالت ام المؤمنين ام سلمة رَضَ ما نسيت يوم

خدا ( د . خ . ل . م ) گفت براي عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغی •  
گفت ابو عبد الرحمن و تحقیق روایت کرد او را پسر عون از حسن •

۱۵۸ — خبر داد مارا حميد پسر مسعدة از يزيد و او پسر زريع  
است گفت يزيد حديث کرد مارا پسر عون از حسن از مادر خود از ام  
سلمه ( خ . و ) گفت ام سلمه هرگاه که بود روز خندق و او یعنی الحضرت  
میداد مردم را خشت و تحقیق غبار الوده شد موي ميده الحضرت گفت  
ایم سلمه پس قسم خدا است نه فراموش کردم انرا و الحضرت میفرمود ای  
بار خدا تحقیق خير و بهتري بهتري آخرة است پس بخش قبيلة انصار و  
مهاجرين را گفت ام سلمه و آمد عمار پس گفت پسر سمیه را قتل خواهند  
کرد او را گروه باغیه •

۱۵۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد  
پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث کرد مارا خالد گفت حديث کرد مارا  
پسر عون از حسن گفت حسن مادر حسين گفت ام المؤمنين ام سلمه  
( خ . و ) نه فراموش کردم روز خندق را و الحضرت میداد مردم را خشت



الخندق و هو يعطيهم اللبن و قد اغبر شعرة و هو يقول اللهم ان  
 الخبر خير الاخرة فاغفر الانصار و المهاجرة و جاء [ عمار فقال ]  
 ( ن - عمار بن سمية و قال ) تقتلك الفئة الباغية \*

۱۶۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا احمد بن عبد الله

بن عبد الحكيم و محمد بن ابواليد قالا حدثنا ابن محمد بن  
 جعفر قال حدثنا شعبة عن خالد عن عكرمة عن ابي سعيد الخدري  
 ربه ان رسول الله صلعم قال لعمار تقتلك الفئة الباغية •

۱۶۱ — انبانا اسحاق بن ابراهيم قال انبانا النصر بن شمیل عن

شعبة عن ابي سلمة عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدري ربه قال  
 حدثني من هو خير مني ابوقنادة ان رسول الله صلعم قال لعمار  
 يوشك يا بن سمية و مسح الغبار عن رأسه لعلك تقتلك الفئة الباغية •

و تحقیق فبار الوده شد موی سینۀ مبارک انحضرت او میفرمود ای بار خدا  
 تحقیق خیر و بهتری بهتری آخرت است پس بخش قبیلۀ انصار و مهاجرین  
 را و آمد عمار پس فرمود ای پسر سمیه قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۶۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
 احمد پسر عبد الله پسر عبدالحکیم و محمد پسر ولید گفتند آن مرد  
 حدیث کرد مارا پسر محمد پسر جعفر گفت پسر محمد حدیث کرد مارا  
 شعیب از خالد از عکرمه از ابي سعيد خدری (خ و ) تحقیق پیغمبر خدا  
 ( د • خ • ل • م ) گفت برای عمار قتل خواهند کرد ترا گروه باغیه •

۱۶۱ — خبر داد مارا اسحاق پسر ابراهیم گفت اسحاق خبر داد مارا

نصره پسر شمیل از شعبه از ابي سلمه از ابي نصره از ابي سعيد خدری  
 ( خ • و ) گفت ابو سعيد حدیث کرد مرا انکس که او بهتر است از من  
 ابوقنادة تحقیق پیغمبر خدا ( د • خ • ل • م ) گفت برای عمار شتاب  
 خواهد شد پسر سمیه و مسح کرد غبار را از سر او شاید که ترا قتل خواهند  
 کرد گروه باغی •



۱۴۲ — انبانا احمد بن سليمان قال حدثنا يزيد قال انبانا  
العوام عن الاسود بن مسعود بن حنظلة بن خويلد قال كنت عند  
معوية فاتاه رجلان يختصمان في رأس عمار يقول كل واحد منهما انا  
قتلته فقال عبدالله بن عمرو ليطيب احدكما نفسا لصاحبه فاني  
سمعت رسول الله صلعم يقول تقتلك الفئة الباغية \* قال ابو عبد الرحمن  
خالفه شعبة قال عن العوام عن رجل عن حنظلة بن سويد \*

۱۴۳ — اخبرنا محمد بن المثنى قال حدثنا محمد قال  
اخبرنا شعبة عن عوام بن حوشب عن رجل من بني شعبان عن  
حنظلة بن سويد قال جئني برأس عمار (رضه) فقال عبدالله بن عمر  
سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتلك الفئة الباغية \*

۱۴۲ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان گفت احمد حديث كرد مارا  
يزيد گفت يزيد خبر داد مارا عوام از اسود پسر مسعود از حنظله پسر خويلد  
گفت حنظله بودم نزديك معوية پس آمد اورا دو مرد خصوصت ميگرددند  
در سر عمار مي گفت هريك از ان هر دو من قتل کرده ام اورا پس گفت  
عبد الله پسر عمرو هراينه خوش ميشود يكي شما هر دو از روي ذات  
براي صاحب خود پس تحقيق من شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ه. )  
مي فرمود قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه \* گفت ابو عبد الرحمن خلاف  
كرد آن حديث را شعبة گفت شعبة آن حديث را از عوام از مردی  
از حنظله پسر سويد \*

۱۴۳ — خبر داد مارا محمد پسر مثنى گفت محمد پسر مثنى حديث  
كرد مارا محمد گفت محمد خبر داد مارا شعبة از عوام پسر حوشب از  
مردی از قبيله بني شعبان از حنظله پسر سويد گفت آورده شد سر  
عمار (د. خ. و) پس گفت عبدالله پسر عمر شنيدم پيغمبر خدا را (د. خ. ه. )  
ل. ه. ) ميگفت عمار قتل خواهند كرد ترا گروه باغيه \*

۱۴۴ — اخبرني احمد بن شعيب قال اخبرني شعيب قال

اخبرني محمد بن قدامة قال حدثنا جرير عن الاعمش عن عبد الرحمن عن عبد الله بن عمر قال سمعت رسول الله صلعم يقول تقتل عمارا الفئة الباغية \* قال ابو عبد الرحمن خالقه ابو معوية فرواه عن الاعمش قال اخبرنا عبد الله بن محمد قال ابو معوية قال حدثنا الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد \*

۱۴۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا عمرو بن منصور

الشيباني قال اخبرنا ابو نعيم عن صفيان عن الاعمش عن عبد الرحمن بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال اني لاسائر عبد الله بن عمرو بن العاصي و معوية فقال عبد الله بن عمرو سمعت رسول الله صلعم يقول عمار تقتله الفئة الباغية قال عمرو يا

۱۴۶ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

شعيب گفت شعيب خبر داد مارا محمد پسر قدامة گفت محمد حديث كرد مارا جرير از اعمش از عبد الرحمن از عبد الله پسر عمر گفت عبد الله شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) مي فرمود قتل خواهند كرد عمار را گروه باغيه \* گفت ابو عبد الرحمن خلاف كرد آن حديث را ابو معويه پس روايت كرد آن را از اعمش گفت اعمش خبر داد مارا عبد الله پسر محمد گفت ابو معويه گفت او حديث كرد مارا اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد \*

۱۴۷ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا عمرو

پسر منصور الشيباني گفت عمرو خبر داد مارا ابو نعيم از صفيان از اعمش از عبد الرحمن پسر ابي زياد از عبد الله پسر حرث گفت عبد الله تحقيق من هراينه ميرم كردم همراه عبد الله پسر عمرو پسر عاصي و همراه معويه پس گفت عبد الله پسر عمرو شنيدم پيغمبر خدا را ( د . خ . ل . م ) مي گفت عمار قتل خواهند كرد او را گروه باغيه گفت مرواي معويه بشو چه ميگويد اين

معوية اسمع ما يقول هذا فاجذبه فقال نحن قتلناه انما قتله من  
جاء به لايزال داحضا في تولك \*

## ذكر قول النبي صلعم تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم اولى الطائفتين بالحق

۱۶۶ — انبانا محمد بن المثنى قال حدثنى عبد الاعلى

قال حدثنا داود عن ابي نصره عن ابي سعيد الخدرى (هـ) ان  
رسول الله صلعم قال تمرق مارقة من الناس ستبلي قتلهم ادنى  
الطائفتين \*

۱۶۷ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا قتيبة بن سعيد

قال حدثنا ابو عوانة عن قتادة عن ابي نصره عن ابي سعيد

مرد پس کشید معویه آن مرد را پس گفت ما قتل کردیم اورا جز این نیست  
قتل کرد اورا آنکس که آورد اورا همیشه بر غلطي خواهد ماند در گفتن خود \*

این ذکر فرمودن نبی است (د. خ. هـ) خارج خواهند  
شد گروه خوارج از مردمان شتاب است که مبتلی  
خواهد شد قتل اوشان را بهتر دو گروه که بحق است

۱۶۶ — خبر داد مارا محمد پسر مثنی گفت محمد حدیث کرد مرا

عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حدیث کرد مارا داود از ابي نصره از ابي  
سعيد خدرى (خ. و) تحقیق پیغمبر خدا (د. خ. ل. هـ) گفت خارج  
خواهد شد گروه خوارج از مردم شتاب است که مبتلی خواهد شد قتل  
اوشان را بهتر دو گروه \*

۱۶۷ — خبر دار مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا

قتیبه پسر سعيد گفت قتیبه حدیث کرد مارا ابو عوانه از قتاده از ابي  
نصره از ابي سعيد خدرى (خ. و) گفت ابو سعيد گفت پیغمبر خدا



الخدری رضه قال قال رسول الله صلعم تكون فی امتی فرقتین  
فیخرج من بینهما مارقة بلی قتلهم اولهم بالحق \*

۱۶۸ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا عمر بن علی  
قال حدثنا یحیی قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعید الخدری  
رضه قال قال رسول الله صلعم تفترق امتی فرقتین تمرق بینهما  
مارقة تقتلهم اولی الطائفتین بالحق \*

۱۶۹ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا محمد بن سلیمان  
بن عبد الله بن عمر قال حدثنا بهز عن القاسم و هو ابن الفضل  
قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعید رضه قال قال رسول صلعم  
قال تمرق مارقة عند فرقة من الناس المسلمین تقتلها اولی  
الطائفتین بالحق \*

---

( د . خ . ل . م ) خواهند شد در امت من دو فرقه پس خارج خواهند  
شد از درمیان آن هر دو گروه خارج مبنای خواهند شد قتل اوشان را  
بهنر آن دو فرقه که بحق است \*

۱۶۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
عمر پسر علی گفت حدیث کرد مارا عون گفت عون حدیث کرد مارا  
یحیی گفت یحیی حدیث کرد ابو نضرة از ابي سعید خدری ( خ . و )  
گفت ابو سعید گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) خواهند شد امت  
من دو فرقه جدا خواهند شد درمیان آن هر دو گروه خارج قتل خواهند  
کرد اوشان را بهتر دو گروه که بحق است \*

۱۶۹ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا  
محمد پسر سلیمان پسر عبد الله پسر عمر گفت محمد حدیث کرد مارا  
بهز از قاسم و او پسر فضل است گفت فضل حدیث کرد مارا ابو نضرة از  
ابی سعید ( خ . و ) گفت گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) خارج  
خواهند شد گروه خارج هنگام نزاع از مردم مسلمانان قتل خواهد کرد  
آن خارج را بهتر دو گروه که بحق است \*



۱۷۰ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن عبد الاعلى قال حدثنا المقيم ( ن - المعتمر ) قال سمعت ابي قال حدثنا ابو نضرة عن ابي سعيد الخدري ( ر ) عن النبي صلى الله عليه وسلم انه ذكر اناسا من امته يخرجون في فرقة من الناس سبهم التخالق ( ن - التحليق ) يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية هم من شر المخلوق او من اشر المخلوق تقتلهم ادنى الطائفتين الى الحق قال و قال كلمة اخرى قلت لرجل بيني و بينه ما هي قال قال ابو سعيد و انتم قتلتموهم يا اهل العراق \*

۱۷۱ — انبانا عبد الاعلى بن واصل عن عبد الاعلى قال حدثنا المحاضر بن الموزع قال حدثنا الاجلح عن حبيب انه سمع

۱۷۰ — خبر داد مارا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مارا محمد پسر عبد الاعلى گفت محمد حديث درد مارا معتمر گفت معتمر شنيدم پدر خود را گفت پدر من حديث كرد مارا ابو نضرة از ابي سعيد خدري ( خ و ) از نبی ( ع ) تحقيق التحصرت ذكر كرد چند مردم را از امت خود كه خارج خواهند شد در هنگام نراع از مردم نشاني اوشان سر تراشيدن است خارج خواهند شد از دين چنانكه خارج هي شود تير از كمان اوشان از بد خالق اند يا از بد ترين خلق اند فذل خواهند كرد اوشان را نزديك ترين دو مايفه كه طرف حق است گفت ابو نضرة گفت ابو سعيد اين كلمة ديگر گفتم مردی را كه درميان من و درميان ابو سعيد بود چيست ان كلمة گفت ابو نضرة گفت ابو سعيد اين كلمة را التحصرت فرمود و شما فذل خواهند كرد شما اوشان را اي اهل عراق \*

۱۷۱ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل از عبد الاعلى گفت عبد الاعلى حديث كرد مارا محاضر پسر موزع گفت محاضر حديث كرد مارا اجلح از حبيب حديث كرد اوشان را تحقيق او شنيد غيحاك مشرقى

الضحاک المشرقی یحدثهم و سعید بن جبیر و میهون بن  
ابی شیب و ابو الذبحری و ابو صالح و ذر الهمدانی و الحسن  
العرفی انه سمع ابا سعید الخدری یروی عن رسول الله صلعم فی  
قوم ینخرجون من هذه الامة فذكر من صلواتهم و زکواتهم و صومهم  
یمرقون من الاسلام کما یمرق السهم من الرمية لا یجاوز القرآن من  
تراقبهم ینخرجون فی فرقة من الناس یقاتلهم اقرب الناس الی الحق\*  
ذكر ما خص به امیر المومنین علی بن ابیطالب  
کرم الله وجهه من قتال المارقین

۱۷۲ — ابانایونس بن عبد الاطی و الحارث بن مسکین  
قرأه علیه و انا اسمع واللفظ له عن ابن وهب قال اخبرني یونس  
عن ابن شهاب قال اخبرني ابو سلمة بن عبد الرحمن عن ابي

حدیث یکن اوشانرا و هه راه ضحاک سعید پسر جبیر و میهون پسر ابی  
شیب و ابو الذبحری و ابو صالح و ذر همدانی و حسن عروبی تحقیق او شدید  
ابا سعید خدری را روایت میکند از پیغمبر خدا ( ص . ل . ه ) در قوم که  
خارج خواهند شد ازین امت پس ذکر کرد آنحضرت از نماز ایشان و زکوة  
ارشاد و روزگارشان بیرون خواهند شد از اسلام چنانکه بیرون میگردد  
تیر از کمان نند تجاوز خواهند کرد قرآن از حلقوم ایشان خارج خواهد شد در  
گروهی از مردم قبل خواهند کرد اوشانرا قریبترین مردم که طرف حق اند .  
این ذکر آن چیز است که خاص شد بان چیز امیر المومنین

پسر ابی طالب بزرگ کند خدا ذات اودا

۱۷۲ — خبر داد مارا یونس پسر عبد الاعلی و حوث پسر مسکین  
از روی خواندن برو و من می شنیدم و لفظ حدیث برای او از پسر وهب  
گفت پسر وهب خبر داد مرا یونس از پسر شهاب گفت ابن شهاب خبر  
داد مرا ابو سلمة پسر عبد الرحمن از ابی سعید خدری ( ص . و ) ناگاه

سعيد الخدری (رضه بینا) نحن عند رسول الله صلعم و هو یقسم  
 قسما انا ذوالخویصره و هو رجل من بني تميم فقال یا رسول  
 الله اعدل فقال رسول الله صلعم و من یعدل اذا لم اعدل قد  
 خبت و خسرت ان لم اکن اعدل فقال عمر یا رسول الله ایذن  
 لی فیه اضرب عنقه قال [ رسول الله صلعم دعه فان له اصحابا  
 یحقر احدکم صلوته مع صلوتهم و صیامه مع صیامهم ] ( ن - دعه  
 صلوته مع صلوته و صیامه مع صیامه ) یقرءون القرآن لا یجاوز تراجمهم  
 یمرقون من الاسلام [ کما یمرق ] ( ن - مروق ) السهم من الرمية  
 ینظر الی النصلة فلا یوجد فیه شیء ثم ینظر الی رصانه فلا یوجد  
 فیه شیء ثم ینظر الی نضیه فلا یوجد فیه شیء و هو القدح

ما بودیم نزدیک پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و آنحضرت بخش می  
 فرمود حصه را آمد نزد آنحضرت ذوالخویصره و او مردی بود از قبیلۀ تميم  
 پس گفت ان مرد ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن پس گفت  
 پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و کدام کس عدل خواهد کرد و قتیکه  
 ده عدل خواهم کرد تحقیق به بهره مایندی و حسران کنی تو اگر نه باشم  
 من که عدل کنم پس گفت عمر ای پیغمبر خدا حکم ده مرا در او بزنم  
 کردن او را گفت پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بگذار او را پس تحقیق برای او  
 همراهان اند کم میپندارد یکی از شما نماز خود را همراه نماز ایشان و روزه خود  
 را همراه روزه های ایشان خواهد خواند قرآن را نه تجاوز خواهد نمود چنانچه  
 گردن ایشان را بیرون خواهند گذاشت از اسلام چنانکه بیرون میگردد نیز از شکار  
 نظر کرده میشود طرف پیکان پس ده یافته میشوند در او چیزی پس نظر کرده  
 می شود طرف سوار او پس زیافته میشود در او چیزی پسترنگاه کرده میشود  
 طرف اضیه او پس زیافته میشود در او چیزی پیشی کرد و گذشت سرگین را



ثم ينظر الى قدرة فلا يوجد فيه شيء سبق الفرج و الدم اتيهم  
 رجل اسود احدي عضديه مثل ثدي المرأة و مثل البضعة تدردو  
 يخرجون على خير فرقة من الناس \* قال ابو سعيد فاشهدوا ( ن -  
 فاشهد ) اني سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد ان علي  
 بن ابيطالب كرم الله وجهه قاتلهم و انا معه فامر بذلك الرجل  
 فالتمس فوجد فاتي به حتى نظرت اليه على الذمت الذي  
 نعت به رسول الله صلعم \*

۱۷۳ — انبأنا محمد بن المصفا بن البهاول قال حدثنا  
 الوليد بن مسلم و حدثنا بقیة بن الوليد و ذکر اخر قال حدثنا  
 الازاعي عن الزهري عن ابي سامة و الضحاک عن ابي سعيد  
 الخدري قال بينما نحن عند رسول الله صلعم ذات يوم يتقسم

و خون را نشانی اوشان مردی سیاه خواهد بود بکي هردو بازوی او مانند  
 پستان زن یا مثل پارۀ گوشت حرکت خواهد کرد او خروج خواهد کرد بر  
 بهتر فرقه از مردم گفت ابو سعید پس شاهد باشید شما که تحقیق من  
 شنیدم ابن حدیث را از پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و شاهد باش  
 که تحقیق علی پسر ابیطالب ( خ . و ) قتل کرد ایشان را و من همراه او  
 بودم پس حکم کرد باین مرد پس چسبده شد پس یافته شد پس آورده شد  
 او را تا اینکه نظر کردم طرف آن مرد بر صفت کردن پیغمبر خدا ( د .  
 خ . ل . م ) چنین صفت که صفت کرده بود آنحضرت \*

۱۷۳ — خبر داد مارا محمد پسر مصفا پسر بهاول گفت محمد حدیث  
 کرد مارا ولید پسر مسلم گفت ولید حدیث کرد مارا بقیة بن ولید و ذکر  
 کرد مرد دیگر گفت آن مردو حدیث کرد مارا اوزاعي از زهري از ابي سامة  
 و ضحاک از ابي سعید خدري گفت ناگاه پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
 یک روز تقسیم میکرد حصه را آمد او را ذوالخویصره که از خواجه



تسما اياه ذوالخويصرة فقال يا رسول الله اعدل قال ويحك و  
 من يعدل اذا لم اعدل فقال عمر يا رسول الله ائذن لي حتى  
 افرب عنقه فقال رسول الله صلعم الا ان له اصحابا يحتقر احدكم  
 صلواته مع صلواتهم و صيامه مع عيامهم يمرقون من الدين [ كما  
 يهرق ] ( ن - مروق ) السهم من الرمية حتى ان احدكم ينظر  
 الى نساءه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى صافه فلا يجد فيه شيئا ثم  
 ينظر الى نضبه فلا يجد فيه شيئا ثم ينظر الى قدرة فلا يجد فيه شيئا  
 سبق الفرت و الدم يخرجون على خبر فرقة من الناس آيتهم رجل  
 متخدج ازعج احدي يديه مثل ثدي المرأة او كالبدعة تدور قال ابو  
 سعيد رض اشهد سمعت هذا من رسول الله صلعم و اشهد اني

بود پس گفت ای پیغمبر خدا عدل کن در بخش کردن فرمود انحضرت  
 عذاب بادقرا و کدام کسی عدل کند و قتیکه به عدل کنم پس گفت عمر  
 ای پیغمبر خدا حکم ده مرا تا اینکه بنوم گردن او را پس گفت برای  
 عمر پیغمبر خدا ( د . ح . ل . م ) آگاه باش تحقیق برای ذوالخویصره  
 هم صحبت خواهد بود کم می پذیرد یکی شما نماز خود را همراه نماز  
 ارشان و روزه خود را همراه روزه خود ارشان بیرون خواهد گذشت از دین  
 چنانکه بیرون میبرد تیر از شکار تا اینکه تحقیق یکی شما می بیند طرف  
 پیکان او پس نمی یابد در او چیزی را پس نگاه میکند طرف سوار او پس  
 نمی یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف تیر بدون پیکان او پس نمی  
 یابد در او چیزی را پس نظر میکند طرف پر او پس نمی یابد چیزی را  
 گذشت ان تیر سرگین را و خون را بیرون خواهد شد بر بهت و ورقه از مردم  
 نشانی ارشان مردی نقص میاید چشم خواهد بود یکی هر دو دست او مانند  
 پستان زن خواهد بود یا مانند پای گوشت حرکت خواهد کرد گفت ابو  
 سعید ( خ . و ) شاهد باش شنیدم این را از پیغمبر خدا ( د . ح . ل . م )

كنت مع علي ابن ابيطالب رضي حين قاتلهم فارسل الى القتيبي  
فاتني به علي النعت الذي نعت رسول الله صلعم \*

۱۷۴ — انبأنا الحارث بن مسكين قراءة عليه و انا اسمع عن  
ابن وهب قال اخبرني عمرو بن الحارث عن بكر بن الاشج عن  
بشر بن سعيد عن عبيد الله بن ابي رافع مولى رسول الله صلعم  
ان الحارثية اما خرجت علي علي بن ابيطالب رضي فقالوا لا حكم  
الا لله قال علي رضي كلمة حق ازبد بها باطل ان رسول الله صلعم  
وصف اناسا اني لا اعرف صفاتهم في هؤلاء الذين يقولون الحق  
بالسنتم لا يجوز هذا منهم و اشار الى حلقة من ابغض خلق الله  
اليه منهم رجل اسود احدى يديه كالبن شاة او حامة ثدي فلما

---

شاهد باش تحقيق من بوم همراه علي پسر ابيطالب بر او سلام رقتيكه قتل  
کرد علي ارشان را پس فرستاد علي طرف کشنگان احدي را پس آورد  
انكس ابر صنديكه كه صفت كرد پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) •

۱۷۴ — خبر داد مارا حرث پسر بهسكين از روي خواندن برو و من  
مي شايدم از پسر وهب گفتم پسر وهب خبر داد مرا عمر پسر حرث از  
بكر پسر اشج از بشر پسر سعيد از عبيد الله پسر ابي نافع ازاد كرده شده  
پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) تحقيق حروريه هرگاه بيرون آمدند بر  
پسر ابيطالب پس گفتند حروريه نيست حاتم مگر براي خدا گفت علي بر او  
سلام كلام حق است اراده كرده شده به او معني باطل تحقيق پيغمبر خدا  
( د . خ . ل . م ) صفت كرد مردم را تحقيق من نمي شناسم صفت  
اوشان را دران گروه چنين گروه كه مي گويند كلام حق را به زبان خود  
به نچار مي كند اين كلام از اينجا و اشارت كرد طرف خلق خود بغير  
اوشان مرد است سياه قام يكي هر دو دست او مانند نرم گوشت بز با مانند  
سر پستان پس هرگاه منزل كرين ارشان را علي گفت بدگرديد پس ديده.

قاتلهم علي رضه قال انظروا فانظروا فلم يجدوا شيئا قال ارجعوا  
والله ما كذبت و لا كذبت مرتين او ثلثا ثم وجدوه في خربة فاتوا  
به حتى وضعوه بين يديه قال عبید الله انا حاضر ذلك من امرهم  
و قول علي فيهم \*

۱۷۵ — اخبرنا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن معاوية  
بن يزيد قال حدثنا علي بن هشام عن الاعمش عن خيثمة عن  
سويد بن غفلة قال سمعت عليا رضه يقول اذا حدثتكم عن نفسي  
فان الحرب خدعة و اذا حدثتكم عن (رسول الله صلعم) فلان اخر من  
الاسماء احب الي من ان اكذب علي (رسول الله صلعم) اقول عليه  
ما لم يقل رسول الله صلعم سمعت (رسول الله صلعم) يقول يخرج  
[ قوم احداث ] ( ن - قوم في آخر الزمان احداث ) الاسنان سفهاء

مردم پس نيفتند در اوشان چيزی را گفت علي مرتضى باز روید قسم  
خدا است نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم در دفعه فرمود يا مه دفعه پس  
نيافتند او را در ويرانه پس آوردند او را تا اينكه فدا شد او را بروی حضرت  
علي گفت عبد الله من حاضر ابن ماجرا بودم از حکم اوشان و فرمودن  
علي مرتضى در ايشان •

۱۷۵ — خبر داد مرا احمد پسر شعيب گفت احمد خبر داد مرا محمد  
پسر معاوية پسر يزيد گفت محمد حديث کرد مرا علي پسر هشام از اعمش  
از خيثمة از سويد بن غفلة گفت سويد شنيدم علي را برو سلام مي فرمود  
وقتیکه حديث کذب شما را از ذات خود پس تحقيق جنگ فريب است و  
وقتیکه حديث کذب شما را از پيغمبر خدا ( د . ح . ل . م ) پس هرايده  
اگر آفتم از اسمان بهتر است طرف من از اينکه دروغ گويم در پيغمبر خدا  
( د . ح . ل . م ) گويم برانحضرت انچه بنو که نگفت پيغمبر خدا ( د . ح . ل . م )  
گويم پيغمبر خدا را ( د . ح . ل . م ) ميگفت قوم در آخر



الاحلام يقوون من قول خير البرية يقرؤون القرآن لايجاوز ايمانهم  
حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فان ادركتهم  
فاقتلهم فان في قتلهم اجرا لمن قتلهم عند الله يوم القيامة \*

## ذكر اختلاف علي ابني اسحاق في هذا الحديث

۱۷۶ — انبانا احمد بن سليمان والقاسم بن زكريا قال حدثنا  
عبيد الله عن اسرائيل عن ابي اسحاق عن سويد بن غفلة عن علي  
قال قال رسول الله صلعم يخرج قوم في اخر الزمان يقرؤون القرآن  
لايجاوز قراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من الرمية  
قتالهم حق على كل مسلم \* خالفه يوسف بن ابي اسحاق فادخل  
بين ابي اسحاق و بين سويد بن غفلة عبد الرحمن بن مروان \*

زمان جوانان کم خودان خواهند گفت از فرمودن بهتر خلق خوانند قران  
را نه تجاوز خواهند کرد ايمان اوشان حنجره و حلقوم اوشان را بيرون  
خواهند گذشت از دين چنانکه بيرون مي گذرد تير از نشانه پس اگر يابي  
تو اوشان را پس قتل کن اوشان را پس تحقيق که در کشتن اوشان ثواب  
است براي انکس که قتل کند اوشان را نزديک خدا روز قيامت •

## ابن ذکر اختلاف علي ابني اسحاق است درين حديث

۱۷۶ — خبر داد مارا احمد پسر سليمان و قاسم پسر زكريا گفت  
احمد و قاسم حديث کرد مارا عبد الله از اسرائيل از ابي اسحاق از سويد  
پسر غفلة از علي برو سلام گفت علي گفت پيغمبر خدا ( ص . دل . م )  
بيرون خواهند آمد قوم در اخر زمان خواهند خواند قران نه تجاوز خواهد  
کرد چنبر کردن ايشان را بيرون خواهند گذشت از اسلام چنانکه ميگذرد  
تير از شکار کشتن اوشان حق است بر هر مسلمان • خلاف کرده او را ابو يوسف  
پسر اسحاق پس داخل کرد در ميان ابي اسحاق و در ميان سويد پسر غفلة  
پسر عبد الرحمن پسر مروان •



۱۷۷ — انبانا زکریا بن یحیی قال حدثنا محمد بن

الاعلا قال حدثنا ابراهیم بن یوسف عن ابيه عن ابي اسحاق  
عن ابي قیس الازدی عن سوید بن غفلة عن علي بن رض عن النبي  
صلعم قال يخرج في اخر الزمان قوم یقرؤن القرآن لایجاوزوا قیامهم  
[ یخرجون من الدین كما یخرج ] ( ن - یمرقون من الدین  
مروق ) السهم من الرمية قتالهم حق علی کل مسلم \*

۱۷۸ — اخباری احمد بن شعبه قال اخبرنا محمد بن یحیی

الحرانی قال حدثنا محمد بن خالد قال حدثنا اسرائیل بن ابراهیم بن  
عبد الاعلی عن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علي بن الخوارج  
فقتلهم ثم قال انظروا فان نبی الله قال انه سیخرج قوم یتكلمون  
بالحق لایجاوزوا حقهم یخرجون من الحق كما یخرج السهم من

۱۷۷ — خبر داد مارا زکریا پسر یحیی گفت زکریا حدیث کرد مارا

محمد پسر علاء گفت محمد حدیث کرد مارا ابراهیم پسر یوسف از پدر  
خود از ابي اسحاق از ابي قیس ازدي از سوید پسر غفله از علي از نبی  
برو سلام گفت انحضرت بیرون خواهند آمد در اخر زمان قومی خواهند  
خواند قرآن را نه تجاوز خواهد کرد قرآن چندی کردن ایشان را خارج  
خواهند شد از دین چنانکه بیرون میگذرد تیر از شکار کشتن ایشان حق  
است بر هر مسلم \*

۱۷۸ — خبر داد مارا احمد پسر شعبه گفت احمد خبر داد مارا

احمد پسر یحیی حرانی گفت احمد حدیث کرد مارا محمد گفت محمد حدیث  
کرد مارا اسرائیل بن ابراهیم پسر عبد الاعلی از طارق پسر زیاد گفت زیاد  
خارج شدیم همراه علي (خ و) طرف خارج پس قتل کرد علي ایشان  
را پست فرمود نظر کنید پس تحقیق نبی الله برو سلام فرمود تحقیق  
شان اینست که خارج خواهد شد قوم کلام خواهند کرد به حق  
به تجاوز خواهد کرد ان کلام حلقهای ایشان را بیرون خواهند گذاشت از

الرماية صيماهم ان فبههم رجلا اسود مخدج اليد في يده شعرات سود  
انكان هو فقد قتلتم شر الناس و ان لم يكن هو فقد قتلتم خير  
الناس فبكينا ثم قال اطلبوا فطلبنا فوجدنا المخدج فخررتا سجدوا  
و خر علي رضه معذا ساجدا غير انه يتكلمون بكلمة الحق \*

۱۷۹ — انبانا الحسين بن مدرک قال حدثنا يحيى

بن حماد قال اخبرنا ابو عوانة قال اخبرني ابو سليم البلخي قال  
اخبرني ابي انه كان مع علي رضه يوم النهروان قال و كنت قبل  
ذاک اصارع رجلا على يده شئى فقلت ما شان يدک قال اكلها  
بعير فلما كان يوم النهروان وقتل علي الحرورية فخرج علي قتلهم  
حين لم يجد ذي الثدي فطاف حتى وجده في ساقية فقال

حق چنانکه بیرون میگذرد نیز از شکار نشانی اوشان ایست تحقیق در میان  
اوشان مردیست سیاه قام ناقص دست در دست او روی های سیاه اگر  
بود او پس تحقیق خواهید کشت شما زبونتر مردم را و اگر نبود او پس  
تحقیق قتل خواهید کرد شما بهتر مردم را پس گریه کردیم پسر فرمود علی  
طلب کنید انرا و جوئید پس طلب کردیم و جستیم پس یافتیم ناقص را پس  
افتادیم سجده کنندگان و افتاد علی همراه ما سجده کرده سوای اینکه  
تحقیق شان ایست که کلام میکردند آن فرقه بکلمه حق .

۱۷۹ — خبر داد مارا حسین پسر مدرک گفت حسین حدیث کرد مارا

یحیی پسر حماد گفت یحیی خبر داد مارا ابو عوانه گفت ابو عوانه خبر  
داد مرا ابو سلیم پسر سلیم گفت ابو سلیم خبر داد مرا پدر من تحقیق  
او بود همراه علی ( خه ) روز جنگ نهروان گفت پدر من و بودم پیش این  
کشتی می کردم مردی را و بر دست او چیزی بود پس گفتم چه حالت  
دست تو است گفت او خورد انرا شتر پس هرگاه شد روز جنگ نهروان قتل  
کرد علی مرتضی فرقه حروریه را پس خارج شد علی بر کشندگان اوشان  
و قتیکه نیافت ذی الثدی را و طواف کرد تا اینکه یافت او را و زمین پست

صدق الله عز وجل و باغ (سول الله صلعم و قال و في مكبيه ثلاث شعرات من حامة الندي ثواب من قتلهم) ن - قاتلهم ) \*

۱۸۰ — انبانا علي بن المنذر قال حدثنا ابو الفضيل ( ن - ابن فضيل ) قال حدثنا عاصم بن كليب الحرمي عن ابيه قال كنت عند علي رضي جالسا ان دخل رجل عليه ثياب السفر و علي رضي يكلم الناس و يكلمونه فقال يا امير المؤمنين اذن لي ان اتكلم فلم بدلت اليه و شغله ما هو فيه فجلس الى رجل فسأله ما خبرك فقال كنت معتمرا فلقيت عائشة فقالت هؤلاء القوم الذين خرجوا في ارضكم بما يسمون حرورية قلت خرجوا في موضع يسمى حرورا فسمي بذاك فقالت طوبى لمن شهد منكم يعانى هلكتهم لو شاء

---

پس گفت راست گفتم خدا نمایب و بزرگ و رساند پیغمبر خدا (د. خ. ل. ۳۰) بر گفت آنحضرت و در شأنه اوست مدعی هلی اند از سر پستان ثواب است آنکس که بدل خواهد کرد اذها را \*

۱۸۰ — خبر داد مارا علي پسر منذر گفت علي حدیث کرده مارا ابو الفضیل ( ن - پسر فضیل ) گفت حدیث کرد مارا عاصم پسر کلبی حرمی از پدر خود گفت پدر او بودم نزدیک علي ( خ. و ) نشسته ناگاه داخل شد مردی و بر او پارچه سفر بود و ثلی ( خ. و ) کلام میکرد مردمان را و تلام میکرد مردمان او را پس گفت ای امیر المؤمنین ایما حکم میدهی مرا اینکه تلام کدام پس نه التفات فرمود علی طرف او و مشغول داشت او را آن چیز که دزان چیز بود پس گشت طرف مردی پس سوال کرد او را چیست خبر تو پس گفت بودم عمره کفنده پس ملاقات کردم حضرت عائشه را پس گفت عایشه آن گروه چاین که خارج شدند در زمین شما چرا نماند آنها را حروریه گفتیم خارج شدند در مکان که نام نهاده شد آن مکان حرور پس نام نهاده شد حروریه بسبب این پس گفت عایشه بخوشی باد آنکس را که حاضر شد هلاک کردن او شان را اگر خواهد



ابن ابیطالب رضه لاخبركم خبرهم فجئت اسأله عن خبرهم فلما  
فرغ علي رضه قال ايها المستاذن فقص عليه كما قص علينا قال  
اني دخلت على رسول الله صلعم و ليس عنده احد غير عائشة  
ام المؤمنين فقال لي كيف انت يا علي و قوم كذا و كذا  
قلت الله و رسوله اعلم ثم اشار بيده و قال قوم يخرجون من  
المشرق يقرأون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق  
السهم من الرمية فيهم رجل مسخج كان يده ندي انشدكم بالله  
اخبركم به قالوا نعم قال انشدكم بالله اخبركم انه فيهم قالوا نعم  
فاتيتموني و اخبرتموني انه ليس فيهم فحلفت لكم بالله انه فيهم  
فاتيتموني به تسحبوه كما نعت لكم قالوا نعم قال صدق الله و رسوله

پسر ابیطالب ( خ و ) هویده خبر کرد شما را خبر اوشان را پس آمدم  
که سوال کنم حضرت علي را از خبر اوشان پس هرگاه فارغ شد علي  
( خ و ) گفت کجا است طلب این کفذه پس قصه کرد در او چنانکه  
قصه کرد در ما گفت علي مرتضی تحقیق من داخل شدم نزدیک پیغمبر  
خدا ( د و خ و ل و ) و نبود نزدیک او کسی سوا عائشه مادر مؤمنین  
پس گفت آنحضرت مرا چگونه هستی تو ای علي و قوم چنین و چنان  
است گفتم خدا و رسول او دانا تو است پسر اشارت فرمود بدست خود  
و گفت قوم خارج خواهند شد از مشرق خواهند خواند قرآن را نه  
تجاوز خواهد کرد قرآن چنانکه برون ایشان را یعنی دافعه نخواهد بخشید  
بیرون خواهند گذشت از دین چنانکه بیرون می گذد تیر از شکار در ایشان  
مردی خواهد بود نقص گویا که دست او پستان است قسم می دهم  
شما را بخدا خبر کردم شما را باین گفتند مردم اری گفت قسم می دهم  
شما را بخدا خبر کردم شما را که تحقیق آن مرد در میان اوشان است  
گفتند اری پس آمدید شما مرا و خبر دادید شما مرا که تحقیق او بدست  
در میان اوشان پس قسم خوردم برای شما بخدا که تحقیق او در میان  
ایشان هست پس آوردید شما او را میکشیدید او را چنانکه وصف کردم برای  
شما گفتند مردم اری گفت علي راست فرمود خدا و رسول او .



۱۸۱ — انبأنا محمد بن العلاء قال حدثنا ابو معوية عن  
الاعمش عن زيد بن وهب عن علي بن ابي طالب رض قال لما  
كان بيوم النهروان لقي الخوارج فلم يبرحوا حتى شجروا بالرماح  
فقتلوا جميعا قال علي اطلبوا ذا الثدية فطلبوه فلم يجدوه فقال  
علي رض ما كذبت و لا كذبت اطلبوه فطلبوه فوجدوه في رعدة  
من الارض عايه ناس من القتلى فاذا رجل على يده مثل سبلات  
المنور فكبر علي رض و الناس و اعجبهم ذلك \*

۱۸۲ — انبأنا عبد الاعلى بن واصل بن عبد الاعلى قال حدثنا  
الفضل بن دكين عن موسى بن قيس الحضرمي عن سلمة بن  
كهيل عن زيد بن وهب قال خطبنا علي ءم بقنطرة الديرجان فقال  
الله قد ذكر اي خارجة يخرج من قبل المشرق و فيهم ذوالثدية

۱۸۱ — خبر داد مارا محمد پسر علاء گفت محمد حديث کرد مارا  
ابو معوية از اعمش از زيد پسر وهب از علي پسر ابيطالب (خ.و) گفت  
علي هرگاه شد روز جنگ نهروان که نام شهريست پس نه دفع شدند تا  
اينکه سفته شدند به نيزه ها پس کشته شدند تمام گفت علي (خ.و)  
طلب گديد و بچوئيد صاحب پستان را پس طلب کردند مردم او را پس  
نيافتند او را پس گفت علي (خ.و) نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم بچوئيد  
او را پس جستند او را پس يافتند او را در زمين پست بر او مردم بودند  
از کشنگان پس ناگاه مردیست بر دست او مانند موی ها بروت گربه  
هستند پس تکبير گفتند مردم و در تعجب آورد ايشانرا اين امر.

۱۸۲ — خبر داد مارا عبد الاعلى پسر واصل پسر عبد الاعلى گفت  
عبد الاعلى حديث کرد مارا فضل پسر دكين از موسى پسر قيس حضرمي  
از سلمه پسر كهيل از زيد پسر وهب گفت زيد خطاب کرد مارا علي بر او  
سلام به پل ديرجان پس گفت علي مرتضى تحقيق شان اينست که ذکر  
کرده شد مرا فرقه خارجه که بيرون مي آیند از طرف مشرق و درميان

فقاتاهم فقالت الحرورية بعضهم لبعض لا تعلمهم تكلمهم فردوكم  
 كما ردكم يوم حرورا فنضی (ن - ف شجر) بعضهم بعضا بالرماح فقال  
 رجل من اصحاب علي رضي الله عنه اقطعوا العوالي والعوالي الرماح فداروا  
 واستداروا و قتل من اصحاب علي اثني عشر رجلا او ثلاثة عشر  
 رجلا فقال على التمسوا المخدج و ذلك في يوم شات فقالوا لا نقدر  
 عليه فركب علي ع م بغلة النبي صلعم الشهباء فاتى وهداة من  
 الارض فقال التمسوا في هولا فخرج فقال ما كذبت و لا كذبت  
 فقال اعملوا و لا تنكلوا و لا اني اخاف ان تنكلوا لاخبراكم بما  
 قضى الله لكم علي لسانه يعنى النبي صلعم و لقد شهدنا اناس  
 من اليمن فقالوا كيف يا امير المؤمنين قال كان هو اهم بغية \*

ایشان صاحب پستان است پس جنگ کرد علی رضه اوشانرا پس گفت  
 بعض حروریه بعض را نمدانی تو اصحاب علی را کلام میکنی اوشانرا  
 پس رد خواهند کرد شما را چنانکه رد کرده بود شما را روز جنگ حرورا  
 پس قصد کردند بعض را به بعض نیزه ها پس گفت مردی از اصحاب  
 علی (خ. و) مگذارید نیزه ها را و معنی عوالی نیزه ها است پس دور  
 کردند و سرنجام دور کردند و کشته شد از یاران علی دوازده یا سیزده  
 مرد پس گفت علی بجوئید ناقص را و این ماجرا در روز سرما بود پس  
 گفتند مردم نه قادر می شویم بر او پس سوار شد علی بر او سلام سفید  
 رنگ خنجر نبی (د. خ. ل. م) را که نام او شهباء بود پس آمد پست  
 زمین را پس گفت بجوئید در آن گروه مرده پس خارج کرده شد پس  
 گفت نه دروغ گفتم و نه دروغ گفتم پس گفت عمل کنید و نه ترک کنید  
 عمل را اگر نه تحقیق من خوف کدم بر اینکه ترک خواهید کرد عمل را  
 هراکله خبر کفم شمارا بان چیز که حکم کرد خدا برای شما بر زبان او  
 یعنی نبی (د. خ. ل. م) و هراکله تحقیق حاضر شدند ما را مردم از  
 یمن پس گفتند چه حال است ای امیر المؤمنین فرمود علی بود آن  
 امر مقصود قر از روی حاجت \*

۱۸۳ — انبانا العباس بن عبدالعظيم قال حدثنا: عبدالرزاق

قال حدثنا عبد الملك بن ابي سليمان عن سلمة بن كهيل قال  
حدثنا زيد بن وهب انه كان في الجيش الذين كانوا مع علي  
رض ساروا الى انخوارج فقال علي يا ايها الناس اني سمعت  
رسول الله صاعم يقول سيخرج قوم من امتي يقرؤون القرآن  
ليس قرأتكم الى قراتهم بشيء و لا صلواتكم الى صلواتهم بشيء و لا  
صيامكم الى صيامهم بشيء يقرؤون القرآن يحسبون انه لهم و هو  
عليهم و لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الاسلام كما يمرق السهم من  
الرمية لو يعلمون الجيش الذين يصيبونهم ما قضى الله لهم على  
لسان نبيهم لا يتكلمون العمل و آية ذلك ان فيهم رجلا له عضد

۱۸۳ — خبر داد مارا عباس پسر عبد العظيم گفت عباس. حديث

کرد مارا عبد الرزاق گفت عبد الرزاق حديث کرد مارا عبد الملك پسر  
ابي سلمان از سلمه پسر كهيل گفت سلمه حديث کرد مارا وهب تحقيق  
او بود در لشکر چنین لشکر که بودند همراه علي (خو) مير کردند  
طرف خوارج پس گفت علي (خو) اي مردمان تحقيق من شنيدم  
پیغمبر خدا (دو خو ل. م) مي فرمود شتاب است که خارج خواهد  
شد گروه از امت من خواهند خواند قرآن را نيست قراوت شما طرف  
قراوت اوشان بچيزي و نه نماز شما طرف نماز اوشان بچيزي و نه روزه شما  
طرف روزه اوشان بچيزي خواهند خواند قرآن را گمان خواهد کرد  
تحقيق آن براي نفع اوشان است و آن ضرر است بر اوشان و نه تجاوز  
خواهد کرد خواندن اوشان چنانچه گردن اوشان را بيرون خواهند گذاشت  
از اسلام چنانکه بيرون می گذرد تير از شکار اگر خواهد دانست لشکر  
چنين لشکر که جنگ خواهد کرد خارجيان را چه حکم کرد خدا براي  
اوشان بر زبان نبي اوشان هر اينه ترک کنند عمل را و نشان آن اينست  
تحقيق درميان ايشان موديت براي او بازو است و نيست براي او دست



و ليس له ذراع على رأس عضده مثل حامة الثدي للمرأة عليه  
شعرات بيض فتذهبون الى معوية و اهل الشام و تتركون هؤلاء  
يخلفونكم في ذرايكم و اموالكم و الله اني و لارجوا ان يكون هؤلاء  
القوم فانهم قد سفكوا الدم الحرام و اغاروا في سرح الناس فسيروا  
على اسم الله قال سلمة قنزلني زيد بن وهب منزلا حتى مررنا  
على قنطرة و على الخوارج يومئذ عبد الله بن وهب الراسبي  
فقال لهم القوا الرماح و سلوا سيوفكم من جفونها فاني اخاف ان  
يناشدوكم كما ناشدوا يوم حرورا فرجعوا فوحشوا برماحهم و سلوا  
السيوف و شجرهم الناس بعني برماحهم فقتل بعضهم على  
بعض و ما اصاب من الناس يومئذ الا رجلا قال علي كره  
التمسوا فيهم المخدج فلم يجدوه فقام علي رضي بنفسه حتى اتا فاسا

بر سر بازوی او مانند سر پستان است برای زن بر او موی ها اند سفید  
پس میروند آن قوم طرف معویه و طرف اهل شام و نوبت میزدند آن امت  
مسلمانان را خواهند افتاد در ذریات شما و در مال های شما قسم خدا است  
تحقیق من هرائنه امید می دارم اینکه مانند آن گروه پس تحقیق نشان  
تحقیق ریخته خون حرام را و ناراج کردند در مواشی مردم پس سیر  
کردند بر نام خدا گفت سلمه پس نازل کرد مرا رید پسر وهب مدبر را  
نا اینکه گذسیم بر پل و بر خوارج آن روز عبد الله پسر وهب راسبی بود  
پس گفت عبد الله برای او بید ازید نیزه های را و برکشید شمشیرهای  
خود را از پیام های آنها پس تحقیق من خوف میکنم اینکه قسم خواهد داد  
داد شمارا چنانکه قسم دادند شمارا روز حرورا پس رجوع کردند برای  
جنگ پس دور کردند نیزه های خود را و کشیدند تیغهای را و سفند  
اوشان مردم علی مرتضی بعدی به نیزه های اوشان پس نزل کرده شد  
ارشان بر بعض و ده ریخته شد از مردم علی آن روز مکر دو مرد گفت  
علی بزور کند ذات او را بجزوئیه در میان اوشان ناقص را پس نیافتند



قتلے بعضہم علی بعض قال جرہم فوجدوہ مما یلی الارض فکبر علی  
 رضہ ثم قال صدق اللہ و بلغ رسواء ہم فقام الیہ عبیدۃ السلمانی  
 فقال یا امیر المومنین و اللہ الذی لا الہ الا هو لسمعت هذا  
 الحدیث من رسول اللہ صلعم قال و اللہ الذی لا الہ الا هو  
 لسمعتہ من رسول اللہ صلعم حتی استخلفہ ثلاثا و هو یخلفاء \*  
 ۱۸۴ — اخبرنا قتیبة بن سعید قال حدثنا ابن ابی عدی عن  
 ابن عون عن محمد بن عبیدۃ قال قال علی رضہ لولا ان تبطروا  
 انباکم ما وعد اللہ الذین یقتلونہم علی لسان محمد صلعم قلت  
 انتم سمعتمہ من رسول اللہ صلعم قال ای و رب الکعبۃ ای و رب  
 الکعبۃ ای و رب الکعبۃ \*

مردم اورا پس ایستاده شد علی (خ. و) بہ ذات خود تا اینکه آمد مردم  
 کشتگارا بعض اوشان بر بعض بود فرمود بخشید اوشان را پس یافتند مردم  
 آن ناقص را ازان چیز کہ منصل بود زمین را پس تکبیر گفت علی  
 (خ. و) پستر گفت راست فرمود خدا و رسانیدن پیغمبر بر او سلام  
 پس ایستاده شد طرف او عبیدۃ سلمانی پس گفت ای امیر المومنین  
 قسم خدا است چنین خدا کہ نیست معبود بحق مگر او شیدی تو ان  
 حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) گفت قسم خدا است چنین خدا  
 کہ نیست معبود بحق مگر او و رائیہ شنیدم من این حدیث را از پیغمبر  
 خدا (د. خ. ل. م) تا اینکه طلب رسم کرد عبیدۃ علی مرتضی را مہ  
 دہ و او قسم می خورد برای عبیدۃ •

۱۸۵ — گفت قتیبة پسر سعید حدیث کرد ما را پسر ابی عدی از پسر  
 عون ار محمد پسر عبیدۃ گفت محمد گفت علی (خ. و) اگر نہ اینکه خبر  
 کنید شما خبر دہم شما را آنچه کہ وعدہ کرد خدا ان مردمان را کہ قتل  
 خواهند کرد ان خوارج را بر زبان محمد (د. خ. ل. م) گفت تو  
 شنیدی ان حدیث را از پیغمبر خدا (د. خ. ل. م) فرمود علی ای قسم  
 پروردگار کعبۃ است ای قسم پروردگار کعبۃ است ای قسم پروردگار کعبۃ است •

۱۸۵ — انبانا احمد بن شعیب قال اخبرنا اسمعيل بن مسعود قال حدثنا المعتمر بن سليمان عن عوف قال حدثنا محمد بن سيرين السلماني قال لما كان جئت أصيب أصحاب الزهروان قال علي رضي الله عنه فابتنوا فيهم فانهم ان كانوا من القوم الذين ذكرهم رسول الله صلعم فان فيهم رجل مخرج اليد او مكدون اليد او مؤدن اليد فابتغينا فوجدناه فدللناه عليه فلما رآه قال الله اكبر الله اكبر الله اكبر لولا ان تبطروا ثم ذكر كلمة معناه لحدثتكم بما قضى الله عز وجل علي لسان رسول الله صلعم لمن ولي قتل هؤلاء فليت انتم سمعته من رسول الله صلعم قال اي و رب الكعبة ثلثا \*

۱۸۶ — انبانا محمد بن عبيد بن محمد قال حدثنا ابو مالك

۱۸۵ — خبر داد مارا احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد مارا اسمعيل پسر مسعود گفت اسمعيل حديث کرد مارا معتمر پسر سليمان از عون گفت عون حديث کرد مارا محمد پسر سيرين سلماني گفت محمد هرگاه بود که آمدیم تا برسم صاحب های نهروان را گفت علي (خ و) بجزئید او را در میان اوشان پس تحقیق اوشان اگر هستند از قوم چنین که فرمود آنها را پیغمبر خدا (د و خ و ل و ه) پس تحقیق در میان اوشان مردیست ناقص دست یا ناقص دست یا ناقص دست پس جستیم او را پس یافتیم او را پس دلالت کدایدیم علي را بر او پس هرگاه دید حضرت علي او را گفت الله اكبر الله اكبر الله اكبر اگر نه فخر کنید شما پسر ذکر کرد کلامه را معني او هراينه حديث کنم شما را بان چیز که فرمود خدا غالب و بزرگ بر زبان پیغمبر خدا (د و خ و ل و ه) برای آنکس که نزدیک شد کشتن آن گروه را گفتیم تو شنیدی تو آن حديث را از پیغمبر خدا (د و خ و ل و ه) گفت علي رضي الله عنه قسم پروردگار کعبه است که دفعه فرمود این کلامه را \*

۱۸۶ — خبر داد مارا محمد پسر عبيد بن محمد گفت محمد حديث

و هو عمر بن هاشم بن اسمعيل و هو ابن ابي خالد قال اخبرني عمر بن قيس عن ابي نهال بن عمرو بن ذر بن جعفر بن جیش انه سمع عليا رضي بقول اذا قباب ابن الفتنة لولا انما قوتل اهل النهر وان لولا اني اخشي ان تتركوا العمل لاخبرتكم بالذي قضى الله عز وجل على لسان نبيكم صلعم لمن قاتلهم مبصرات لصلاتهم عارفا بالهدى الذي نحن عليه \*

ذكر مناظرة عبد الله بن عباس رضي الضرورية واحتجاجه عليهم فيما انكروا على علي بن ابي طالب رضي

۱۸۷ — انبانا عمرو بن علي قال حدثنا عبد الرحمن بن المهدي قال حدثنا عكرمة بن عمار قال حدثنا ابو زبيل قال

کرد مارا ابو ملك و او عمر پسر هاشم است از اسمعيل و او پسر خالد است گفت اسمعيل خبر داد مارا عمر پسر قيس از منهال پسر عمرو از ذر پسر جعفر پسر جیش تحقيق اور شديد علي را (خ و) ميگفت من قبله يعني حافظ چشمه فتنه ام اگر نه بودمي ده كشنه مي شدند اهل بهروان اگر ده تحقيق من خوف كنم اينكه نراك حواهديد كرد عمل را هرايده خبر كنم شما را با چيزي كه حكم كرد خدايي غالب و بزرگ در زبان نبي شما (د و خ و) براي آنكس كه قتل كرد اوشان را در حاليكه بيدنده بون نماز اوشان را شناسنده بود به هدايت اوشان چدين هدايت كه ما بر او ايم \*

اين ذكر مناظره و بحث كردن عبد الله بن عباس است  
فرقه حدریه را و صحبت آوردن عبد الله بن عباس (خ و) در آن  
چيز كه انكار كردند اوشان علي پسر ابي طالب را (خ و)

۱۸۷ — خبر داد مارا عمرو پسر علي گفت عمرو حديث كرد مارا عبد الرحمن پسر مهدي گفت عبد الرحمن حديث كرد مارا عكرمة پسر عمار گفت عكرمة حديث كرد مارا ابو زبيل گفت ابو زبيل حديث كرد مارا



حدثني عبد الله بن عباس رضي قال لما خرجت الحرة و اعتزلوا  
 في دار و كانوا ستة آلاف فقلت لعلي هم يا امير المؤمنين ابرو  
 بالصلوة لعلي اكلم هؤلاء القوم قال اني اخافهم عليك قلت كلا  
 فلبست و ترجلت و دخلت عليهم في دار نصف النهار وهم ياكلون  
 فقالوا مرحبا لك يا بن عباس فما جاء بك قلت لهم اتبتكم من عند  
 اصحاب النبي صلعم و الهاجرين و الانصار و من عند ابن عم  
 رسول الله صلعم و صهره الذي انزل فيهم القرآن و هم اعلم بتدوياه  
 منكم و ليس فيكم رجل منهم لا باغكم ما يقولون و ابلغهم ما  
 تقولون فانتحوا لي نفر منهم قلت هاتوا ما تنقمون على اصحاب  
 رسول الله صلعم و ابن عمه قالوا ثلث قلت ما هن قالوا اما احديهن

عبد الله پسر عباس ( خ . و ) گفت درگاه خارج شد و روزه و جمع  
 شدند در مكاني و بودند شش هزار مردم پس گفتم علي را بر او سلام ای  
 امير المؤمنين سرد كن نماز را بعدی نماز ظهر بدیر حوان شاید كه من كلام  
 كدم انگروه را گفت علي رضي تحقيق من خوف ميكدم اوشان را ار قتل برتر  
 گفتم نه چنان پس جامه پوشيدم و شاه كردم موی را و داخل شدم بر  
 اوشان در مكاني نصف رز و اوشان می خوردند طعام را پس گفتند خوشي  
 باد ترا اي ابن عباس پس چه چیز آورد فرا گفتم برای اوشان آمدم نزد  
 شما از نزد صاحب هاه ببي ( د . خ . ل . م ) و از نزد هجرت كندگيان  
 و ياري كندگيان و از نزد پسر عم رسول خدا ( د . خ . ل . م ) داماد  
 آنحضرت چنين كه نازل كرده شد در اوشان قرآن و اوشان دادا ترا و نذويل  
 قرآن از شما و نيست در شما مردی از اوشان هرايده رسادم شما را آنچه  
 كه مي گویند اوشان و رسادم اوشان را آنچه مي گویند شما پس جدا  
 شدند برای من جد بعد از اوشان گفتم بياريد چه اعترض ميكند بر  
 اصحاب پيغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) و بر پسر عم او گفتند آن مردم به  
 اعراض اذن گفتم چه اذن آنها گفتند اما يكي از آنها پس تحقيق علي مرتضى



فانه حكم الرجال في امر الله عز وجل و قال الله تعالى ان الحكم الا لله ما شان الرجال و الحكم قامت هذه واحدة قالوا و اما الثانية فانه قاتل و لم يسم و لم يغتم فان كانوا كفارا فقد حل سببهم وان كانوا مومنين فما حل سببهم ولا قتالهم قامت هذه اثنتان فما الثالثة فقالوا معنى نفسه من امير المومنين فان لم يكن امير المومنين فهو امير الكافرين قامت هل عندكم شئ غير هذا قالوا حسبنا هذا قامت لهم ارايتم ان قرأت عليكم من كتاب الله عز وجل و سنة نبويه صلعم ما يرد قواكم اترجعون قالوا نعم قلت اما قواكم حكم الرجال في امر الله فاني ( ن - فانا ) اقرأ عليكم كتاب الله عز وجل انه قد مير الله حكمه الى الرجال في شئ ثمنه (بع درهم فامر الله

حكم کرد مردمان را در حکم خدا غالب و بزرگ و گفت خدا بزرگ نیست حکم مگر برای خدا چه حال مردمان است و حکم است گفتیم این اعتراف یکی است گفتند آن مردم و اما دویم اعتراف پس تحقیق علی فعل کرد و نه بدی کرد و نه قاراج کرد پس اگر بودند آن مردم کافران پس تحقیق حلال شد بدی ایشان و اگر بودند آن مردم مسلمانان پس نه حلال شد بدی ایشان و نه کشان ایشان گفتیم این اعتراف دو اند پس چیست اعتراف سوم پس گفتند معبود ذات خود را از امیر المومنین پس اگر نیست امیر المومنین پس او امیر کافرین است گفتیم ایا نزد شما چیزی است سویی این سه اعتراف گفتند انها کدایت میکند ما را این گفتیم برای ایشان اگر بخوانم بر شما از کتاب خدای غالب و بزرگ و سنة نبی او (د - خ - ل - م) آنچه که رد کند قول شما را ایا باز خواهید گشت گفتند ارے گفتیم اما قول شما حکم کرد علی مردمان را در حکم خدا پس تحقیق من می خوانم بر شما کتاب خدای غالب و بزرگ تحقیق بدان نیست که تحقیق گرداید خدا حکم خود را در چیزیکه قیمت

عروجل ان يحكموا فيه الرجال قال الله تعالى يا ايها الذين  
 امنوا لا تقتلوا الصبد و انتم حرم و من قتله منكم متعمدا فجزاء  
 مثل ما قتل من الذم يحكم به ذوا عدل منكم الاية فكان من حكم  
 الله تعالى ان صيرة الى الرجال يحكمون فيه لو شاء احكم فيه  
 فجاز فيه حكم الرجال انشدكم بالله احكم الرجال في صلاح ذات  
 البين و حقن دمائهم افضل ام في ارنب قالوا بل هذا افضل و  
 في المرأة و زوجها و ان خفتم شقاق بينهما فابعثوا حكما من اهله  
 و حكما من اهلها ان يريدوا اصلاحا يوفق الله بينهما الاية فنشدتكم  
 بالله احكم الرجال في صلاح ذات بينهم و حقن دمائهم افضل من  
 حكمهم في بضع امرأة اخراجت من هذه قالوا نعم قلنت و اما

---

او ربع درهم است پس حکم کرد خدای عزاب و بزرگ ایفکه حکم کنند در  
 ان چیز مردمان گفت خدا تعالی ای ای که سایه ایمان آورده ده قتل کنید  
 شکار را در حالیکه شما احرام بسته اید و انکس که قتل کرد صید را پس  
 بر او جزاء ان مثل انچیز است که قتل کرد از چهار پایه حکم کند باو  
 جزاء دو صاحب عدل از شما تا آخر الایه پس بود از حکم خدا تعالی  
 ای که گردانید او را طرف مردمان حکم کنند در او اگر می خواست خدا  
 هرینه حکم می کرد در او پس درست شد در او حکم مردمان در صلاح  
 کردن در میان مردم مسلمانان و باز داشتن خون های اوشان بهتر است  
 یا حکم مردم در خرگوش گفتند بلکه ان بهتر است و تحقیق گردانید خدا  
 حکم را در زن و زوج او اگر دایید شما ناساز کاری و خلاف در میان مرد  
 و زن پس برانگیزانید یک حکم از قوم زوج و یت حکم از قوم زوجه اگر  
 اراده دارند باءلاح اراده کار زوجین ساز کاری افکند خدا در میان زن و  
 شوهر تا آخر آیه پس قسم میدهم شما را بخدا ای حکم مردمان در صلاح  
 در میان مسلمانان و باز داشتن خون های ایشان بهتر است از حکم ایشان  
 در نکاح زن که خارج کرد ازین نکاح گفتند خوارج اری گفتیم اما قول شما

قواکم قاتل و لم یسب و لم یغتم افتسبون امکم عایشة تستحلون  
 منها ما تستحلون من غیرها و هی امکم فان قلت انما تستحل  
 منها ما تستحل من غیرها فقد کفرتم و ان قلت لیست باهنا  
 فقد کفرتم لان الله تعالى یقول النبی ادلی بالمومنین من  
 انفسهم و ازواجه امهاتهم فانتم بین الضلالتین فاتوا منها بمخرج  
 اخرجت من هذه قالوا نعم و اما قواکم معنی نفسه من امیر  
 المومنین فانا اتبکم بمن ترضون نشهد ان نبی الله صلعم یوم  
 الحدیبیه صالح المشرکین فقل لعلي رضه اکتب یا علي هذا ما  
 صالح علیه محمد رسول الله فلما کتب قالوا لو نعلم انک  
 رسول الله لاطعناک فاکتب محمد بن عبدالله فقال رسول الله صلعم

قتل کرد و نه بندی کرد و نه تاراج ایا پس باندی خواهید کرد مادر خود  
 عایشه را و حلال میدارید از او آنچه که حلال میدارید از غیر او و حال  
 آنکه عایشه صدیقه مادر شما است پس اگر خواهید گذشت حلال میداریم  
 از او آنچه که حلال میداریم از غیر او پس تحقیق که کافر شدید و اگر  
 خواهید گفت نیست عایشه رضه مادر ما پس تحقیق که کافر شدید شما  
 برای اینکه تحقیق خدا تعالی می گوید نبی بهتر است به مومنان از ذات  
 های ایشان و زوجه های او مادر های ایشان اند پس شما در میان دو  
 گمراهی هستید پس بیارید ازان جواب را ایا بیرون امدم ازین سوال  
 گفتند اری و اما گفتن شما محروک کرد ذات خود را از امیر المومنین پس  
 من می ارم برای شما در جواب انکس را که راضی شوید شاعدی میدهم  
 تحقیق نبی خدا ( د . خ . ل . م ) روز حدیبیه صالح کرد کافران را پس  
 گفت انحضرت برای علي ( خ . و ) بدویس ای علي این آنچه است که  
 صالح کرد برو محمد پیغمبر خدا پس هرگاه زوشت علي مرتضی گفتد کفار  
 که اگر دانیم ما که تحقیق تو پیغمبر خدا هستی نه طعن کنیم ترا پس



ایم یا علی (رسول الله اللهم انک تعلم انی رسولک امم یا علی  
و اکتب هذا ما صالح علیه محمد بن عبد الله - و الله ارسل الله  
صالح خبر من علی و قد محی نفسه و لم یکن محوہ ذلک محو  
من النبوة اخرجت من هذه قالوا نعم فرجع منهم الفان و  
خرج سائرهم فقتلوا علی ضلائهم قتلهم المهاجرون و الانصار \*

### ذکر الاخبار الموبدة اما تقدم وصفه

۱۸۸ — حدثنا ابو معوية صالح قال حدثنا عبد الرحمن بن  
صالح قال حدثنا عمرو بن هاشم الجشني عن محمد بن اسحق  
عن محمد بن كعب القرظي عن علقمة بن اسحق ( ن - قيس )  
قال قلت لعلی ربه تجعل ببنک و بین ابن اکلة الاکباد حکما

بدویس محمد پسر عبد الله پس گفت پیغمبر خدا ( د - خ - م ) محو  
کن ای علی لفظ رسول الله را ای بار خدا تحقیق تو میدانی تحقیق  
پیغمبر تو ام محو کن ای علی و بدویس این آنچه است که صالح کرد  
بر او محمد پسر عبد الله و قسم خدا است هر آنکه پیغمبر خدا ( د - خ -  
م ) بهتر است از علی و حال آنکه تحقیق محو کرد حضرت ذات  
خون را و نبود این محو از نبوة ایا خارج شدم از این اعتراض گفتند اری  
پس رجوع کرد از آن خوارج دو هزار و خارج شدند باقی ایشان پس قتل  
کرده شدند بر کمرهای خود قتل کردند ارشاد فرقه مهاجرون و انصار •

این کز خبرهای تأیید کننده است برای آنچه بزرگ مقدم شد وصف او

۱۸۸ — حدیث ... را ابو معویه صالح گفت ابو معویه حدیث کرد  
مارا عبد الرحمن پسر صالح گفت عبد الرحمن حدیث کرد مارا عمرو پسر  
هاشم جشی از محمد پسر اسحاق از محمد پسر کعب قرظی از علقمه پسر  
اسحاق ( ن - قیس ) گفت علقمه گفتیم علی را ( خ - و ) ایا میکنی میان  
خود و میان پسر خونده جگرها حکم را گفت حضرت علی تحقیق من



قال اني كنت كاتب رسول الله صلعم يوم الحديبية فكتبت هذا  
 ما صالح عليه محمد (رسول الله [ فقالوا لو نعلم ] ( ن - فقال سهيل  
 لو علمنا ) انه رسول الله ما قاتلناه امحها فقلت هو والله رسول الله  
 و ان (غم انك لا والله لا امحوها فقال لي رسول الله صلعم انني  
 مكانها فاريتهم فمحاها و قال اما لك مثلها ستاتيها مضطهدا \*

۱۸۹ — انبانا احمد بن شعيب قال اخبرنا محمد بن المثنى  
 و محمد بن يسار قالا حدثنا شعبة عن ابي اسحاق قال سمعت  
 البراء (رضه قال لما صالح رسول الله صلعم اهل الحديبية و قال ابن  
 بشار اهل مكة كتب على كتابا بينهم قال فكتب محمد رسول الله  
 فقال المشركون لا تكتب محمد رسول الله لو كنت رسول الله ام

بودم نویسنده پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) روز حدیبیه پس نوشتم این  
 آنچه است که صالح کرد بران محمد پیغمبر خدا پس [ گفتند اگر دانیم ]  
 ( ن - گفت سهیل اگر میدانستم ) که تحقیق او پیغمبر خدا است نه جاگ  
 کنیم او را محو کن ان لفظ را پس گفتم انحضرت قسم خدا است پیغمبر  
 خدا است و اگر خاک الود شود بینی تو قسم خدا است نه محو خواهیم کرد  
 ان لفظ را پس گفت مرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) بنما مرا مکان ان لفظ  
 را پس نمائیدم الحضره را پس محو فرمود آنرا و فرمود اما تحقیق  
 برای تست مثل ان شتاب است که خراهی کرد همین کار را مغلوبا  
 و مقهورا •

۱۸۹ — خبر داد ما را احمد پسر شعیب گفت احمد خبر داد ما را محمد  
 پسر مثنی و محمد پسر یسار گفتند ان هر دو حدیث کرد ما را شعبه از ابي  
 اسحاق گفت شنیدم براء را ( خ . و ) گفت هرگاه صالح کرد پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م ) مردم حدیبیه را و گفت پسر یسار اهل مکه را نوشت  
 علی کتاب را در میان ایشان گفت پس نوشت محمد رسول الله پس گفت  
 شرکت کنندگان مذویس محمد رسول الله اگر بودی تو پیغمبر خدا به

نقاتلک فقال لعلي رضه أمحه فقال ما أنا بالذي أسحوة فمحاها  
 (رسول الله صلعم بيده فصالحهم على أن يدخل هو و أصحابه ثلاثة  
 أيام و لا يدخلونها الا بجلبان السلاح فسألته و قال ابن بشار فسأله  
 ما جلبان السلاح قال القراب بما فيه \*

۱۹۰ — حدثنا احمد بن سليمان ارهاوي قال حدثنا عبيد الله  
 بن موسى قال انبانا اسرائيل عن ابي اسحاق عن البراء بن  
 عازب رضه قال اعتمر رسول الله صلعم في ذي القعدة فأتى  
 اهل مكة أن يدعوه أن يدخل مكة حتى قاضاهم ( ن - واصلهم )  
 على أن يقيم ( ن - يقيموا ) بها ثلاثة أيام فلما كتبوا الكتاب كتبوا

جنگ می کردیم ترا پس گفت انحضرت علي را ( خ . و ) محو کن لفظ  
 رسول الله را پس گفت علي مرتضی من نه آنکس ام که محو کنم ان لفظ  
 را پس محو کرد انرا پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) به دست مبارک  
 خود پس صالح کرد انحضرت مشرکان را بر اینکه داخل شود انحضرت و  
 اصحاب او مکه را سه روز و ده داخل شوند انرا مگر به کیسه های ساز  
 جنگ پس سوال کردم انحضرت را ( و گفت ابن بشار راوی سوال کردند  
 مشرکان انحضرت را ) چیست جلبان السلاح گفت انحضرت کیسه ها است  
 بالچیز که درو است \*

۱۹۰ — حدیث کرد ما را احمد پسر سلیمان رهاوی گفت احمد حدیث  
 کرد ما را عبيد الله پسر موسی گفت عبيد الله خبر داد ما را اسرائیل از  
 ابي اسحاق از براء پسر عازب ( خ . و ) گفت عمه کرد پیغمبر خدا  
 ( د . خ . ل . م ) در ماه ذی قعدة پس آمد اهل مکه را اینکه بگذارند انحضرت  
 را اینکه داخل شود انحضرت مکه را تا اینکه حکم کرد انحضرت اوشان را  
 بر اینکه قایم شود انحضرت مکه را سه روز پس هرگاه نوشتند مسلمانان

هذا ما قضى عليه محمد رسول الله قالوا لا نقر بها لو نعلم  
 انك رسول الله ما منعناك شيئا ولكن اذنت محمد بن  
 عبد الله قال اذا رسول الله و اذا محمد بن عبد الله و قال  
 لعلي اُسمع رسول الله قال لا والله لا اصحو ابدا فاخذ رسول الله  
 صلعم الكتاب فمحاها و ليس يحسن ان يكتب و كتب مكان  
 ( رسول الله ) ( بن عبد الله ) و كتب هذا ما قضى عليه محمد  
 بن عبد الله ان لا يدخل مكة بالسلاح الا بالسيف في القرب  
 و ان لا يخرج من اهلها منها باحد ان اراد ان يتبعه ولا يمنع  
 احدا من اصحابه ان اراد ان يقيم فلما دخلها و مضى الاجال  
 اتوا عليا عليه السلام فقالوا قل لصاحبك فليخرج عنا فقد مضى

کتاب را نوشتند این انچه است که حکم کرد بر او محمد رسول الله  
 گفتند نه اقرار میکنم به رسول الله اگر دانیم که تحقیق تو پیغمبر  
 خدا هستی نه منع کنیم تو چیز را و لکن تو محمد پسر عبد الله  
 هستی گفت انحضرت من رسول الله ام ومن محمد پسر عبد الله  
 ام و گفت انحضرت علي را محو کن لفظ رسول الله را گفت علي  
 ( خ و ) قسم خداست نه محو خواهم کرد انرا همیشه پس گرفت پیغمبر  
 خدا ( د و خ و ل و م ) کتاب را پس محو کرد او را و نه خوب بود اینکه به  
 نویسند انحضرت پس درشت مکان ( رسول الله ) ( پسر عبد الله ) را و نوشت  
 این انچه است که حکم کرد بر او محمد پسر عبد الله اینکه نه داخل  
 شود انحضرت مکه را به ساز جنگ . مگر نه شمشیر در پیام و اینکه نه خارج  
 شود کسی از اهل مکه به کسی اگر اراده کند انکس اینکه تابع شود انکس  
 را و نه منع کند انحضرت کسی را از اصحاب خود اگر اراده کند انکس  
 اینکه قیام نماید در مکه پس هرگاه داخل شد انحضرت مکه را و گذشت  
 مدت سه روز آمدند کنار نزد علي بر او سلام پس گفتند بگو صاحب خود



الاجل فخرج (سول الله صلعم فتبعته ابنة حمزة ينادي يا عم يا عم  
فتأاراها ( ن - فاخذ بيدها ) عاي رض فاخذها بيده فقال لفاطمة  
عابها السلام دونك ابنة عمك فحماها فاختم فيها عاي و زيد  
و جعفر رضي الله عنهم فقال علي انا اخذ و هي ابنة عمي و قال  
جعفر ابنة عمي و خالتها تحاتي و قال زيد ابنة خي فقضى بها  
(سول الله صلعم لخالتها و قال الخالة بمنزلة الام ثم قال لعلي رض  
انت مني و اذا دنك و قال لجعفر اشبهت خاتي و خلقي و  
قال لزيد انت اخوانا و مولانا فقال علي الا تزوج بنت حمزة فقال  
انها بنت اخي من الرضاة \* قال ابو عبد الرحمن خالفه يحيى  
بن ادم قزويني آخر هذا الحديث فروى عن اسرائيل عن

را بابد که خارج شود از میان ما پس تحقیق گذشت مدت پس بیرون  
آمد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م ) پس نابع شد الحضرت را دختر حمزه  
ندا میکرد ای عمو ای عمو پس رسید ادا عاي ( خ . و ) پس گرفت ادا  
علي مرتضی به دست خود پس گفت فاطمه زهرا را بر او سلام نزدیک  
نست دختر عمو تو پس برداشت حضرت فاطمه آنرا پس مذاقشه کرد دران  
دختر علي و زيد و جعفر ( خ . و ) پس گفت علي من گرفتم او را و این  
دختر عمو من است و گفت جعفر دختر عمو من است و خاله او زیر من  
است و گفت زيد دختر برادر دست پس حکم کرد پیغمبر خدا ( د . خ . ل . م )  
بان دختر که او برای خاله دوست و فرمود خاله بدمرده مادر است پسر  
گفت برای علي ( خ . و ) تو از من است و من از تو ام و گفت جعفر را  
مشاهده هستي نو پیدایش مرا و خوی مرا و گفت برای زيد تو برادر ما  
هستي پس گفت علي مرتضی ایا زوج می کنی دختر حمزه را پس فرمود  
الحضرت تحقیق او دختر برادر من است از شیر دهی \* گفت ابو  
عبد الرحمن خلاف کرد آن - دبت را يحيى پسر ادم قزويني اخراين

ابی اسحاق عن هانی بن هانی و هبیره بن مریم عن عی رض \*

۱۹۱ — انبانا محمد بن عبد الله بن المبارك قال حدثنا یحیی

هو ابن ادم قال حدثنا اسرائیل عن ابي اسحاق عن هانی بن  
 هانی و هبیره بن مریم عن عی رض انهم اختصموا فی ابنة  
 حمزة فقضى بها رسول الله صلعم اخیالها و قال ان الخالة ام  
 قلت یا رسول الله الا تزوجها قال انها لا یحل ای انها ابنة اخی  
 من الرضاة قال و قال لی انت منی و انا منک و قال لزیّد  
 انت اخونا و مولانا و قال لجعفر اشبهت خلقي و خلقي هذا اخرا  
 (المکتاب و صلی الله علی سیدنا و مولانا محمد و آله و اصحابه اجمعین \*

حدیث را پس روایت کرد یحیی از اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر  
 هانی و هبیره پسر مریم از علی ( ح . و ) •

۱۹۱ — خبر داد مارا محمد پسر عبد الله پسر مبارک گفت محمد  
 حدیث کرد مارا یحیی و او پسر آدم است گفت یحیی حدیث کرد مارا  
 اسرائیل از ابی اسحاق از هانی پسر هانی و هبیره پسر مریم از علی ( ح . و )  
 تحقیق ایشان مدقشه کردند در د خضر حمزه پس حکم کرد باو پیغمبر خدا  
 ( د . ح . ل . م ) برای خاله او و فرمود تحقیق خاله مادر است گفتم ای  
 پیغمبر خدا آیا زوج نمیکنی فرمود تحقیق او ده حلال است مرا تحقیق  
 او دختر برادر من است از شیر دهی گفت علی فرمود انحضرت مرا تو از  
 منست و من از تو ام و گفت برای زید تو برادر ما هستی و دوست ما  
 هستی و گفت برای جعفر مشابه شدی تو بریدایش مرا و خوی مرا •  
 این احز کتاب است و درود قریسد بر خودار ما و مالک، ما که نام  
 پاک او محمد است و بر آل او و اصحاب او تمام •

تم الکتاب بعون الموفق الوهاب



















